

L'INCONSCIENT

Jean – Claude FILLOUX

دل نهان

دل نهان

دل نهان

دل نهان

دل نهان

دل نهان

دل نهان

دل نهان

دل نهان

دل نهان

دل نهان

دل نهان

دل نهان

دل نهان

پارسی گردان: بانو فرزاد بتهایی

دل نهان

دل نهان

دل نهان

دل نهان

دل نهان

دل نهان

دل نهان

دل نهان

دل نهان

دل نهان

دل نهان

دل نهان

دل نهان

دل نهان

دل نهان

دل نهان

دل نهان

دل نهان

دل نهان

دل نهان

L'INCONSCIENT

ژان - کلود فی یو

(1911-2017) Jean- Claude Filloux

برگردان از فرانسه به فارسی: حسین بطحائی - همدان فروردین 1349

پارسی گردان: فرزاد بتهایی - 1400

دل نهان

دل نهان، برگردان به پارسی « ضمیر باطن » است که پدرم برای
واژه ی L'Inconscient برگزیده بودند.

این نَبیگ « رایگان » است.
چاپ و فروش آن، روا و پذیرفته نخواهد بود.

* با سپاسمندی از آنان که زبان نیاکان شان را پاس می دارند *

* پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک چراغ راه همگان باد *

نَبیگ دل نهان ، دارای کپی رایت ویژه؛ و برخوردار است از پشتیبانی:

* SABAM- Belgique بخش نوشتار ادبیک
* نَبیگخانه بزرگ بلژیک در بروکسل.

Bibliothèque Royale de Belgique

2022-1400 -

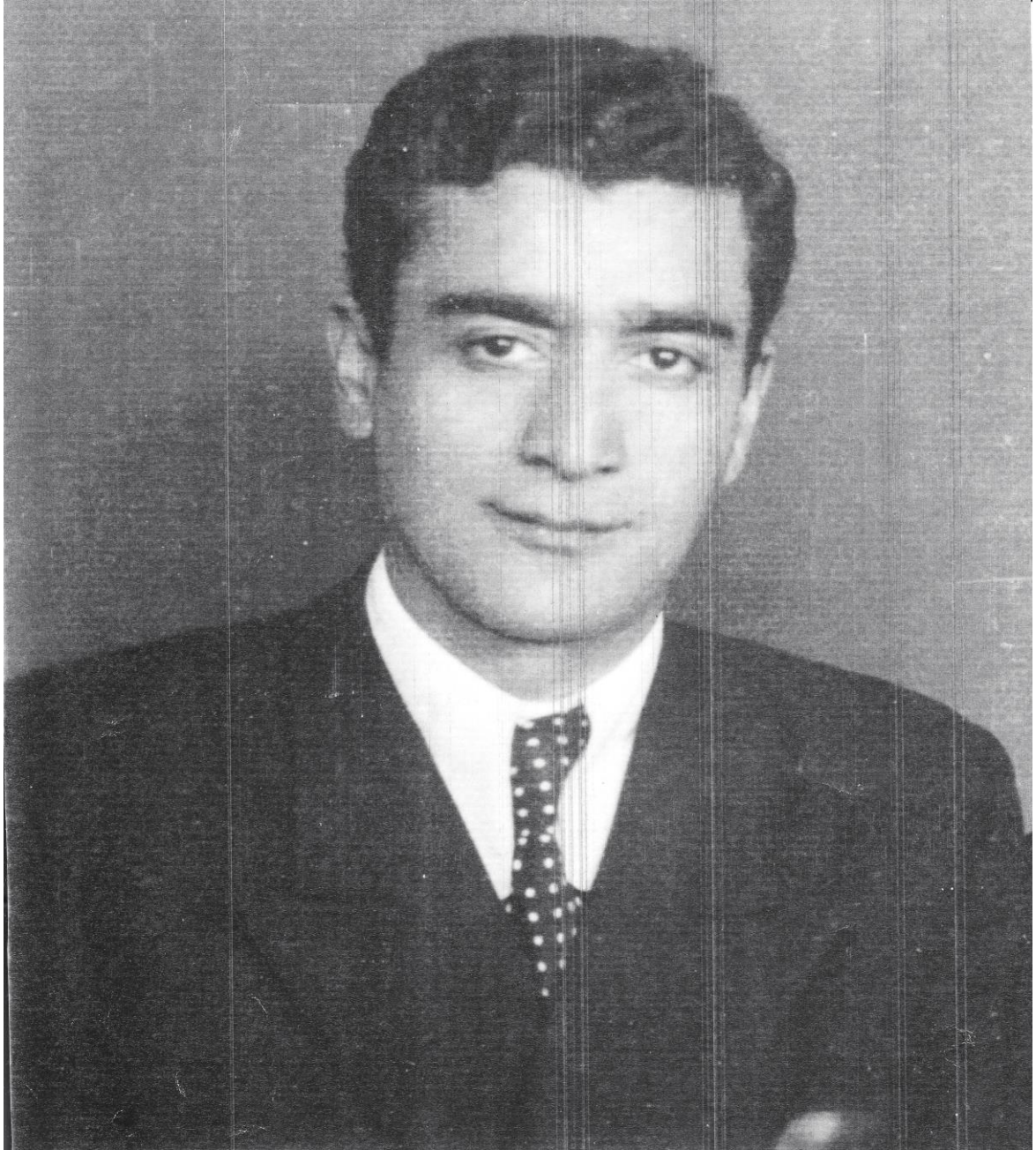


ژان - کلود فی یو (1921-2017)

Jean – Claude Filloux

روانشناس، روانکاو و نویسنده فرانسوی، نخست استاد روانشناسی در دبیرستان ها و سپس استاد دانشگاه در رشته های هازمان شناسی [جامعه شناسی] ، روانکاوی و روانشناسی هازماتی.

مانداک [آثار] ژان - کلود فی یو *L’Inconscient* و چهارده نبیگ دیگر در رشته های گوناگون روانشناسی ، روانکاوی و دانش های هازماتی و همچنین یک نبیگ در باره « تولستوی » است.



با یاد پدر فرزانه ام





ضمیر باطن

حسین بطحائی

نهفته خالق یکتای عالم
به وسعت چون جهان بی کرانه
نهان آدمی دارد ضمیری
اگرچه سخت باشد بر سرشیر
ولیکن گر ببینی شیر مردی
شگفت آید ترا چالاکی او
بخوانی داستان پیر و موسی
هرآنچ از خوب و بد بینی نشان نیست
هرآن جسمی که گیرد نور ایزد
اگر صیقل بیفزایی به شیشه
دل خود را جلایی بیشتر زن

به هر جا می روی من با تو هستم
نمی ماند نهان از دیده ما
ضمیر باطن نوری است از ما
ضمیر باطن خود را بتابان
چو اندیشی تو بر نور اهورا
تورا دادم هرآنچه در خور تست
تجلی می کنم در سینه پاک
بیا بطحا دگرگون کن درون را

یکی دنیا درون نفس آدم
به قدرت مستفیض از آن یگانه
چو خفته اندرون بیشه شیری
سواری کردن از برنا و از پیر
سوار شیر نر خوشحال گردی
ستایش می کنی بی باکی او
شوی بر رمز علت ها شناسا
که راز خلقت ما جاودانیست
به میزان شفاف خود شد انور
شود آفتاب از اصل و ریشه
هوای نفس خویش را بیشتر زن

به هر حالت که باشی در تو استم
نیایش ها نکویی ها بدی ها
غبار از دل بیفکن تا شوی ما
که تا ببینی عیان رخسار جانان
به راز خلقت ما گردی آگاه
بخور آبی که در آبشخور تست
به معراجت برم تا اوج افلاک
به دور افکن تمناهای دون را

چکیده ای از زندگینامه حسین بطحائی

این نوشتار کوتاه با آرمان آشنا شدن خوانندگان با آموزش دانشگاهی، پیشینه فرهنگی و روش اندیشیدن و آرمان های حسین بطحایی گردآورده شده است.

حسین بطحایی در 22 مرداد 1293 خورشیدی در همدان چشم به جهان گشود. آموزش دبستانی و دبیرستانی را در ده سال گذراند. آموزش دانشگاهی را در تهران در رشته ی دانش های زاستاری [علوم طبیعی] گذراند و دو کارشناسی [لیسانس] از دانشسرا و دانشکده دانش های زاستاری دریافت کرد.

در آن زمان استادان دانشکده ی دانشها [علوم] فرانسوی بودند. دکتر « فورن » استاد زمین شناسی دانشکده در پیمان نامه کارگماری (استخدامی) خود درخواست کرده بود که در پایان کارگزاری اش [خدمتش] همراه یکی از بهترین دانشجویانش برای پژوهش کویر رهسپار آن کوسته [ناحیه] شوند.

وی در پایان کارگزاری، حسین بطحائی را برگزید و پیشنهاد داد. برآیند پژوهش یکماه آنها در کوسته کویر دو نبیگ بود که به کشور ایران داده شد و در سال 1356 از سوی دیوان نیرو (وزارت نیرو) چاپخش شد.

بیشترین زمان کارگزاری کشوری [خدمت دولتی] حسین بطحائی در باختر ایران بود و چند سالی هم در مازندران.

در آغاز کارگزاری چند سال دبیر « زاستاری = طبیعی» دبیرستان ها، سپس فرنشین دبیرستان و پس از آن جایگاه فرنشین [رئیس] آموزش و پرورش در استان های همدان، لرستان کرمانشاهان و کردستان به ایشان پیشنهاد و سپرده شد [محول شد].

پیشنهاد جایگاه [پست] شهردار همدان و پذیرش آن از سوی حسین بطحائی با آرمان [هدف] بسیار ارزنده وی در یاری به مردم و ارج به تندرستی و آسایش آنها، همراه رهاورد بسیار ارزشمند ساختن بند [سد] «شهناز» و شایش داشتن آب لوله کشی برای مردم همدان بود.

این برنامه با یاری مردم و سازمان برنامه به انجام رسید. وی پیشنهاد وزارت کشور را برای دومین بار در جایگاه شهردار نپذیرفت.

سپس پیشنهاد دیوان [وزارت] آموزش و پرورش را برای جایگاه [مقام] فرنشن هماد (کل) آموزش و پرورش استان همدان و پس از چند سال همین جایگاه را در استان های لرستان کرمانشاهان و کردستان پذیرفت. زمان کارگزاری در استان کردستان سه بار و رویهم 12 سال به درازا کشید. (1)

پس از بازنشستگی، پیشنهاد جایگاه [پست] «بازرس هماد پیکار با بیدانسی» در کوسته ی باختر و اپاختر باختری را در (استان های آذربایجان خاوری و باختری، کردستان، لرستان، کرمانشاهان و همدان) را که از سوی (سازمان پیکار با بیدانسی) به ایشان پیشنهاد شده بود پذیرفت.

حسین بطحائی از خانواده ای نژاده، با منشی [شخصیتی] توانا، دانشمند، فرزانه، سخنوری آگاه و زبان آور، مردی آزاده، درستکار و دشمن دروغگویان و پاره خواران [رشوه گیران] بود.

به این شوند است که مردم و فرهنگیان نه تنها ارج بسیار برای ایشان داشتند، ونکه ایشان را از ژرفای دل دوست داشتند.

همین دل بستگی ویژه بود که برای سومین بار با درخواست فرهنگیان و مردم دلیر و روشن اندیش کردستان بار دیگر در سال 1341 با جایگاه «فرنشین هماد آموزش و پرورش استان کردستان» به سنج بازگشتند.

حسین بطحائی 42 سال از زندگی خویش را چه زمانی که در آموزش و پرورش بودند، چه در جایگاه شهردار همدان و پس از بازنشستگی بازرس هماد پیکار با بیدانسی؛ با دلسوزی، درستکاری، و پاکی و همچنین با دلیری و مردم دوستی خویشکاری خویش را در راه کارگزاری به مردم به بهترین گونه انجام دادند و نام نیکی از خود به یادگار گذاشتند دو نیگ و شماری سرواد از ایشان به یادگار مانده است.

– نیگ «همبستگی انسان با مبدأ هستی».

– برگردان نیگ L'Inconscient – (ضمیر باطن)

از ژان - کلود فی. یو. روانکاو فرانسوی از سوی «بنگاه چاپ اقبال» دو بار، چاپخش شد. پا نویس :

– نخستین گمارش [ماموریت] پدرم در سنج دو بارو با بازه ی بسیار کم انجام گرفت. بدینگونه که پس از دو سال در جایگاه فرنشین آموزش و پرورش به همدان فرستاده شدیم ولی فرهنگیان و مردم کردستان همراهی نبودند. لادبراین نزد «مفتی شهر آیت اله مردوخ» که شناخته شده در دیوان آموزش و پرورش و دربار بود رفتند و با پافشاری از ایشان خواستند که به دربار برود و فرمان بازگشت پدر را به کردستان دریافت کند. از این رو پس از ده روز ما به سنج باز گشتیم.

(در این بازه فرهنگیان از رفتن فرنشین نوین به دیوان آموزش و پرورش با کلون و زنجیر کردن در خانه اش از بیرون، پیشگیری کرده بودند)!

پیشباز فرهنگیان و مردم استان کردستان که در چایخانه ای در پایان گردنه ی «صلوات آباد» گرد آمده بودند به راستی شگفت بود.

پس از چند سال کارگزاری در همدان در جایگاه شهردار، باردیگر از سوی دیوان آموزش و پرورش پدرم به کردستان فراخوانده شد و اینبار تا پایان کار و بازنشستگی در سنج ماندیم و در کنار این مردم مهربان و دلیر زندگی کردیم.

.....

- پروژه ساختن بندی [سدی] برای شهر همدان که اندازگران و کارشناسان این رشته بررسی کرده بودند و انجام پذیر [قابل اجرا] می دانستند، از سوی شاه پذیرفته نشده بود. ولی پدرم با گزارش ویژه به «شاه» روشنگری کرده بودند که «آرمان تندرستی مردم است و ساختن «بند» بایا و بایسته است. و سپس افزوده بودند که: «شاهنشاه که اندازگر بند سازی نیستند»!

بدینگونه در نامه ای که از سوی شاه برای پدرم فرستاده شد، به وی «کارت سپید» داده شده بود. پیش از داشتن آب لوله کشی، چون آب چاه ها شور بود مردم ناچار بودند آب آشامیدنی را از کسانی که با گاری اب از چشمه های دامنه کوه الوند می آوردند بخرند؛ مردم در دسر بسیار داشتند. یادآوری – اگر واژه ی پیشنهاد برای هر «جایگاه» آورده شده است، باین شوند است که، پدرم هیچگاه در جستجوی بدست آوردن جایگاهی نبودند، آرمان ایشان یاری به مردم از راه فراهم آوردن زندگی بهتر و پیرامونی همراه با تندرستی برای همگان بوده است. از این روی در جایگاه ها و خورتاکی هایی [مسئولیت] که داشتند به بهترین روش برای رسیدن به آرمان ارزشمند خویش کوشیدند، پیشا [حتی] با سیج از دست دادن کار و پایگاه خویش.

فرزاد بتهایی

دل نهان

(Jean – Claud Filloux) "L'Inconscient"

نیبگ " ژان - کلود فی یو " نویسنده ی فرانسوی را پدرم در سال 1349 از فرانسه به فارسی برگردانده بودند.

برگردان این نیبگ به پارسی سره؛ ارج به سی سال رنج والاگهر پدر زبان پارسی، ارج به یادگار بی همتای نیاکان مان، گرامیداشت نیبگ پدرفرزانه ام و دلباختگی به این زبان خنیایی و روان نواز می باشد .

بخشی که در زیر آورده شده نوشتار پدر در باره گزینش نام "ضمیر باطن" است:

ضمیر باطن

L'inconscient

در ترجمه ی L'inconscient به فارسی نام های گوناگون بکار برده شده است. مانند: ضمیر باطن، ضمیر مخفی، ضمیر دانا، ضمیر درون، ضمیر ناخودآگاه، ضمیر پنهان، شعور ناخودآگاه، شعور مخفی، نفس پنهان و نفس نا خودآگاه. "موریس مترلینگ" آنرا ضمیر عالی و "عزالدین محمود کاشانی" میزبان نا شناس نامیده اند. بسیاری دیگر از روانشناسان و دانشمندان ایرانی، ضمیر دانا، ضمیر توانا، نفس دانا یا توانا، دل نفس و مانند آن را بکار برده اند.

گو اینکه "دل" بزبان فارسی مناسب ترین کلمه برای آنست و جمله های (دلم خواست، دلم شورمی زند، دلم آگاهی می دهد، به دلم برات شده، از ته دل) دلیل این تناسب است، ولیکن باعتبار اصطلاح روز در این ترجمه «ضمیر باطن» و گاهی هم «شعور باطن» نوشتیم.

حسین بطحانی

دل نهان

گزینش نام "دل نهان" دربرگردان پارسی این نیبگ، ارج به خواست پدردرگزینش "دل" برای "ضمیر" بوده است. پارسی گردان نیز آنرا شایسته ترین جایگزین برای واژه «ضمیر» می داند.

فرزاد بنهایی

با نام آفریننده

هنگامی که برای دیدار پدر به همدان می رفتم، در راه پرسش های بسیار از ویرم می گذشت و ناشکیبا برای شنیدن سخنان نغزش بودم. پدر دوست داشتند خودشان چای را آماده کنند. با نوشیدن چای گفتگوها در پیوند با جویای تندرستی و آگاهی هایی در باره ی کارهای روزانه بود. پس از ناهار و کمی آسودن سروادهای نوین، نغز و دلنشین خود را برابم می خواندند.

پرسش های من بیشتر در پیوند با رازهای نهفته، روان ، ناخودآگاه، درونمایه تیناب و خوابگزاری تیناب ها [رویا] بود. همچنین راز زندگی، چگونگی آغاز آن در میلیاردها میلیارد سال پیش، به هستی آمدن سامانه ی خورشیدی، کیهان، جهان بیکران وسترگ با این سامان و دهناد شگرف و به هستی آمدن میلیون ها میلیون جانور، گیاه و سرانجام مردمان!

در این جهان به راستی شگفت؛ بسیار اندوهبار است که بخت داشتن آروین [تجربه] بی - همتای چشم گشودن بر این جهان و زندگی بما روی آورد، ولی ما دیده بر شگفتی ها ببندیم!

سخنان خردمندانه انیشتین :

* زیباترین سهش در جهان، دریافت راز و نهفتگی هاست ، آنکه این سهش را هرگز در نیافته باشد، چشمانش بسته است.

* آنکه مزه ی آروین شگفتی و شگفت زدگی را نچشیده باشد، چشمان کم سویی دارد.

در این نبیگ بخش مهندی ویژه تیناب [رویا] و خوابگزاری [تعبیر] آن است. تیناب های آگاهی دهنده، گویا ورسا با نویدهای خوش ویا هشدار دهنده را بیشینه مردمان داشته اند یا شنیده اند و به خوبی می شناسند. پدرم تیناب های شگفتی داشته اند، دریغ دانستم که آن ها را برای خود نگهدارم. سه تیناب پدر در پایان نبیگ آورده شده است.

پارسی گردان بخود نمی گیرد که این برگردان تهی از لغزش و کاستی باشد. از هم میهنان گرانمایه و دوستداران فرهنگ ایرانی چشم دارم که لغزش ها و نادرستی های شایمند را به نشانی رایانامه در پایان نبیگ یادآوری فرمایند. سپاسمدم.

فرزاد بتهایی

سر آغاز

در زمینه روانشناسی و روانکاوی «دل نهان» نخستین نبیگ به پارسی ناب است.

روان و ناخودآگاه مردمزاده [آمی] دالان پرپیچ و خمی که بیش [حتی] بزرگترین و خرد – مندترین دانشمندان، روانشناسان و روانکاوان، نتوانسته اند در درازای سده ها مگر به روزنه ای از آن دست یابند.

اکنون چند آگاهی در باره ناخودآگاه یا دل نهان:

* چه زمانی در بینش آگاه هستیم؟
بینش آگاه چگونگی ای ست که آدمی می داند؛ «کیست»، «کجاست» و « چگونه - است» !

* واژاک (Conscient) در برابر (Inconscient) یا « ناخودآگاه » است.
بینش آگاه آنچه دانسته و اندریافت می شود.

* Subconscient « بینش نیمه آگاه» دربرگیرنده آگاهی هایی است که گاه و یا بخشی از آن دریافتنی و گاه و یا بخشی از آن درنیافتنی و پنهان در « ناخودآگاه = دل نهان » است.

* ناخودآگاه گنجینه سہش ها، اندیشه ها، آرزوها، و یادبودهایی است که ما از آنها آگاهی چندانی نداریم.

* ناخودآگاه دربرگیرنده آفرینندگی بیکران، آگاهی های انباشته شده و توانمندی های بسیار دیگر است. ناخودآگاه می تواند از توانایی ویر [ذهن] برای انجام بسیاری کارها بهره مند شود و نوآوری بسیار داشته باشد.

* به بازشناخت [تشخیص] هارتمان دل نهان کارگزار [عامل] کارای [موثر] تن و روان است و روان را کارساز [مولد] و گرداننده کنش های تنانی می داند و تن بی روان را ناپذیرفتنی، ناشدنی و ناهنجار می شمارد.

« برای پایه هر تنی روانی دارد که دل نهان او و گرداننده ی کارهای آن تن می باشد»

* ناخودآگاه ما در برگیرنده سہش ها، اندیشه ها، خوی ها، کاردانی ها، هنرها، و واکنش - های خود بخود، ترس ها و گرایش های پنهان است.

این تنها چکیده ای از جهان رازآمیز، دست نیافتنی و نهفته ناخودآگاه یا «دل نهان» است.

فرزاد بتهایی

سپاسداری

از گرامی دوست افشین پوریا (پورباقی) که در گزینش واژه های پارسی با مهر فراوان یاری رسان بوده اند و با دلسوزی فتادهای درخوری پیشنهاد داده اند، از ژرفای دل سپاسگزارم.
ناگفته پیداست که دوست گرامی پاسخگوی نادرستی ها و کژپسندی های پارسی - گردان نمی باشند.
تارنمای ارزنده ایشان با نام « فرزانه‌گی » در پایان نبیگ.

« روان » در سروادهای والاگهر پدر زبان پارسی - فردوسی بزرگ

- | | |
|-------------------------------|-----------------------------|
| * خرد تیره و مرد روشن روان | نباشد همی شادمان یک زمان |
| * روان اندر او گوهر دل فروز | کز او روشنایی گرفته است روز |
| * چنان دید روشن روانم بخواب | که رخشنده شمعی برآمد ز آب |
| * جهان را چو باران به بایستگی | روان را چو دانش به شایستگی |
| * بفرمود شستن سرانشان نخست | روانشان از آن تیرگی ها بشست |
| * جوان بود و از گوهر پهلوان | خردمند و بیدار و روشن روان |
| * یکی پند آن شاه یادآوریم | ز کژی روان سوی داد آوریم |
| * شود شادمان دل به دیدارشان | ببینیم روان های بیدارشان |

پهرست و شماره رویه ها



- 16..... پیشگفتار برگرداننده از زبان فرانسه ای به فارسی - حسین بطحائی
- 17..... پیشگفتار نویسنده ژان - کلود فی یو
- 20..... بخش نخست
- دل نهان پیش از فروید
- 21..... فرزاندگی های دل نهان = فلسفه های ضمیر باطن
- 22..... آرتور شوپنهاور
- 23..... کارل گوستاو کاروس
- 25..... هارتمان
- 27..... برآیند بخش نخست
- بخش دوم
- 29..... نخستین آزمون ها از دل نهان = نخستین آزمایش ها از ضمیر باطن
- 31..... نگارش خودبخود - کژروی - پراکندگی اندیشه = تحریر خود بخود - انحراف و تشتت افکار
- 32..... 1- نگارش خودبخود = تحریر اتوماتیک
- 33..... 2- کژروی و پریشانی اندیشه = انحراف و تشتت افکار
- 35..... خواباری و شبراهی = خواب مغناطیسی و سمنامبولیسم
- 35..... نیوشش = تلقین
- 36..... روش خواب کردن و نیوشش = روش خواب کردن و تلقین
- 37..... کارایی نیوشش پس از بیداری = تلقین به زمان بعد
- 39..... برآیند نگرش « پی یر ژانه » = نتیجه نظر پی یر ژانه
- 41..... از ژانه تا فروید
- 42..... دل نهان از نگرش فروید - دل نهان و کشمکش های درونی
- 43..... نخستین پژوهش های فروید = نخستین تحقیقات فروید
- 45..... برآیندهای پژوهش های نخستین فروید
- 46..... همخوانی یادبودها - سرکوفتگی = تداعی معانی - سرکوفتگی
- 47..... 1- همخوانی یادبودها
- 49..... 2- سرکوفتگی
- 51..... نشانه های بیماری و کشمکش های درونی
- 54..... همسنجی جستارهای ورشیم گذشته با انگاره های « پی یر ژانه »
- 55..... تیناب - پیام های دل نهان = رویا پیام های ضمیر باطن
- 56..... خوابگزاری پیش از فروید = تعبیر خواب پیش از فروید
- 58..... درونمایه های برونی و نهفته تیناب = محتویات ظاهری و باطنی رویا
- 59..... بازتاب گرایش ها و آرزوها در تیناب = انعکاس تمایلات و آرزوها در رویا
- 60..... اوزوارش تیناب ها = سانسور رویاها
- 63..... کارسازها و ماتکان بنیادین تیناب = عوامل و مواد اصلی رویا
- 64..... لغزش های روزانه = خطاهای روزانه
- 65..... لغزش ها = سهوها
- 65..... 1- لغزش در گفتار = سهو بیان

- 67..... 2- لغزش در نوشتار = سهو قلم
- 67..... 3- لغزش در بینش = غلط بینی - سهو بینش
- 68..... فراموشی
- بخش سوم
- 70..... دل نهان و سرشت ژادین = ضمیر باطن و غریزه جنسی
- 72..... انگاره ژادین = فرضیه جنسی
- 74..... چرخه نهفتگی ژادین و سستی = دوره خفای جنسی و فترت
- 75..... فرگشت لیبیدو و بیماری های روانی = تکامل لیبیدو و بیماری های روانی
- 76..... بازگشت و استواری = بازگشت و استقرار (تثبیت)
- 78..... انگیزگان بیماری ها = علل بیماری ها
- 78..... نوروز - روان نژندی = نوروز یا بیماری های عصبی
- 79..... چگونگی پیدایی نشانه های دل نهان = کیفیت بروز آثار ضمیر باطن
- 81..... دگرسانی ساختار و ریخت تیناب = تغییر فرم و شکل تیناب
- 81..... فشردگی تیناب = تراکم رویا
- 82..... جایگزینی نهاده در تیناب = تبدیل موضوع تیناب
- 84..... خودنمایی و نمایشهای تیناب ها = جلوه و نمایشات رویا
- 85..... نماد تیناب ها = سمبول رویاها
- 87..... تیناب و درمان بیمار = رویا و معالجه بیمار
- 88..... تیناب و ویژگی های روانی مردم = رویا و روحیات بشر
- بخش چهارم
- 90..... دل نهان و زندگی روانی = ضمیر باطن و حیات روانی
- 91..... پرمانه های نخستین فروید از دل نهان = مفاهیم نخستین فروید از ضمیر باطن
- 91..... دل نهان و بینش نزدیک = ضمیر باطن و شعور نزدیک
- 93..... دل نهان و گرایش ها = ضمیر باطن و تمایلات
- 94..... اوزوارش = سانسور
- 95..... فروید و بازنگری در پرمانه های نخستینش = فروید و اصلاح نظر در مفاهیم نخستینش
- 96..... هراس و سراسیمگی = هراس و اضطراب
- 97..... روش های پدافندی = روش های دفاعی
- 98..... نهاد - من - زبرمن
- 99..... ترازمنندی روانی = تعادل روحی
- 100..... فرآورده های دل نهان و بینش آگاه = فرآورده های ضمیر باطن و شعور آگاه
- 101..... درمان واکاویک - نخست درمان = درمان تحلیلی
- 102..... ویچارش و هامتگان = تعبیر و تفسیر
- 103..... پایداری ها = مقاومت ها
- 104..... جا بجا کردن اندیشه ها و گزینش جانشین = جابجا کردن اندیشه ها و انتخاب بدل
- بخش پنجم
- 106..... دل نهان پس از فروید
- 107..... روش ها و انگاره های پس از فروید = روش ها و فرضیه های بعد از فروید
- 108..... آدلر - سهش خواری = احساس حقارت
- 108..... سهش خواری و گرایش به چیرگی = احساس حقارت و تمایل به قدرت طلبی
- 110..... تیناب = رویا
- 111..... روان نژندی = نوروز (ن . و . ر . ز)
- 112..... دل نهان از نگرش آدلر = ضمیر باطن از نظر آدلر

.....112	یونگ و دل نهان همگانی = یونگ و ضمیر باطن عام
.....113	خودپسندی و مردم دوستی از نگرش یونگ
.....115	دل نهان همگانی = ضمیر باطن عام
.....117	یونگ و فروید
.....118	جداسازی، واکاوی و پژوهش های نوین بر دل نهان = تجزیه و تحلیل و تحقیقات جدید
.....118	کودک
.....119	دانش مردم شناسی و روانکاوی = علم الاجتماع و روانکاوی
.....121	نو یابش روش های نوین درمان = کشف روش های جدید درمان
	بخش ششم
.....123	دل نهان و ادبصار = ضمیر باطن و ادبیات
.....126	خرده گیری « گستن باشلارد» از روانکاوی هنری
.....128	ارزش پنداشته های ادبیک = ارزش تخیلات ادبی
	بخش پایانی
.....129	برآیند
.....130	دل نهان کنشگر = ضمیر باطن فعال
.....130	دل نهان به توانش = ضمیر باطن بالقوه یا مقدر
.....131	دل نهان راینشی = ضمیر باطن استدلالی

پیوست

.....132	سه تیناب از پدر
.....135	واژگان پارسی در این نبیگ
.....140	سر چشمه ها
.....141	در باره ی پارسی گردان
.....142	دیگر نبیگ های پارسی گردان

بنام خدا

پیشگفتار

کتاب ضمیر باطن که ترجمه آن تقدیم هم میهنان عزیز میشود وسیله دوستی از پاریس برایم هدیه شده است. پس از مطالعه به علت اهمیت موضوع دریغ دانستم از فرصت موجود برای انجام خدمتی بدان پژوهان فارسی زبان استفاده نکنم.

از آنجا که ترجمه یک کتاب علمی و فلسفی با بیانی روان و قابل استفاده ضمن حفظ امانت نظر نویسنده دقت و کوشش بسیار لازم دارد، امیدوارم چنین کوششی را بکار برده باشم.

از دیرباز انسان وجود عاملی پنهان و نادیدنی را در درون خود احساس میکرده است و دانشمندان و فلاسفه بزرگ در اثبات نظری وجود چنین عاملی استدلال فراوان کرده و از آثار آن نمونه های بسیار گفته و نوشته و هر گروه بر آن نامی یا اصطلاحی نهاده اند.

ولی سابقه تحقیقات علمی برپایه آزمایشهای تجربی و تحلیل روانی براین عامل درون و شعور باطن از یک قرن تجاوز نمیکند، که آنهم بعلت صعوبت دسترسی بهر چیز پنهان و نامرئی پیشرفت سریع نداشته است.

موضوع این کتاب اثبات تجربی و علمی این عامل پنهان است و محرک اصلی مترجم آن نیز ناشی از اهمیت همین موضوع است و چون نویسنده دانشمند آن (آقای ژان - کلود فی یو) با مقدمه ای رسا اثر خود را معرفی کرده و با دقت و نظم و ترتیب خاصی سیر تدریجی و پیشرفت دانش بشر را بر ضمیر باطن از اوایل قرن نوزدهم تا این تاریخ بیان داشته است؛ مترجم را از توضیح بیشتر در معرفی آن بی نیاز مینماید.

بیتی متناسب از عارف بزرگ ایران خواجه حافظ شیرازی.

در اندرون من خسته دل ندانم کیست که من خموشم و او در فغان و در غوغا

حسین بطحائی

همدان فروردین 1349

پیشگفتار پدر به پاریسی برگردانده نشده است. فرزاد بتهایی

پیشگفتار نویسنده

روانشناسان تا سده نوزدهم از شناسایی و باز شناخت [تشخیص] کنشگری های «دل نهان» [ضمیر باطن = ناخودآگاه] روان آگاهی نداشتند.

نخستین فرزانه که درباره «بینش نهان» پژوهش هایی دارد (لایب نیز Leibniz) است که نگرش خود را در نگره ی [نظریه] شناخته شده اش " دانستنیهای نهفته «فرانموده [شرح داده] است و می گوید:

" ما بر پاره ای از رویدادهای درونی آشنایی و آگاهی روشنی نداریم".

پس از وی بسیاری از روانشناسان و دانشمندان آغاز سده ی نوزدهم نمارش هایی [اشاراتی] به پاره ای از نشانه های دل نهان در زندگانی روانی آدمی داشته اند. ولی بهر روی، باز نمود و ویمند [توصیف] دانشوران و آزمونی کنش های روانی «دل نهان» تازگی دارد.

در سال 1901 برگسن (فرزانه فرانسوی) برای یافتن چگونگی ها و کنشگری های «بینش نهان» [شعور باطن] این برانگیزاننده ی نیرومند، برای پژوهش های آینده ی روانشناسی چنین گزارش کرده و پیشنهاد داده است:

" یابش [کشف] کنش های دل نهان از راه بررسی و پژوهش در ژرفای روان با روش - های موشکافانه و تیزنگری های ویژه، آرمان هسته ای [کانونی] روانشناسی در سده بیستم خواهد بود. من باور دارم که ارزش این پژوهش ها کمتر از کارایی [اثر] یابش ها در دانش گیتیک [فیزیک] و دانش پرهامیک [طبیعی] در سده های گذشته نخواهد بود."

به راستی باید گفت که فرزندگان پیش از «گانت» نویابی های بسیار مهندی در باره روانشناسی آزمونی و پزشکی بدست آورده بودند ولی «برگسن» نخستین هشیار دهنده ارزش دانش روانشناسی و روانکاوی می باشد.

با چاپ نیگ «دانش تیناب ها» [رویاها] نگارش فروید روانشناس سرشناس اتریشی پرده ای که روی ساختمان بنیادین پرسمان های «بینش نهان» از دید آدمی کشیده شده بود بکنار زده شد.

از آن پس روانکاوی در دانش روانشناسی جای خود را همچون یک جستار ناوابسته و مهند [مهم] در پیوند با «دل نهان» استوار داشته و ارزش آنرا نشان داده است.

به هر روی آسیب دیرکرد در شناسایی دل نهان همچون بازدارنده ای در فرگشت [تکامل] دانش روانشناسی بشمار می آید، زیرا پیوند همانندی کنش های روانی و ورومیک [وجدانی] گنگ و پیچیده مانده بود.

در این چگونگی ها، نموده های روانی دل نهان و هم چنین «بینش نیمه آگاه» (*) در کنشهای [اعمال] روانی نارسا و نابخردانه می نمود، از اینرو از بسیاری کنشگری های

درونی مردمزاد[انسان] که از پیش نشانه هایی از خود بجا گذارده بودند، شوند[دلیل] روشن بدست نمی آمد.

ولی اکنون هماهنگی کنش های روانی و درونی و همچنین کارهای برونی و روزانه آدمی روشن تر از پیش فرامود می شود. از اینرو اندریافت انگیزه های کنشهای مردمان در برگیرنده داده هایی خواهد بود که همزمان برآیند [نتیجه] بودش [وجود] اندیشه های یاد مانده از **دل نهان** نیز می باشد، و پژوهش های بسیار ژرف و ریزبینانه چیرگی درایش گرایش - های «بینش نهان» را بر روی کنش های برونی مردمزاد نشان می دهد.

لادبراین بسیاری از گرایش ها و نمایش کنش های ناشناخته «بینش آگاه» (*) را بی - پرنگری و موشکافی ژرف در «بینش نهان» نمی توان بدرستی فرامود. همچنانکه بی ژرفنگری در کارهای آگاهانه و برونی هر کس هم نمی توان به ریشه انگیزه ها و خواست های **دل نهان** او چنانکه بایسته است پی برد.

ازینرو پله پله پی خواهیم برد که نه تنها کارهای برونی مردمان ونکه همه نشانه های روانی و کنشهای هماهنگ یا گسیخته ویری [ذهنی] که در گذشته دریافت نمی شد، همچنین پرسمانهایی که به نگر ناسازگاری رسند با شناخت بر نیروی توانای **دل نهان** پذیرای واکاوی و روشنگری می باشد.

* * *

نباید پنداشت که این نبیگ خردگنجایش در بردارنده همه بنیاد ها، زیرساخت ها و همچنین روشنگری آریسته [کامل] در شناخت ژرف **دل نهان** باشد. زیرا چنانکه فرامودیم آشنایی روانشناسان به کنش های **دل نهان** چندان دیرینه نیست. از سوی دیگر برای اندریافت ژرف این نبیگ آگاهی های بنیادین دانش روانشناسی بایاست.

از نوشتارها و نبیگ های « فروید» و دیگر روانشناسان چنین درمی یابیم که بایستی **دل نهان** را از نگرش چونی و چگونگی بر رسید و نه یک جستار گیتایی [مادی]، با چنین روشی گرایش چگونگی ها و بازده کنش های **دل نهان** را می توان گزارش کرد [شرح داد].

.....
* اصطلاح «کنسیان» ضمیر آگاه است. (Conscient) در برابر (Inconscient) یا « ضمیر باطن» ضمیر آگاه - شعور آگاه - بینش آگاه آنچه دانسته ، اندریافت و دیده می شود.

* Subconscient

«ضمیر نیمه آگاه» که در برگیرنده آگاهی هایی است که گاه و یا بخشی از آن دریافتنی و گاه و یا بخشی از آن دریافتنی و پنهان در ضمیر باطن است.

حسین بطحانی

اینک برای برپایی بنیاد ساختمان و اندریافت و آشنایی بیشتر از **دل نهان**، بایاست که پیش از داوری و برداشت از شایش [امکان] آمیزه [ترکیب] رویدادهای وابسته به «**دل نهان**» از نگرش دانشمندان چون «**ژانه**»، «**فروید**» و «**یونگ**» که پیشتر پژوهش‌هایی انجام داده - اند و آگاهی‌هایی بدست آورده اند آشنا شویم.

برای پیشگیری از هر گونه لغزش، در این نبیگ، دو واژاک [اصطلاح] (ناخودآگاه و نیمه آگاه) یک برداشت و پرمانه [مفهوم] خواهند داشت و میان این دو ناهمسانی نگذاشته - ایم. زیرا روش کنش‌ها و درایش‌ها «کم و بیش» یکی است، و در این نبیگ این دو واژاک یک پرمانه [مفهوم] همادی [کلی] درونی را می‌رسانند که ناهمسان با «بینش آگاه» است و چنانکه روشن خواهد شد؛ فرمانده و فرمانروا بر «آن».

افزون بر آن برتر دانسته ایم که به شیوه و سامان پیشرفت گام به گام این دانش در درازای زمان پیش رویم و از اینرو کار خود را از یافته‌های فروید نمی‌آغازیم، زیرا پژوهش‌های این دانشمند خود از بررسی‌هایی است که از سال 1880 در آموزشگاه — «**سَل پتری**» انجام داده است، و یا با بهره‌مندی از پژوهش‌های «**برنهایم**» و فرزانه گرانسایه «**هارتمان**» که از سالها پیش آغاز شده بوده است ریشه می‌گیرد.

این نبیگ در بردارنده سه بخش بنیادین خواهد بود:

بخش نخست: دل نهان پیش از فروید (که خود در بردارنده دو بخش است، پیشگامان دانش **دل نهان** و دانشمندان نزدیک به زمان فروید).

بخش دوم: دل نهان از نگرش فروید.

بخش سوم: دل نهان در زمان کنون (در برگیرنده نگرش پیروان فروید و دانشمندان پس از او).

-
- Leibniz - Bergson - Kant- Freud- Jung- Janet- Bernheim- Hartmann.
 - l'école de la Salpêtrière.
 - Conscient- بینش آگاه
 - Inconscient- دل نهان یا ناخودآگاه
 - Subconscient- نیمه آگاه

بخش نخست

دل نهان پیش از فروید

فرزانگی های دل نهم

[فلسفه های ضمیر باطن]

برخی فرزندگان بزرگ پیش از کانت، باورمند به فراگیتیک [متافیزیک] به ویژه شلینگ، هیگل و شوپنهاور نخستین کسانی بودند که در پژوهش های فرزانی خود کارایی دل نهم را پایه و بنیاد نهادند و به آن ارزش و مهندی ویژه داده اند. روش دو فرزانه نامور، کارل - گوستاو کاروس و دیگری فن هارتمان پیوند راسته با نگرش فراگیتیک فرزندگان نامبرده دارد و دیدگاه یگانه و همانند آنان این است که:

" جهان و زیستگاه را دستاورد و برآیند یک بنیاد یگانه می دانند "

این بنیاد از نگرش شلینگ «راستینگی بی چون و چرا» ، از دید هیگل « اندیشه» و از دید شوپنهاور « یازش» [اراده] است.

کاروس و هارتمان با گسترش بنیاد این سه نگرش و برابرسنجی آن با دل نهم، برآیند و انگاره های [فرضیه های] ویژه و ارزشمندی بدست آورده اند.

پیش از گستردن نگرش کاروس و هارتمان بایسته است که با چکیده دید فرزانی شوپنهاور که دورنمای سودمندی از دل نهم پیش روی ما می گذارد آشنا شویم.

- Schelling. - Hegel. - Schopenhauer.
Carl – Gustav Carus. - Von Hartman.

آرتور شوپنهاور (1788-1860) Schopenhauer

آرتور شوپنهاور فرزانه و روانشناس پر آوازه آلمانی بر این باور بود که فرزان [فلسفه] باید به گونه‌ی نوشته شود که هر کس با هر پایه از دانش بتواند درونمایه را دریابد. فرزان شوپنهاور در نبیگ پر آوازه وی بنام «جهان یازش و انگارش آن است» در سال 1818 چاپش شد. [یازش = اراده - انگارش = تجسم] بنیاد فراگیر اندیشه شوپنهاور این است که: «چیستی آغازین دنیا یازش است».

همان نیروی هستی که ما در خود می‌سهمیم، شوپنهاور در همداد [کل] جهان و کیهان زیر چیرگی و پازنام «یازش فراگیر» سهیده است. بدین مانک که جهان و هر چه در آن است را نشانه‌ی نیروی یازش می‌داند. این نیروی سترگ و بیکران، نماد هستی نیروهای گیتایی از خردترین تا بزرگترین گوی‌های [کرات] آسمانی و همه ماتکان کانی، گیاهی، جانوری و همچنین مردمان می‌باشد.

لادبر این، همه نیروی جهان در یازش و از یازش است. کوتاه سخن اینکه، یک یازش یکتا و همدادی [کلی] جهان و کیهان را آفریده، سامان داده، به نمایش گذاشته است و می‌گرداند. همچنانکه همه نیروهای شناخته و ناشناخته، نمایان و پنهان جهان هستی و زیستبوم، همه جنبش‌های درونی اتم‌ها، ویژگی‌ها، سرشت و نهاد گیاهان و جانوران و همچنین همداد کنش‌های مردمان را برآمده از یازش یگانه و یکتا و فراگیر جهان می‌داند. مردمزاده در اوگ [اوج] نهایی و نماد [مظهر] این یازش نیرومند و توانمند است. شوپنهاور همه اندیشه‌ها و کنش‌های مردمان را برآمده از این نیروی بیکران می‌داند؛ چه کارهایی که آدمی می‌گماند که خودش ارزشیابی کرده و سنجیده و چه کارهایی که بی‌برنامه ریزی و بی‌یازش و ناگهانی انجام می‌دهد. و می‌گوید: «از اینرو می‌ماند ما از فرجام خوب و بد بسیاری از کارهای خود به شگفت می‌آییم و بسیار پیش آمده که بسوی آرمان ویژه‌ی که خود گرایش به انجام آن نداشته ایم کشانیده شده ایم، یا چه بسا از پیش برنامه ریزی آغازین کاری را که نیازمند به انجام آن هستیم فراهم می‌کنیم ولی با شگفتی دستاوردی بدست نمی‌آید».

اینجاست که ردپای یک نیرو و بازدارنده‌ی توانا را در شکست و به انجام نرسیدن آرمان خود می‌سهمیم و آنگاه در برابر این نیروی توانای نادیدنی خود را خوار و بسیار خرد می‌یابیم. شوپنهاور چکیده‌ی همه این چگونگی‌ها و رخدادها را در این گزاره می‌گنجاند:

«یازش فرمانفرماست و هوش فرمانبر اوست».

لادبر این مردمان [آدمی] در رویارویی با پیشکارها و پیشامدهای زندگی خود سردرگم می‌ماند و از اندریافت چرایی [علل] این پیشامد‌ها ناتوان است.

کارل گوستاو کاروس (1869-1789)

Carl Gustav Carus

کاروس پیرو فرزان شوپنهاور و شلینگ است، باور او بر **دل نهان** دربرگیرنده یک دهش ایزدی چیره بر همه ساختار جهان است.

این نیروی سترگ افزون بر همه جهان گیتایی، زندگانی جهانی و روانی مردمان را نیز سامان داده و زیر نگر دارد. بدین مانک که :

" **دل نهان روشنگر درون سرشتی همه چیزهایی است که ما رویه ی نمایان آنرا زیستبوم می نامیم** "

لادبراین همانگونه که از **نگر شوپنهاور** یک یگانگی نهانی، ژرف و رازگونه بنام **یازش بر همه ی باشندگان جهان فرمانروایی می کند**، از دید **کاروس** پیش از اینکه اندیشه - ای به دریافت و آگاهی **مردمزاده** [آدمی] درآید و یا **بینش آگاه** کاری انجام دهد، نخست بدستاوز **بینش نهان** ساخته و پرداخته می شود و سپس در **بینش آگاه** نمایان خواهد شد.

« لادبراین، زمینه ی کارها در **دل نهان** پی ریزی می شود».

بدین مانک که، نخست **آماج** در **دل نهان** جان می گیرد، سپس **بینش آگاه** یا **فرجاد** [وجدان] از انگیزه و آرمان آگاه شده و آنرا به انجام می رساند.

پیوند هر باشنده با دنیای برون و یا کارهای زندگانی اش به یاری سرشت [غریزه] استوار می گردد، هوش و اندریافت می گویند پس از آن **دل نهان** با **بینش آگاه** در یک چگونگی [حالت] پیوند پایا خواهند بود و یک روند پیوسته و سازنده با زبردستی و بی - گسستگی درایش و کارایی **دل نهان** را در **بینش آگاه** نمایان و آشکار می سازد.

کاروس در روان **مردمزاده** [آدمی] دوگونه **دل نهان** بازشناخته است:

1- **دل نهانی** که **مردمزاده** در درازنای زندگی هیچگونه آگاهی از آن نخواهد یافت.

2- **دل نهانی** که گاهی در **بینش آگاه** دریافتنی خواهد بود. (1)

در **ویمند دو دل نهان** نامبرده؛ **کاروس** می گوید:

در یک بخش از کنش های روانی ما **بینش آگاه** کمترین رهیافتی [نفوذ] ندارد و از آن هیچ روشنگری بدست نمی آورد که آنرا **دل نهان راستین** نامیده است.

در برابر یک **دل نهان** کمابیش درخور دریافت نیز هستی دارد که گاه آشکار و گاه نهان است.

از سوی دیگر دریافته ها و سهش ها از **نگرش کاروس** بی گذر از میدان دید و کارایی

[اثر] **دل نهان** بدست نمی آید و در این باره می گوید:

" همه کنش های مردمان از انگارش ها، انگیزه ها، پنداشت ها، درد و رنج، نیش و نوش و هر چیز دیگر نخست در تاریکی دل نهان سرشته [تخمیر] و پخته شده و سپس خود را می نمایند. همچنین چیزهایی که از یکسو برآمده از خواست خود ماست و یا از سوی دیگر زیر کارایی پیرامون و جهان د رما هنایا[موثر] خواهد بود با یک پژواک ویژه از تاریکی دل نهان به روشنایی سهش ها و فرجاد[وجدان] بهنجار و بینش آگاه ما راه می یابد و خودنمایی می کند. این آهنگ یا پژواک، این راز نهان و شگفت که از دل نهان به بینش آگاه ما راه می یابد و آشکار می شود، سهش و اندریافت نامیده می شود".

سپس می افزاید، همانگونه که سرشت و سهش پیامد درایش دل نهان است، تیناب نیز نشانگر چیرگی همه گیر دل نهان بر بینش آگاه است.

زمانی که در خواب هستیم جهان تیناب[رویا] نمایانگر اندیشه ها و سهش های فرورفته در ژرفا یا شناور در دل نهان است که در خواب با سر از آب درآوردن و غلتیدن پیایی خود را می نمایند.

لادبراین از نگرش کاروس تیناب میوه و برآیند دو کنشگر روانی «دل نهان و بینش آگاه» است.

از دید کاروس پدیدآمدن تیناب در آدمی، بسیار همگون با کنش درونی یک چکامه - سرا است که در دنیایی رازگونه فرورفته در انگاره ها و پنداره های سرواریک [شاعرانه] خود بهترین، زیباترین و شورمندترین سهش های بایسته و شایسته یک سرواد را از اندیشه و دل نهان خویش برهیخته و در پیکر سروادها می ریزد.

گزیده اندیشه کاروس چنین است:

«رازگشای شناسایی زندگانی روانی مردمزاده در دل نهان اوست.»

1) مگر مفهوم ضمیر باطن، دو مفهوم دیگر نیز در روانشناسی هست یکی «نیمه آگاه» که گاه آگاه است و گاه پنهان و Preconscious که آن را «شعور نزدیک» (نزدیک به شعور آگاه) ترجمه کرده ایم.

هارتمان (1906-1842)

E. von Hartmann

نگرش فرزانی کارل ربرت ادوارد فون هارتمان در شناسایی دل نهان مانند دو فرزانه ی پیشین بر پایه اندیشه ها و پژوهش های فراگیتیک [مابعدالطبیعه] است.

هارتمان مانند هگل باورمند به «یکتایی هستی» [وحدت وجود] است، و دل نهان را روان فراگیر و همادی [کلی] جهان و پرَوَهان [برهان] پایدار می داند. گذشته از باورهمادی، در بسیاری از نوشته های خود روشنگر است [توضیح می دهد] که نه تنها «بینش نهان» در همه ی کنش های فرگشتی [تکاملی] زندگی تنائی [جسمانی] درایش دارد، و نکه همه ی کنشگری [فعالیت] بینش آگاه (فرجاد = وجدان) و اندیشه های ما را نیز استوار بر کنشگری ها و نشانه های «دل نهان» می داند.

به بازشناخت [تشخیص] هارتمان دل نهان کارگزار [عامل] کارای [موثر] تن و روان است و روان را کارساز [مولد] و گرداننده کنش های تنائی می داند و تن بی روان را ناپذیرفتنی، ناشدنی و ناهنجار می شمارد.

لادبراین هر تنی روانی دارد که دل نهان او و گرداننده ی کارهای آن تن می باشد.

برای نمونه می گوید:

« سامان همادی کنشگری های "تکریدیک = فیزیولوژیک" برای تانش [ایجاد] واکنش های روانی یک باشند در رویارویی با برانگیزاننده ها بسنده نمی باشند؛ و کارساز [عامل] بنیادین هر واکنش و بازتاب را یک نیرو دهنده ی درونی و روانی پنهان که همان **دل نهان** است می داند.»

هارتمان سرشت درگیاها و جانوران را نیز بر آمده از ریشه دل نهان آنان می داند و می گوید:

« یک جنبش پیایی و رازگونه و پنهان از «بینش آگاه»، کارگزار کارهایی است که آرمان ویژه ای را دنبال می کند. »

به نگرش هارتمان، کارگوارش و دیگر کنش های زیستی همه باشندگان یک ریشه و بنیاد درونی و روانی دارد و کنش های سرشتی گوارش، بالش و زایوری و مانند آنها بی یک کنشگر درونی دانا و هشیار انجام پذیر نمی باشد.

کوتاه سخن اینکه یک هماهنگی، همدستی و هنبازی در درون هر یک از ما نمایان است که نمودارهای تکریدیک [فیزیولوژیکی] تن ما برآمده از این هماهنگی است، که خود آن پیامد خواست دل نهان است. (1)

از اینها مهندتر [مهمتر]، هارتمان در زندگی روانی ما نیز کنش های و ابا [نیروی فهم]، اندریافت [درک]، اندیشیدن و جزآن را از پدیده های دل نهان و روانی می شمارد. افزون بر آن، آنرا فرمانروا به سهش های ساده همیشگی ما می داند و برای نمونه، می گوید:

" دلباختگی گرایشی است که از خواست های دل نهان سر چشمه می گیرد"

وی همچنین سهش ربوخه [ذلت]، بیزاری، خشنودی، سازگاری و یا ناسازگاری را بر- آمده از گرایش درونی می داند. او نیز مانند شوپنهاور می گوید:

«چه بسیار کارها که از نگرش ما پسندیده و پذیرفتنی نیستند؛ با این همه به درایش [اثر] توانای دل نهان آنها را انجام می دهیم. آیا این شوند آن نیست که یازش ما دنبال آرمان - های ویژه ای می رود که **بینش آگاه** و فرجاد ما بر آن آماج ها آگاهی ندارد؟»

به نگرش هارتمان برآیندهای فراهوشی و تیزهوشی ریشه اش در دل نهان است. نویابی ها میوه و دستاورد واکاوی درونی «ویر» به شوند کنشگری دل نهان است که اندیشه و پندار ما این واکاوی درونی را پرورش می دهد و ببار می آورد. هارتمان می گوید:

" آزمون ها و آروین ها نشانگر کارایی کنشگری هایی همگون و هم روند بیضا [حتی] در پرسمان ها و رخدادهای کم ارزش زندگانی است؛ به سامه ی اینکه به شناخت آنها و همه ی چیزهایی که به زندگی بستگی دارد کنجکاو و نگرش باریک بینانه داشته باشیم، و اینکه آگاه باشیم که در همه ی پرسمان هایی که در پیوند با زندگی پیش می آید این دل نهان است که راه چاره را می نمایاند، و تنها پس از آن **بینش آگاه** ما از راینش [استدلال] و شوند آنها آگاه می شود."

لادبر این یک وابستگی و کارایی میان دل نهانی که گزینش ها و کارهای مهند می آفریند و دل نهانی که گام های ما را بسوی آن گزینش نهایی راهبر می شود، هستی دارد. چکیده، زندگی ساده و روزانه ما زیر چیرگی و کارایی فراگیر روان و دل نهان ما می - باشد.

در پایان، چنانچه بخواهند پیوند میان **دل نهان تنانی و دل نهان روانی** را روشنتر باشند، بایستی بگویند:

" **روان هر کس در بردارنده کوده ی کنشگری های دل نهان فرمانروای کارهای تنکردیک و روانی آن کس می باشد.**" (1)

برآیند بخش نخست

درسه گون فرزان بخش گذشته با دیدی موشکافانه تا جایی که شایمند بود، انگاره های [فرضیه] فراگیتیک فرزانگان در پیوند با **دل نهران** روشنگری شد.

جداسازی و سنجش میان سه نگرش نامبرده، بایسته ی جستاری ژرف و گسترده است که درخور این نبیگ نمی باشد. لادبراین همان اندازه که ویمند شده است برای آشنایی با پژوهش های بخشهای سپسین بسنده تواند بود.

دانستیم که نگرش **کاروس و هارتمان** سر تا سرمینوی است، زیرا به باور فرزانی آنان **روان** یا **دل نهران** در همه جهان گیتایی [مادی] و فراسپهری کارگزار، برانگیزاننده و فرمانروای بنیادین شمرده شده است.

پذیرش بی و چون و چرای چنین نگرشی اگر از دید فرزان فراگیتیک درست و باور - پذیر باشد، با روش پژوهشی، دانشیک و آزمونی سازگار نیست، زیرا آرمان آغازین این نبیگ گردآوری برآیندهای پژوهش های آزمون شده، دانشیک و گواهمند [مستدل] درباره ی **دل نهران** است و نه بازگفتار باورهای فرزانی دانشمندان. پیداست که پس از روشنگری برآیندهای آزمایشی و دانشیک [علمی]، هر کس آزاد است نگرش خود را بر پایه ی آنچه که باز شناخته است پایه گذاری نماید.

از سوی دیگر پذیرش بی چون و چرا و شتابزده، شایمند است که در داوری ما میان باز شناخت **دل نهران** راستین و روانی (که دلخواه ماست)، با کار و کنش ماتیک [شیمیایی] ماتکان کانی در تن آدمی و کنشگری ها و نشانه های تنکر دیک "فیزیولوژیکی" * تن لغزش دست دهد و ما را از آرمان آغازین دور کند. برای پیشگیری از این لغزش در شناخت کنش - های روانی و تنکر دیک و شناسایی دل نهران راستین؛ بایاست که پژوهش ها با موشکافی و ژرف نگری بسیار انجام گیرد.

زیرا هارتمان کنش های تنکر دیک اندام های باشندگان را همانند کنش های روانی می - داند.*

* فیزیولوژی به معنی علم وظایف الاعضاء است.

حسین بطحانی

* آماج از کنشهای تنکر دیک، برای نمونه ربایش خوراک از راه خون و دیواره روده و یا تراوش گمیز [ادرار] از گرده [کلیه] و یا کارهای جگر و جزآن.

پارسی گردان

لادبراین برای پرهیز از هرگونه لغزش، بایاست که کنش های « بیوشیمیک» (1) و « تنکردیک = فیزیولوژیک» از کارهای روانی جدا گردد. همچنین باید دانست که از نگرش روانشناسی کنش های تنکردیک نه به فرجاد[وجدان] و بینش آگاه وابسته است و نه به **دل نهان**. (2) از اینرو، از نگرش روانشناسی آزمونی کنش های دل نهان هنگامی در خور رمشاندن [تفسیر کردن] و اندریافت است که در **بینش آگاه** پدیدار شود و شایسته گزارش دانشیک باشد.

یادآوری می نماید که «دل نهان» از نگرش فرزندگان فراگیتیک دارای توانش و کارایی بی مانند و شگرفی است و همه سرشت ها [غرایز]، گرایش ها، سهش ها، تیناب و فرهوشی را از هنایش توانای روان و دل نهان می دانند.

افزون بر آن به نگرش برخی مانند «**کلسنه**» «**بینش نیمه آگاه**» همان «**دل نهان**» دلخواه فرزندگان باورمند به فراگیتیک است. می نویسد:

«در زیر رویه روشن دید درونی ما یک بخش تاریک و نادیدنی هستی دارد که سرشار از پدیده های روانی و مینوی است و ما نشانه های این پدیده ها را دگرگون یافته و ناهمسان با ریخت بنیادین می سهیم. ریشه هر کنش برونی ما در دل نهان نهفته است و از آن آبیاری می شود.»

این نگرش در زمان پایانی سده نوزدهم گزارش شده است که با پژوهش های آزمونی سپسین همسانی و همانندی نزدیک دارد.

(1) بیوشیمی به معنای شیمی حیاتی است یعنی تغییرات و تبدیلات مادی و شیمیایی مواد در داخل بدن و تحت تاثیر عوامل حیاتی درون موجود جاندار.
(2) مفهوم عبارت این است که نه شعور آگاه ما مثلا ترشح غده فوق کلیوی را احساس می کند و نه ضمیر باطن ما.

حسین بطحانی

بخش دوم

نخستین آزمون ها از دل نهان

[نخستین آزمایشها از ضمیر باطن]

نخستین آزمون های دانشیک از دل نهان وامدار پژوهش های پزشکی و روانکاوی است که از نیمه ی دوم سده ی نوزدهم آغازیده است و درنخستین آزمون ها، بررسی ها و پژوهش ها روی بیماری "هیستری" (1) به کنشگری های دل نهان از دیدگاه آزمونی پی برده شد.

افزون بر آن خواب ساختگی (خواباری) [هیپنوتیزم] که تا آن زمان بیشتر سرگرمی بود تا پژوهش؛ از آن پس برای درمان برخی بیماران روانی همراستا [بموازات] با دیگر پژوهش ها - ی درمان روانی و به ویژه هیستری بهره گیری شد. شمار بسیاری که در نشست های «هیپنوتیزم» هنباز بودند، درایش کنشگریهای [فعالیت] دل نهان را در کسی که بخواب رفته بود (خواب ساختگی) دیده اند. بررسی ها و پژوهش - ها که روی دیگر بیماری های روان مانند آشفتگی در مغز، کاستی منش [شخصیت] بهم - ریختگی های روانی، پریشانی، ناآرامی و جز آن انجام شده است نشانگر واکنش های دل - نهان یا بینش نیمه آگاه است که به برآیندهای پیشین افزوده می شود.

همچنین ارزشیابی این آزمایش ها نشانگر آنست که برآیند بیشینه آزمونها بسیار روشن و گویاست، گرچه برخی آزمون ها ارزش کمتری دارند. بدین مانک که برآیند همادی [کلی] این آزمون ها نشانگر کارایی **دل نهان** است ولی گاهی (به شوندهایی که سپس تر روشن خواهد شد) واکنش روشن نشان نمی دهد؛ بگونه ای که گاهی آزمایش ها برآیند یادبودهای بینش نهان است و گاهی هم به بینش آگاه وابسته است.

بهر روی و بهرگونه، چیرگی، کارایی و درایش دل نهان در همه ی روش های درمانی هیستری و دیگر بیماری های روانی به روشنی نمایان است و واکنش ها ریشه ی نهانی بودن خود را نشان می دهند.

(1) هیستری: روان پریشی

اینک برای آشنایی بیشتر؛ گزارش برخی آزمایشهای انجام شده در نوشتارها و نپیگ های چند روانشناس و روانکاو:

– از «ریبو» بیماریهای روان و منش در 1884 در نپیگ وی با نام « زندگانی روانی و کنش هایش».

– نوشتار « پی پر ژانه» با نام «خودکاری روان» در سال 1889 .

– نوشتار « بیئه» زیر نام « سستی منش = ضعف شخصیت» در 1892

– هم چنین سخنرانی های «شارکو» زیر نام «بیماری های سازمان پی ها»

[سلسله اعصاب]

(این آموزه ها آغازکار و بنیاد آموزشگاه شناخته شده ی "سل پتری - پر" بوده است. (1)

از سوی دیگر و هم راستا، در نانسی پزشکان و روانکاوان دیگر پژوهش ها و آزمون هایی در پیوند با نیوشش [تلقین] و کارایی درمانی آن انجام داده اند، از آنگونه — «برنهایم» با نپیگ « نیوشش و هنایش درمانی آن» و آزمون های روانشناس امریکایی " مورتون پرینس 1882-1897" که پژوهش های او همگی بارآور پیشبرد و پیشرفت گسترده ای در این زمینه بوده است.

.....
1- Pierre Janet 2- Binet 3- Ribot 4- Charcot. –5Morton Prince 6- Bernheim

7- Babinsky 8 - Logre

2- l'école de la Salpêtrière

(1) « سل پتری پر» ساختمانی است در پاریس که در سال 1634 میلادی یک کارگاه شوره سازی بوده است؛ در سال 1656 به دستور لویی چهاردهم در آنجا چندین ساختمان ساختند که هر کدام ویژه بخشی بود. مانند: بیمارستان مستمندان، زندان زنان، بخش دوشیزگان گمراه و جزآن. از سده نوزدهم این ساختمان ها را برای بیمارستان آماده کردند و چندی تنها ویژه بیماران روانی بود. اکنون این بیمارستان بخش های بسیار و گوناگون دارد.

نگارش خود بخود - کژروی - پراکندگی اندیشه

[تحریر خود بخود- انحراف و تشتت افکار]

نخست بجا است که از دو روانشناس پیش از « فروید» بنام « شارکو» و « ژانه» که در درمان بیماری «هیستری» بررسی ها و پژوهش های آروینی [تجربی] و دانشیک فراوان داشته اند نام ببریم و از برآیندهایی که از آزمایش ها بدست آورده اند آگاه شویم.

این بیماری در زن و مرد ناهنجاری های ویژه پدید می آورد، که دو دانشمند نامبرده نشانه های آنرا پریشانی در کنشهای مغزی، روانی و تنی بازشناسی کرده اند. مانند: فراموشی، کم هوشی، بی هوشی، نا استواری، نا آرامی و تنش، زمین گیری و از کار افتادگی برخی اندام های تن.

شارکو باورمند است که این چگونگی ها [حالات] همگی یک ریشه روانی دارد زیرا پیشینه این چگونگی ها به کارایی « نیوشش = تلقین» و «خواب ساختگی = خواباری» بهبود پذیرند.

از اینرو وی برای مداوای هیستری « نیوشش خود بخود» را کارسازی مهند و با ارزش می شمارد. (1)

در بیماری هیستری (روان پریشی) بیشتر دو نشانه ی ویژه شناخته شده است شخس [صرع] و گیجی و بیهوشی.

ژرفنگری در چگونگی ها و زمان پیدایش این بیماری آگاهی های بسیار با ارزشی از کارایی و کنش بی چون و چرای « دل نهان» نشان می دهد.

1) شارکو نخستین کسی است که هنایش نیوشش [تلقین] را در بهبود بیماری هیستری فرمود [ثابت] کرده است. « برنهایم و بابینسکی و ژانه» پژوهش های او را دنبال کرده و هایسته اند [تایید].

اکنون دکتر « لنگر» کارشناس هیستری نیز باژگون نگرش کسانی که هیستری را بیماری تنکردیک [فیزیولوژیک] می دانند؛ هنایش « نیوشش» را در مداوای این بیماری هایسته است. در پژوهش های فروید از شوند کارساز بودن نیوشش آگاه خواهیم شد. روانکاوی امروزی نیز هیستری را کنشگری های دل نهان می داند و نیوشش را می هاید [تایید می - کند] (از هایستن)!

1- نگارش خود بخود

[تحریر اتوماتیک]

ژانه روانشناس پرآوازه از آروین های خود روی دل نهان چنین برآیندی بدست

می دهد:

« ما کارهایی انجام می دهیم که در زمان « انجام آنها» هیچ پرنگری [توجه] و آگاهی بکاری که در کار انجام است نداریم. مانند: راه رفتن، نشستن، دویدن، و جز آن. ما برای این کارها که خود بخود انجام می شود نمی اندیشیم و این ها نشانه کنشگری های درونی است.» نزد برخی از بیماران هیستریک با بهره بردن از اندام از کار افتاده و بی سہش بیمار برای نمونه «بازو»، شدنی است که کارهایی انجام شود که بهیچ روی با هوش و بینش آگاه آن کس پیوندی نداشته باشد. کارگزار [عامل] این کارها را تنها بایستی دل نهان دانست. در این چگونگی نه تنها میانجیگری دل نهان روشن است و نکه کنشگری های ویری و درونی دل نهان شوند بنیادین آن کنش هاست. یکی از آزمایش های انجام شده بدینگونه است:

آزماینده بازوی یک بیمار هیستریک را که در چگونگی سستی همادی [کلی] و بی جان است با یک پرده از چشم بیمار می پوشاند، سپس با دست خود چند بار دست بیمار را به جنبش وامی دارد. پس از رها کردن بازوی بیمار؛ دست خود بخود کارهای پیشین را انجام می دهد.

آنگاه خودکاری میان انگشتان دست بیمار می نهند و نوک آنرا روی رویه کاغذ می - گذارند سپس روانکاو با نیوشش [تلقین] دست را به جنبش و نوشتن وامی دارد.

نیوشش انگیزه ای است که نخستین واژه نوشته شود، پس از آن دست خود بخود دنباله نوشتن را پی می گیرد؛ بگونه ای که همه ی رویه با فرازها و واژه ها که (درست و دریافتنی هم هستند) پر می شود.

بیمار در زمان نوشتن از کاری که دستش درکار انجام آن است ناآگاه است. چنانکه همزمان با نوشتن ناخواسته و ناخود آگاه، از گفتگو با دیگران باز نمی ایستد. ژانه می گوید « نوشتار خود بخود» یک کار ناخود آگاه، ناخواسته و در پیوند با دل نهان است. در این چگونگی خود بیمار بیدار و خود آگاه است و تنها دست بی جان او زیر هنایش نهان به نوشتن نهاده ها [مطالب] می پردازد (نهاده هایی که بینش نهان خواهان است نوشته شود و خود نویسنده از آنچه می نویسد ناآگاه است)! زمانی بیمار از درونمایه نوشتار آگاه می شود که آنچه نوشته است در دسترسش بگذارند که بخواند.

1) ژانه اعمال فوق را تحت کنترل ضمیری مشابه ضمیر باطن می داند و در فیزیولوژی علمای علم الحیات می گویند برای این اعمال شروع عمل با اراده است و ادامه آن غیر ارادی یعنی تحت کنترل اعصاب خود. مثلاً در قدم زدن برای برداشتن اولین قدم ما تصمیم می گیریم ولیکن قدمهای بعدی با اراده نیست و بطور انفعالی انجام می شود.

از این آزمایش و دیگر آزمون های همگون که کم و بیش برآیند همسان دارند چنین می -
توان دریافت که کارهای دل نهان دارای کنشگری هایی همانند کنش های بینش آگاه است،
زیرا بینش آگاه با یازش می تواند راینش [استدلال] کند، سرواد و اسرواد بیافریند، کارهایی در
پیوند با رایشگری و جزآن انجام دهد.

دل نهان نیز بی یازش و میانجی بینش آگاه در « نوشتار خودبخود» همین کارها را
انجام می دهد. و چنانکه در آزمایش بالا دیده شد نوشتاری که نوشته می شود بی سر و ته
ویاوه نیست، ونکه نهاده [موضوع] مانند نوشتار مردمان تندرست و هشیار درست با راینش و
دارای آغاز و پایان است.

لادبر این یک «هستنده ناشناس» در درون بیمار هستی دارد که از یادبودهای گذشته
بخشی هایی که خواهان است روی کاغذ می آورد و این کاربودش درونی این « ناشناس»
ولی آگاه و دانا را می هاید [تایید می کند] و استوار می سازد.

2- کژروی و پراکندگی اندیشه

[انحراف و تشتت فکر]

از پژوهش و بررسی در کجروی [انحراف] و پریشانی اندیشه در بیماران دچار به شخش
[صرح] نیز برآیندهای همسان بدست می آید.
از این نهاده [موضوع] آگاهیم که هرگاه رویکرد [توجه] ما روی آور بکار ویژه ای باشد
در آن هنگام به بسیار چیزها که در پیرامون ما می گذرد نمی اندیشیم. (پرنگری ژرف
ارشمیدس دانشمند یونانی به یک پرسمان رایشگری شوند آن شد که هشدار سرباز رومی را
نشود)!

برای نمونه هنگامی که با گرایش بسیار نوشتاری را می خوانیم دیده شده است که پیشا
[حتی] گفتگو و سداى كسانى را كه در همان سراچه هستند نمی شنویم.
كجروى اندیشه شوند بهم ریختگی پرنگری [دقت] است و در این چگونگی دل نهان
کنشگری خود را نشان می دهد.

بیماران هیستری [روان پریشی] به آسانی دچار کجروی و پریشانی اندیشه می شوند و
شاید بتوان گفت که بیماری آنان ویژه گونه ای پراکندگی بیش از اندازه اندیشه است.
زیرا هنگامی که در کار گفتگو با کسی هستند بزودی رویدادهای پیرامون خود را می -
فراموشند و پزشک درمانگر [معالج] از این بی پرنگری بیش از اندازه به آسانی می تواند بر-
آیندهای آزمونی پرارزشی بدست آورد.

آزمایش :

روانکاو بیمار هیستریک را در سراچه ای [اطاقی] می نشانند و کسی به گفتگو با بیمار می پردازد، بیمار با آغاز گفتگو بزودی پزشک را فراموش می کند. آنگاه پزشک پشت سر او می ایستد و با صدای بسیار آهسته به او دستورهایی می دهد که بیمار ناخودآگاه انجام می - دهد.

برای نمونه پزشک می گوید:

« دست خود را روی سرتان بگذارید» بیمار بی آنکه بداند چه می کند؛ دستش را روی سرش می گذارد.

در این چگونگی روانکاو می تواند پاسخ های «هایی = مثبت» یا «نایی = منفی» را با نشانه ها و نمارش های ویژه از بیمار بدست آورد. همچنین با گذاشتن خودکار در دست بیمار می تواند ناخودآگاه (با دستی که بی سهش و سست نیست) وی را وادار به نوشتن کند. برای نمونه، آهسته می گوید:

نام خود را بنویس (در این جاور بیمار که زیرکارایی نیوشش است بی یازش [بی اراده] نام خود را می نویسد.

این کنش ها و جاورها [حالات] را واکنش دل نهان می دانند که نه تنها در آزمایش روی دست « بیجان» (آزمایش پیشین) هستی و کارایی خود را نشان داده است ونکه بیشا[حتی] زمانی هم که زیر درایش نیوشش نباشد بر دستی که سست و بی جان نیست و زیر فرمان «بینش آگاه» است نیز توانایی و فرمانروایی خود را نشان می دهد.

آزمایش ها و جدایش و واکاوی [تجزیه و تحلیل] «ژانه» بیشتر دربرگیرنده پیدایش کنشگری - های پیش پا افتاده، روزانه و ساده دل نهان است که از آنها بهره ی درمانی فراوان برده است.

پن [اما] «بینه» و «ژانه» با نگرش به «دورباهمی» [تله پاتی] که «جان ویتارها» [مدیوم] انجام می دهند، براین باورند که شدنی است که بیمار با خواستی از ژرفای دل، خود را زیر درایش [تاثیر] دل نهان بنهد. برای نمونه می گویند:

« آیا خواندن اندیشه دیگران نشان نیروی توانای دل نهان نیست»؟ (1)

در این چگونگی همه ی اندیشه و کنش های برونی در این آروین ها را برآمده از کنش - های روانی دل نهان می دانند و به نگرش آنان «جان ویتارها = مدیوم ها» کسانی هستند که به آسانی به سرشت راستین و درونی خود دست می یابند.

.....
1 «بینه» در کنش های خودکاری روان می نویسد: شما چیزی را بی آنکه دیگری آگاه باشد درجایی پنهان می کنید، مدیوم دست شما را می گیرد و سرراست بسوی چیزی که پنهان کرده اید می برد. او از تنش های برآمده از دل نهان شما که در دستتان هنایش گذارده و مدیوم برآن اشنا است جای چیز پنهان شده را می یابد.

خواباری و شبراهی

[هیپنوتیزم و سمنامبولیسم]

اینک به بررسی کنش های روانی دیگری که با بودش پیچیدگی نهاده ژرف ترو تاژتر [ظریف تر] از واکنشهای « هیستریک » و سترسپریشی [پریشان حواسی] است می پردازیم.

این کنش ها دربرگیرنده نیوشش در خواباری [هیپنوتیزم] و بهره مندی از واکنش های روانی مردم سمنامبول است. (کسانیکه در خواب راه می روند، سخن می گویند، و یا کارهای دیگر انجام می دهند). این آزمایش ها هنگامی است که کسی که روی او آزمایش انجام می گیرد، در خوابی ژرف فرورفته باشد و یکسر از جاور [حالت] همیشگی و بینش آگاه دور باشد.

در اینجا یک چگونگی [حالت] دیگر در «خواب رفته» پیش می آید که ویژگیهای گوناگون دل نهان را می نمایاند. در این آزمایش ها به شوند خواب ژرف هماد [کل] تن و روان خواب رفته زیر درایش [تاثیر] فرتاب [الهام] است (نه بخشی از آن). چنانکه خواهیم دید درایش **دل نهان** در نامبرده انگیزه آن می شود که **بینش آگاه** کنش - های ویژه ای که به **دل نهان** نیوشش شده است، انجام دهد. برآیند: هرآینه کنش پذیری **بینش آگاه** از **دل نهان** پس از بیداری نیز دیده می شود.

نیوشش [تلقین]

نخست باید دانست که چگونگی های وابسته به خواباری [هیپنوتیزم] برآیند نیوشش پذیری برخی کسان است. اینگونه که پیداست این کسان «خواباری» را با خواست و گرایش می پذیرند، و چون دچارشدگان به « هیستری» بهتر از دیگران زیرکارایی نیوشش خواهند بود، برای بدست آوردن برآیند بهتر و روشن تر روانکاوان بیشتر از آنها بهره می گیرند.

نیوشش با نیروبخشی اندیشه از سوی نیوشش کننده به کس خواب رفته فرتاب [الهام] و پیام رسانی می شود. (درپیوند با کارایی نیوشش « شارکو و برنهایم » نگرش همسان ندارند).

شارکو بر این باور است که نیوشش تنها روی کسان هیستریک و به هنگام خواباری [هیپنوتیزم] کارایی روشن و برنده [قاطع] دارد و در مردم تندرست مگر نیوشش سبک مانند خنده، گریه، خمیازه و جز آن کارایی چندانی ندارد، و باز نمود نگرش وی چنین است:

« هنگامی که کسی تندرست را خواباری کنند به هنگام خواب رفتن به یک هیستریک دگرگون می شود و از آنجا نیوشش پذیر می گردد.»
ولی برنهایم باور دارد که مردم تندرست بی آنکه به یک « هیستریک» دگرگون شوند زیر کارایی خواباری توانند بود. و می افزاید که خود او بسیار بیماری هایی که با هیستری پیوند ندارد و « پی ای » [عصبی] می باشد، مانند « سیاتیک» درمان کرده است.

روش خواب کردن و نیوشش

آزمایش نشان دهنده آنست که کسی آماده [مستعد] به خواباری است که آمادگی نیوشش پذیری بالایی داشته باشد.

پیشترها خوابار [خواب کننده] خواب شونده را زیر کارایی نگاه درگذرنده ی [نافذ] خود می نهاد و پس از آن با کنش های کناری دیگر مانند گرفتن دست و یا مالش انگشتان او را می خوابانید.

در زمان **شارکو و برنهایم** رهیافت تنها از راه چشم کاربرد داشت. بدین مانک که کسی را که می خواستند بخوابانند چیزی درخشان درجایی بالای سر او می نهادند و هنگامی که چشمهای داوخواه [داوطلب] با نگاه به آن چیز، خسته می شد با فرمان و نیوشش خواب می رفت.

لادبراین نخستین برآیند آنست که «خواب ساختگی = خواباری» [هیپنوتیزم] از پایه پیامد یک نیوشش خودبخود است، زیرا باور خواب شونده یاری دهنده و کارگزار بنیادین زیردرایش [تحت نفوذ] بودن است.

چونی و ژرفای این گونه خواب در همه یکسان نیست، گونه ی سبک آن همانند گیجی است. ولی چگونگی هایی [حالاتی] با زینه های [درجات] گوناگون می تواند تا خواب بسیار ژرف دگر شود [تغییر کند].

آزمایشها روی کنشگری های دل نهان تنها در خواب بسیار ژرف برآیند دلخواه خواهد داشت. داوخواه [داوطلب] بخواب رفته با کوچکترین نیوشش می تواند کارهای گوناگون و شگفت انجام دهد. کارهایی که سپس تر خود او از شوند و انجام آن در شگفت خواهد بود. از برآیند آزمایش ها در پیوند با « روان پریشی» [پریشانی حواس] [هیستری] بیاد داریم که بیمار بیدار بود و در آن چگونگی ویژه « بینش نیمه آگاه» دستور کارگزار را انجام می داد. ولی در «خواباری» داوخواه از خود بیخود است لادبراین همه ی کنش ها از **ناخودآگاه** و درونی و نهانی است.

برای نمونه برنهایم به کسی که بخواب رفته دستور می دهد: این پرتغال را بگیر (پرتغال پنداری = موهوم و فرضی) او دست خود را مانند اینکه پرتغال را می گیرد پیش می برد. سپس دستور می دهد؛ آنرا بخور! خواب رفته مانند کسی که پرتغال می خورد آنرا پوست می کند و سپس چند بار برشهای آنرا در دهان می گذارد.
همانند این آزمایش در برابر شمار بسیاری مردم انجام گرفته است و همیشه برآیند روشن، آشکار و رد نکردنی است.

آزمایش دیگر، برانگیختن یادبود [خاطره] است و برای دستیابی به برآیند، کسی را که خواب رفته با ترفندهایی به کسانی که در چگونگی «شبراهی = سمنامبول» هستند دگرگون می‌کنند. این چگونگی همانند آزمون نوشتن خود بخود است. بدین مانک که یادبودهای گذشته در **ناخودآگاه** و بی‌میانجیگری **بینش آگاه** نویسنده تنها به دستاویز دل نهان و بینش **ناخود آگاه** او نوشته می‌شود و یا به زبان می‌آید. یادبودهایی که به زمانهای بسیار دور پیوند دارد و گاهی برای همیشه در درازنای زندگی در درون آدمی پنهان می‌ماند. در این آزمایش یادبودهایی که هرگز در زمان بیداری بیاد نمی‌آید و ازویر [ذهن] در - نمی‌گذرد از ژرفای روان بالا آمده و به دستاویز «خواب رفته» گفته و یا نوشته می‌شود. همانند این است که **خواب رفته** در میدان پهناوری یادبودهای فراموش شده و فرورفته در ژرفا را می‌سهد، رویدادهایی از زندگانی اش را می‌بیند که از میدان دید بینش آگاهش سراسر پوشیده و پنهان بوده است، ولی به هنگام **خواباری** از **دل نهان** که آنها را مانند سپرده ای [امانتی] نگهدارنده است، آشکار می‌گردد.

این یادآوری بایاست، چنین یادبودهایی پیوندی ژرف با **یاده** [قوه حافظه] دارد، ولی **یاده** ای که در دسترس بینش آگاه آدمی نیست. از سوی دیگر اینگونه به نگرمی آید که این **یاده** ها یکی یکی و کم کم **بنگر خواب رفته** نمی‌آید، ونکه مانند جوی آب روان می‌شود و پیاپی و پشت سرهم نمایان و بگونه ی گفتار جداسر [مستقل] در بینش آگاه نمودار می‌گردند. یادبودها بگونه ی ناخودآگاهانه و از ژرفای دل نهان بیرون می‌جهد، برآیند گرفته شده اینست که ؛ **دل نهان** بگونه روشن، برون سرشت و راستین نمایان می‌شود و هستی و بودش خود را می‌نمایاند.

کارایی نیوشش پس از بیداری

گونه ی دیگری از نیوشش که آرمان پژوهش های سپسین است و واکنش های روشنی نشان می‌دهد اینست که از کسی که با «**خواباری**» به خواب رفته است می - خواهند که پس از بیداری کارهای ویژه ای که روانکاو در خواباری از او خواسته است انجام دهد.

با اینکه در خواب ژرف گفتار روانکاو را نمی‌شنود ولی همان گفتار در دل نهان وی بایگانی می‌شود و پس از بیداری (گرچه بازه بیدار شدن تا زمان نیوشش بسیار باشد) کارهایی که به او در خواب نیوشش شده است انجام می‌دهد، بی آنکه شوند آن کارها را بداند (زیرا او از اینکه این کارها در خواب به او نیوشش شده است ناآگاه است).

از این آزمایش یک روش نوین برای بازسازی یادبودها در **دل نهان** بدست می آید، زیرا چنانکه دیدیم در «شبراهی = سمنامبولیسم» ساختگی، دل نهان با کنش هایی پدیدار می شد. ولی در چگونگی فرجامین یادبودها خوانده نمی شود (زیرا انجام دهنده نمی داند چرا آن کارها را انجام می دهد)، ولی خواب کننده و نیوشش کننده می دانند که کارایی نیوشش کارساز است.

پایه انجام این آزمایش ها ساده و برآیند روشن و بی چون و چرا است. برای نمونه؛ به کسی که در خواب ژرف یا در «خواباری» است دستور می دهند پس از بیدار شدن سندلی های سراچه [اتاق] را جا بجا کند. او پس از بیدار شدن (که زمانی به درازا می کشد) بیدرنگ دستور را همانگونه که در خواب دریافت کرده بود انجام می - دهد. و چنانچه شوند این کار را از او بپرسند؛ خواهد گفت «نمی دانم چرا ولی بنگرشم آمد که کاری بایاست است (گرچه بایا نباشد)»!

نمونه دیگر، **برنهام** می گوید:

با «مسیو شارپانتیه» همکارم، دریک آزمایش و زیرنگرش ایشان، از یک داوخواه [داوطلب] خواباری با نیوشش خواستم که تا بیدار شد چتر همکارم را که بدسته تخت آویزان است بردارد و آنرا باز کند و در راهروی ساختمان دوبار رفت و آمد کند. پس از زمانی دراز او را بیدار کردم، و پیش از بیدار شدن با همکارم از سراچه بیرون رفتیم تا در راهرو گواه کارهای او باشیم.

چیزی نیابید که دیدیم با چتر باز شده به راهرو آمد و دو بار راهرو را پیمود.

من از او پرسیدم چکار می کنید؟

پاسخ داد، گردش می کنم.

پرسیدم چرا؟ مگر پناد [هوا] گرم است؟

گفت، نه من گاهی گردش می کنم.

گفتم این چتر کیست که بدست گرفته اید گویا چتر مسیوشارپانتیه باشد.

گفت، من گمان بردم که چتر منست، اکنون آنرا بجای خودش باز می گردانم.

همانگونه که دیده شد «خواباری شده» از شوند کارهایی که انجام می دهد ناآگاه است لادبراین کارهایی که انجام می دهد برآمده از دل نهان و بینش ناخودآگاه و بی چون و چرا درونی است.

ژانه در پیوند با اینگونه آزمایش ها می نویسد: بنگرش من در زمان نیوشش این بینش نیمه آگاه است که بکار می افتد، دستوری که به **خواباری شده** نیوشش شده است پس از بیداری با اینکه آن کس چیزی از آن نیوشش بیاد نمی آورد و از آن آگاه نیست؛ ناپدید نشده است زیرا در بینش **نیمه آگاه** راه یافته و در بیداری کارها یی که انجام می دهد نشانگر **هنایش بینش ناخودآگاه و یا نیمه آگاه خواباری شده** [هیپنوتیزم شده] است.

چنانکه داخواه را بار دیگر خواب کنند، برآیند بدست آمده اینست که نیوشش پیشین در بخش یادبودهای دل نهان آگاشته [ثبت] شده است. باور برنهایم در این فتاد [مورد] اینست که شاید نیوشش شده را بتوان وادار کرد که در بیداری «دستور نیوشش کننده» را بیادآورد، ولی آزمایش نشان دهنده آنست که خوابار شده در بیداری دستور و نیوشش را بیاد نمی آورد.

برآیند نگرش «پی یر ژانه»

چکیده ارزشیابی بخش نخست :

1- دل نهان انگیزه ی برخی واکنش های تتی می شود بدین مانک که به کارایی یازش **دل نهان** اندام ها ی تن کارهایی ویژه انجام می دهند که یا در برگیرنده جنبش یک اندام است؛ مانند (نوشتن خودبخود دست سست و بی جان در هیستری) و یا در برگیرنده کنش همد تن، مانند (شبراهی = سمنامبولیسم).

2- دل نهان برانگیزاننده واکنش های روانی است. بدینگونه:

- * پذیرفتن نیوشش و اندریافت و آگاهی از آن.
- * برانگیختن دریافت و هوش مانند راینش [استدلال] در نگارش خود بخود.
- * فراخوانی یادبودها بی میانجیگری بینش آگاه.

بند یک: جداسازی بونده [کامل] و پرسون [دقیق] کارهای برونی (برون سرشتی) از واکنشهای ویری [ذهنی] و مینوی (درون سرشتی) ناشدنی است زیرا پیوند بسیار پرسون، تاژ و ویژه برون سرشت و درون سرشت آدمی میدان پهناور روان را نمایان می سازد.

بند دو: **دل نهان و ناتوانی سهش ها** - ژانه در پیوند با واکنش هایی که از آزمایش ها بدست آورده است ، برآیند را اینگونه بازمی نماید:
کنشگری های دل نهان هنگامی آشکار می شود که آدمی تندرستی همدادی نداشته باشد و نتواند کارهای (درون سرشت و برون سرشت) را هماهنگ کند.
لادبراین دل نهان در فراسوی بینش آگاه جای دارد و هنگام آشفتگی خودنمایی می کند.
زیرا هنگامی که کسی از تندرستی همدادی برخوردار است همه ی کارهای او بهنجار پیش می رود و سرشت روانی او بی آک است. ولی هنگامی که آدمی از تندرستی (روانی - تتی) برخوردار نباشد پریشانی سترسا [حواس] و ناتوانی سهش ها شوند پذیرش نیوشش خواهد بود و در اینجا ناخودآگاه خودنمایی می کند.

(ژانه در باره ی گونه های بیماری های ساده و یا سخت روان روشنگری های بسیاری دارد که در سال های 1893 تا 1898 نوشته شده است. ولی در جستار این نیبگ نمی گنجد).
بیماری هیستری از نگرش ژانه ویرانی و یا ناتوانی کارمغز و ناتوانی روان است که مایه پذیرش نیوشش و انجام دستورهای دل نهران می شود.
بدین مانک که در مغز که هسته ی کنشگری های [فعالیت های] بینش آگاه است نارسایی پیش می آید که آدمی در آن چگونگی نمی تواند از سرشت و منش [شخصیت] خود پدافند کند از اینرو کار مغز آشفته و بهم ریخته می شود.

بند سه - ژانه و برنهایم در باره ی برخی نشانه های هیستریک مانند نیوشش خود -
بخود، بداندیشی (که زیر کارایی خود آدمی واکنش دل نهران را آشکار می سازد) و جز آن؛
کارگزار [عامل] را برون از میدان توانایی **بینش آگاه** می دانند و می گویند این چگونگی -
ها در درون آدمی نیرو می گیرد و ناتوانی روان زیر درایش نیوشش های درونی که مایه افزایش بداندیشی [وسوسه] است ، گاهی شوند پدیداری اندیشه های سیجناک مانند اندیشه به خودکشی، آدم کشی، ترس بسیار و بیش از اندازه می شود.

ژانه برای ویمند این چگونگی ها که آنها را نیمه آگاه می داند چنین نگرشی دارد:

- 1- این اندیشه های ناجور و ناروا به هنگام افزایش نشانه های هیستری دوچندان می - شود که پس از آرام شدن بگونه ی گفتار و کردار نمایان می گردد.
- 2- هنگام خواب ساختگی در چگونگی شبراهی [سمنامبولیسم] به آسانی می توان بیمار را وادار کرد که اندیشه های آویزگن [سج] خود را به زبان آورد.
- 3- در چگونگی شبراهی بیمار با کوچکترین نیوشش آنچه در خواب می بیند بازمی - گوید و اندیشه های خود را بروشنی گزارش می کند. بیشا [حتی] به پرسش های خواب کننده پاسخ روشن و درست می دهد. در این چگونگی بیمار همه ی پندارها، انگارش ها، سهس ها، مهر و گرایش و گرفتاری های خود را به روشنی گزارش می کند.
- 4- بیمار ان شبراهی (سمنامبول ها) در جاور [حالت] خواب شبانه نیز به دستاویز دل نهران اندیشه های درونی خود را به زبان می آورند. ولی در خواب ساختگی با نیوشش و بر - انگیختن به نگارش خود بخود از گرفتاری های درونی برآیند روشن تری بدست می آید.

در پایان می افزاییم که **ژانه** در پیوند با پیکار با بداندیشی و پیامدهای آن آروین هایی دارد. برای نمونه زمانی که از اندیشه آویزگن [سج] بیمار آگاه می شد، بد اندیشی و یا هراس بیمار را بگونه های گوناگون و جداسازی اندیشه و سبک نشان دادن نگرانی به بیمار، پندارهای بداندیشانه وی را دگردیس و دیگرگون می کرد و بی پایه بودن نگرانی بیمار را برایش روشن کرده و بدینگونه نشانه های بیماری ناچیز و رنج پذیر می شد.

ژانه می نویسد : بیماری از انگارش [تصور] یک « کالبد مرده» رنج می برد و من — توانستم بی پایه بودن این پنداشت و بیثباتی آزار بودن آن « کالبد مرده» را برایش بازنمایم و او را از نگرانی برهانم.

از نگرش ژانه کنشگری های دل نهان گونه ای بهم ریختگی روانی است و بیماری هیستری را ناتوانی در کار مغز و پی ها [اعصاب] و از بی یازشی [بی ارادگی] می داند و در برآیند این ناتوانی ها اندیشه های آویزگن پدید می آید که کم کم افزایش می یابند، استوار می شوند و بازتاب کارایی خود را در دل نهان نشان می دهند.

ژانه درمان بیماری هیستری را وابسته به دو بنیاد [اصل] می داند:
* — یافتن اندیشه های آویزگن بیمار با روش « خواباری» [هیپنوتیزم].
* — کاهش، خرد کردن و دگرگون کردن بداندیشی ها و بدستاویزآموزش و بازگفت آنها را به اندیشه های درست و بهتر دگرکردن و سرانجام درمان و رهایی از بیماری.

از ژانه تا فروید

چکیده داوری بر نگرش و روش درمان ژانه :

کنشگری دل نهان در بیشتر فتادهای [موارد] پیامد ناتوانی منش [شخصیت] و نیروی «من» می باشد. در زمان تندرستی و توانایی «من»، بینش آگاه سرشت راستین خود را نگهدار و پاسدار است.

ولی پرسش هایی پیش کشیده می شود که در زمان «ژانه» پاسخ دانشیک به آن ها داده نشده است.

* چگونه و چرا همه ی نمودهای [جلوه های] دل نهان برآمده از بیماری های روانی است؟

* پیوند بیماری هیستری با بینش نیمه آگاه چه ویژگی هایی دارد؟

* ناهنجاری های ناگهانی روانی و ویری [ذهنی] را چگونه می توان ویمند شود؟

در بخش دیگر با پژوهش های فروید در پیوند با نمودها و شگفتی های دل نهان آگاهی های ارزنده بدست خواهیم آورد.

دل نهان از نگرش فروید

دل نهان و کشمکش درونی

آرمان این بخش گزارش و ویمنند [توصیف] بنیاد اندیشه، باورها و روانکاوی فروید نیست. ونکه در این ورشیم [فصل] تنها به بازنمود و هامتگان [تفسیر] یافته ها و پژوهش های این دانشمند و روانشناس بزرگ در باره **دل نهان** می پردازیم، و روش واکاوانه [تحلیلی] او را درباره ی نشانه های بیماری های روانی و پی ها و کارایی «سرشت ورنی» [غریزه شهوانی] در پیدایش منش [شخصیت] و پیدایی [بروز] این سرشت را در روان مردمان فرانمود و روشن خواهیم کرد.

لادبر این آرمان ما اندریافت پیشرفت داده های دانشیک برشناخت **دل نهان** از نگرش این روانپزشک اتریشی است.

همچنین کوشش خواهد شد که یافته های [اکتشافات] بنیادین و مهند وی را که زیرنام — «سرکوفتگی ها و پویایی شناسی [دینامیسم] دل نهان» می باشد، بازنماییم و نگرش ویژه وی را از سویه های گوناگون و پنهان از «بینش آگاه» آشکار کرده و گزارش کنیم.

بیشتر «روانکاوی واکاوی» [تحلیلی] را «روانشناسی ژرفای دل» می نامند و ما در این ورشیم خواهیم دید که پژوهش های فروید بر روی **دل نهان** تا چه اندازه ژرف و پرسون است و با یافته های پیش از او «همچون خودکاری روانی» تا چه اندازه ناهمگون است.

نخستین پژوهش های فروید

برای اینکه دیدمان های [تئوری های] فروید را بهتر دریابیم بایست که برخوردهای نخستین او را با پرسمان یادشده بدانیم.

فروید در سال 1856 چشم به جهان گشود و پس از پایان دانش آموختگی، اینگونه که که خودش نوشته (تشنه شناخت پیوندهای مردمی بوده است).

در سال 1874 به دانشکده پزشکی شهر وین راه یافت و بزودی دستیار آزمایشگاه تکرشدناسی [فیزیولوژی] و سپس همچون «انترن» [کارورز] به پژوهش درکالبد شکافی مغز و بیماری های رشته پی ها [سلسله اعصاب] پرداخت و یافته های خود را در یک وتار [رساله] پخش کرد.

در سال 1885 در پاریس با شارکو پزشک و روانشناس فرانسوی آشنا شد و آگاهی - های سودمندی در پیوند با پدیده های هیستری، زمینگیری [فلج] و کژدهانی [لقوه] و همچنین کارایی نیوشش و خواباری بدست آورد.

پس از یکسال به اتریش بازگشت و همچون کارشناس بیماری های «پی ها و روان» [اعصاب و روان] بکار پرداخت.

نخست از خواب ساختگی [«خواباری» و «شوک درمانی»] که درمان با الکتریسیته است بهره گیری می کرد، ولی در سال 1889 به نانسی رفت و از آروینهای «برنهایم» و «لیه بلت Liébault» بهره فراوان گرفت.

با اینکه زمان زیست در نانسی کوتاه و تنها چند هفته بود ولی «دیده ها» [مشاهدات] و آروینی که بدست آورد در دگرگونی اندیشه و نگرش وی درایش بسیار داشته است.

فروید بیشتر نیوشش را برای زمان پس از بیداری از خواباری انجام می داد (نیوششی که بیمار در خواب ساختگی «خواباری» دریافت می کند ولی پس از بیداری دستوری که در خواب به او داده بودند انجام می دهد).

او در این باره می نویسد:

برآیند؛ نشانگر آنست که اینگونه آزمایش ها پیوندی با بینش آگاه ندارد. افزون بر آن گاهی بیمار نیوشش هنگام خواباری را بیاد می آورد. در این باره فروید می افزاید:

«شوند های بنیادین کارهای ما همیشه شناخته نمی شود. اگرچه ما برپایه برخی نیازها گاهی به پاره ای از آنها آشنا می شویم».

در باره ی برآیند و آروین هایی که در نانسی بدست آورده بوده، می نویسد:

«من در نانسی از شایش [امکان] پیشرفت های گسترده در روانکاوی و دیگر پرسمان های روانی که در نهان آدمی پنهان می ماند آگاه شدم».

چند سال پیش از آن « ژوزف بروئر Joseph Bruer » (1880 تا 1882) در وین دریافت کرد که بیادآوری یادبودهای گذشته بیمار هیستریک هنگام خواباری مایه درمان برخی بیماران می شود.

یکی از این بیماران دوشیزه جوانی است که به بیماری هیستری، زمینگیری [فلج] و کج دهانی و بهم ریختگی روانی دچار بوده است. « بروئر » در خواباری دختر جوان را به یادآوری و گفتن زندگی گذشته اش وادار می کند و بدینگونه دختر جوان را مداوا می کند.

فریود از این آروین نیز بهره بسیار برد و دریافت که پیدایش نشانه های بیماری های پی ها و روان پیوند بسیار با پیش آمدهای فراموش شده زندگی پیشین دارد و بیادآوردن آن یادبودهای تلخ مایه ناپدید شدن نشانه های بیماری می شود. فریود چنین اندیشید: یک پیوند مهند میان ناآگاهی از یادبودهای گذشته و پیدایی نشانه های بیماری های « پی و روان » هستی دارد.

در باره بیمار نامبرده، دختر جوان در چگونگی [حالت] بهنجار و بیدار با **پیش آگاه** نمی توانست پیوند آن یادبودهای تلخ را با بیماری خود پیوند دهد، باز نماید و گزارش کند. ولی هنگام خواب این پیوند پنهانی انجام پذیر شد.

یادآوری یادبودهای دختر جوان وابسته به زمان خردسالی او بوده که پدر بیمار خود را پرستاری می کرده و به شوندهایی که سپس باز نمود خواهد شد مایه آسیب روانی شده است. با نگرش به اینکه زنده کردن یادبودهای گذشته در درمان بیماری هنایش سودمند داشته است **فریود و بروئر** بنیاد درمان بیماران خود را برآن پایه نهادند و آن را **روش** — « کاتارتیک = Cathartique » [پالایش یا شستشو] نامیدند و در سال 1893 نیگی با نام « روش کنش های روان در پدیده های هیستریک » چاپش کردند که در آن نوشته اند:

« واکنشهای گوناگون هیستری ناگهانی پدید نمی آیند و بیماری تتی نیز شمرده نمی شوند و نکه همبستگی ژرفی با آسیب های برانگیخته شده درونی دارند که شایمند است [امکان دارد] که گون [نوع] آسیب ها را به هنگام خواباری و خستویی [اعتراف یا اقرار] بیمار باز شناخت و با روشنگری و فرانمود و بی ارزش نشان دادن یادبودهای تلخ گذشته در راه ستردن بیماری و درمان بیمار پیروزی بدست آورد.»

برآیند های پژوهش های نخستین فروید

آزمایش های **برنهایم**، **فروید** را از این نکته آگاهانده بود که شایمند است که ریشه بیماری های روانی با کنش های [فعالیت] **دل نهن** وابستگی داشته باشد. از نگرش **برنهایم** واکنش های روانی و هیستریک پیامد یادبودهای گنگ، پوشیده و پنهان در **دل نهن** است که یکسره برای آدمی فراموش شده می باشد. برای پایه بیماری های «پی ها و روان» پیامد آسیبهای روانی گذشته بیمار است و بهمین شوند **برنهایم** در خواب ساختگی (خواباری) با نیوشش از بیمار می خواست که پس از بیدار شدن کارهایی انجام دهد. ولی **فروید** افزون بر هیستری، گونه ای دیگر از بیماری های روانی را بازشناخت که آنها را «بدگمانی روانی» [وسوسه] نامید و می نویسد: این گونه بیماری دربرگیرنده گمان ها و اندیشه هایی است که شدنی است که در آشکار بخود بیمار پیوندی نداشته باشند ولی با اینرو اندیشه های نابجا مایه برانگیختگی شوند.

نمونه: بانویی هر روز چندین بار با شتاب از سراچه خود به سراچه دیگری می رفت پشت میز می نشست و زاور [خدمتکار] را می خواند، سپس بی آنکه سخنی بگوید ویا دستوری بدهد با شتاب به سراچه خود باز می گشت. **فروید** می گوید این جاورهای [حالات] روانی شوندی مگر پیشرفت کنش های بی اندازه یک کنشگر نیرومند پنهان در دل نهن نمی تواند داشته باشد.

این برآغالش ها [تحریکات] پیامد چه انگیزه هایی هستند و از کجا نمایان می شوند؟ کارگزار [عامل] تندخو و سرکشی که مانند یک مهمان ناخوانده از جهانی دیگر آدمی را به چنین کارهایی وامی دارد؛ از کجا پیدا می شود؟

بار دیگر **فروید** این کنشگر و برانگیزاننده را **دل نهن** بیمار می داند، باید افزود که با روش «شستشو یا پالایش روانی» که از پیش گفته شد روشن است که میان **دل نهن** و **پدیدآورنده** این بیماریها یک وابستگی نزدیک و یا دگرگونی دو سویه هستی دارد. از این رو هر زمان بداندیشی (وسوسه) پدید می آید بایستی پرنگر به پیدایش وهنایش چرایی آن در **دل نهن** شوند، که چنین سهش یا نشانه هایی را آشکار می سازد. و بازگون می توان دریافت که رهیافت [بروز] سهش واکنش **دل نهن** در برابر کارگزار برانگیزاننده [محرک] هستند در او می باشد.

از اینجا همسانی برآیندهای انگاره ها و نگرش های **فروید** و **پیر ژانه** روشن می شود زیرا او هم هیستری را پیامد از بداندیشی های **دل نهن** می دانست؛ ولی **ژانه** بایستگی پیوند میان واکنش بیمار و **دل نهن** او را روشنگر نبود.

افزون برآن با روش پالایش روانی (کاتارتیک) آشنایی نداشت تنها برای درمان روش گهولش [تبدیل] اندیشه ها و کاهش بد اندیشی را بکار می برد و به هنایش بُرنده [قاطع] و ژرف دل نهان در پیدایش هیستری و سایر بیماری های روانی مانند فروید پی نبرده بود.

هنگامی که ژانه نگرش خود را روی بداندیشی روشنگری می کرد، چرایی را اندیشه های آویزگن [سمج] می دانست و به انگیزگانی [عللی] که مایه این اندیشه های آزردهنده می شدند پرنگر نبود. ولی از نگرش فروید کارگزار بنیادین بداندیشی و اندیشه های آویزگن از ویژگیهای ناخودآگاه و یا نیمه آگاه است نه خود بداندیشی، و اینکه درمان در «بداندیشی» کارایی ندارد و نکه در دل نهان کارگر خواهد بود.

براین پایه چنانچه برآیند آزمایش ها و پژوهش های ژانه و فروید را تنها از نگرش برونی همسان بدانیم دچار لغزش شده ایم، زیرا آنچه فروید نخست با همکاری پروئر و سپس به تنهایی دریافته است با نتایج آزمایش های ژانه همانند خواهد بود.

همخوانی یادبودها - سرکوفتگی

[تداعی معانی - سرکوفتگی]

از سال 1895 فروید از « پروئر» جدا شد و پژوهش های خود را بویژه در پیوند با بیماری هیستری، بداندیشی [وسوسه]، سیادریم [مالیخولیا]، اندوه و جزآن به تنهایی دنبال کرد و بزودی دریافت که روش «پالایش روان» در خواباری [هیپنوتیزم] برای همه بیماران روانی کارگر نیست. افزون برآن هنگامی هم که کارگر شود پس از چندی بار دیگر باز می گردد. براین پایه روش پالایش را سودمند ندانست و به نگرش اوچنین کاری را برای بیماری های گوناگون و منش های [شخصیت های] ناهمگون نابخردانه دانست. زیرا بنگرش فروید مانند آن بود که برای همه کسانی که تب می کنند بی آنکه به شوند تب و چگونگی آن در بیمار پی ببرند، به همه داروی همسان داده شود. از اینرو او روش دیگری را برگزید که پایه آن برگیری نشانه های درونی روانی از دل نهان و واسپاری آن به بینش آگاه است. برای اینکار از روش برنهایم بهره بسیار برد.

همانگونه که گفته شد **برنهایم** درنیوشش برای زمان پس از بیداری بیمار و انجام دستورهای داده شده در خواباری، از بیمار می خواست که در ویر[ذهن] خود دستورهایی که در خواباری دریافت کرده بود بیاورد. و چون بیشینه بیماران از بیاوردن آن دستورها ناتوان بودند، گمان می کرد که سراسر فراموش شده باشند. همچنین این یادآوری بایاست که در خواب ساختگی [خواباری] بیمار سخنانی می گوید ولی پس از بیداری آنچه را که گفته است بیاورد. برنهایم گاهی می توانست با پافشاری بیمار را وادار کند که بکوشد چیزی از سخنان گفته شده در خواب را بیاورد. برخی بیماران نخست پریشان و گنگ، ولی سپس روشن - تر یادبودهایی بیاوردند. فروید نگرش برنهایم را پذیرفت بدین مانک که بایستی بیشتر بیماران توانایی بیاوردن یادبودهای سخنان گفته شده در خواباری را داشته باشند، تنها روانکاو باید آنان را هدایت کند؛ و در این راه تا جایی که بیمار آزرده نشود پافشاری کند.

فروید برای دستیابی به این آرمان روش **همخوانی** [تداعی] و **وندساری** [تمرکز] را بکار برده است.

1. همخوانی یادبودها

[تداعی معانی]

می دانیم که یادآوری یک یادبود گذشته خود مایه بیاوردن یک یادبود دیگر همال [قرینه] با یادبود نخست می شود.

برای نمونه به کسی یک توپ تنیس داده می شود، دیدن توپ انگیزه می شود که بیاورد نخستین توپی که در کودکی برایش خریده بودند بیافتد. یادبود نخستین توپ همزمان با بیاوردن جایی است که توپ بازی کرده است و این یادبود دوم مایه همبازیهای زمان کودکی است و همچنین بسیاری یادبودهای دیگر که زنجیره وار بدنبال هم از ویرمی گذرند.

فروید در این باره می گوید: یک اندیشه، سهش، پندار یا انگارش [تخیل] مایه انگیزش یک اندیشه، سهش، پندار و انگارش دیگر می شود. بدین مانک که هنگامی که **بینش آگاه** یادبودی در گذشته را بیاورد، مانند زایش ده نهاده یا یادبود دیگری در پیوند با یادبود پیشین در ویر پدید می آید. نهاده [موضوع] یا یادبود دوم خود زایای [مولد] یادبود سوم و به همین گونه یادبودها بدنبال هم از ویر می گذرند. این نمای بنیادین همخوانی یادبودها و اندیشه است.

ولی این همخوانی اندیشه ها یا یادبودها گاهی پیچیده و درهم و برهم می شود، بدین - مانک شدنی است که یادبود نخستین مایه و زاینده یادبود دوم نشود ولی بهررو خیزابه هایی از یادبودهای گذشته و اسپار [تحویل] **ویر و بینش آگاه** می شود. بهرروی این روش مایه ژرف اندیشی در **ویر** می گردد زیرا انگارش ها و پندارها

بخش مهندی در ویر هستند. «موریس پرادین» (M. Pradine) در روانشناسی خود در این باره چنین می نویسد:

«همخوانی و وندسارش [تداعی و تمرکز اندیشه] ابزار ویر و یاده [حافظه] می باشند و بهر گونه که نمایان شوند نشانی از گذشته یا پیشا کنون، روشن و آشکار و یا بدستاویر اندیشه ها و یادبودهای میانجی بیاد می آید. وابستگی گذشته با میانجی های انگارشی [تخیلی] و اندیشه همان «همخوانی یادبود ها» است [تداعی معانی]».

همخوانی یادبودها یا بیادآوردن یادبودهای همزمان [متقارن] گذشته دو ویژگی دارد:

1- یکی با درنگریستن به چیزی یا کاری

2- دیگر با انگارش به جستار یا پرسمانی

در فتاد [مورد] دوم، به ویژه شایمند است [امکان دارد] هر انگارشی از گذشته دستاویر

فراخوانی و یادآوری یادگارهای بسیار دیگری از گذشته بشود.

فروید با بهره گیری از ویژگی و چگونگی «همخوانی و وندسارش» و گردآوردی یادبودها و رویدادهای گذشته در زندگی بیمار، او را (در بیداری) به یادآوری یادبودهای فراموش شده گذشته و بسیار دور ناگزیر می کرد، و به هنگام نیاز و بایستگی، با خواب بردن پیاپی بیمار یادبودهای نهفته در دل نهان را روشن ساخته و از آن آگاهی بایا را دریافت می کرد.

این روش بویژه درکارایی سد در سد درمان با روش «پالایش روانی» بایسته است.

برای نمونه، از بیمار می خواهند که به جستار و یا زمینه ی ویژه ای بیاندهد و در این چگونگی بیمار بایستی در وندسارش [تمرکز] و همخوانی اندیشه هایش آزاد باشد. بزودی در خواهند یافت که نخستین یادبود که خود بارآور یاد بودهای سپسین خواهد بود با نهاده آغازین وابستگی روشن دارد و به روشنی همخوانی ای [تداعی] که از نهاده [موضوع] یا انگارش آغازین پدید آمده است، گرچه ناگهانی باشد بگونه ی بختامدی [اتفاقی] و گنگی [ابهام] بدست نمی آید؛ و نکه برآیند هنایش نهاده ی نخستین و نیوشش شده است.

فروید در پیشگفتار روانکاوی خود می نویسد:

بگونه ی ناگهانی و آگاهی پیشین برای بیمار، یک نهاده، اندیشه یا یک نام را پیش می - کشم، آزمایش کرده ام که بیمار با آزادی برآیند همخوانی اندیشه های خود را گزارش می - کند. پس از گردآوردن و آگاشتن [ثبت کردن] یادبودها و اندیشه های همخوانی شده در پایان آزمایش برآیند چنین است؛ که همه ی یادبودها و اندیشه های پراکنده ای که همخوان شده اند با نهاده آغازین بستگی بسیار دارند. برآیند:

1- جدایش [تجزیه] و واکاوی [تحلیل] درروانشناسی چرایی ها [علل] و زمینه های یک بنیاد ویژه را پیش می نهد.

2- برآیند دیگر این آزمایش ها این است که در همخوانی آزاد بیمار را برای یافتن پیوند چرایی های این یادبودها با نهاده آغازین یاری داده ایم.

دیده شده است که نزد بیماران روانی (هنگام اوج بیماری) این روش به سامه اینکه [شرط اینکه] با یک چرخشگاه [نقطه ی عطف] هماهنگ آغاز شود، انگیزه بیدارآوردن یادبودهای بنیادین زایای بیماری خواهد شد که با برون کشیدن گره های روانی در بیمار به یاری خواباری درمان اسپور [کامل] بیمار شایمند است [امکان پذیر است].

بهمین شوند فروید به همه ی انگارش ها و اندیشه ها بیشا [حتی] آنچه راکه به نگر بی ارزش باشد و همچنین اندیشه های ناگهانی و پیشامدی را که در همخوانی یادبودهای بیمار دیده می شود مهند می داند. زیرا شایمنداست [امکان دارد] که یکی از این یادبودها، به نگر نه چندان مهند مایه یابش چرایی بنیادین؛ بجمی [یعنی] یادبود زایای بیماری شود.

روش کاربردی پیدایی یادبودهای گذشته بدینگونه است که بیمار را هنگامی که روی تخت در سراچه ای با روشنایی کم آرمیده است و ادار می کنند به درون خویش پرنگر باشد و آنچه بنگرش می رسد و بید می آورد بازگوید و بگونه ی روشن به او دستور می دهند که در بازگویی یادبودهایش کوچکترین دگرگونی [تغییر] انجام ندهد. برای نمونه از بازگفت یادبودهایی که بیزار است خودداری نکند، نیز از یادبودهایی که بنگر او ارزش کمی دارند چشم پوشی ننماید، و روی گذشته های خوش هم گزافه گویی نکند.

چکیده اینکه یادبودها را نه دگرگون کند، نه دستکاری و نه اینکه بزداید. روانپزشک بی آنکه بیمار او را ببیند پشت سرش می ایستد و یادبودهای وی را یاد – داشت می کند.

2 - سرکوفتگی

با انجام روشی که در بالا آورده شد فروید می گوید که به هنگام یادآوری یادبودها بیمار دچار دگرگونی های ناگهانی می شود، بدین مانک که نخست به آسانی از یک یادبود می آغازد ولی ناگهان جاورش [حالش] دگرگون می شود؛ و خوبی می توان دریافت که از پیگیری و باز نمود روشن و با سامان و دهناد و پیایی سرباز می زند و نشان می دهد که یادبودهایی را پنهان می کند و می کوشد پاره ای را بزداید. (ولی آرمان روانکاو درست دسترسی بهمین یادبودهای ناخوشایند و آزار دهنده می باشد).

در این چگونگی اگر پافشاری کنیم که دستور را موبمو انجام دهد و بگونه روشن آنچه به ویرش می آید بازگوید، بیمار با خودداری از گفتن و پایداری به دروغ روی می آورد و برای نمونه وانمود می کند که دیگر چیزی بیداد نمی آورد یا اینکه می گوید یادبودها بی اندازه گنگ و درهم است که درخور ویمند نیست و گزینش بخش هایی از این یادبودهای گنگ شایمند [ممکن] نمی باشد.

در اینجاست که روانپزشک درمی یابد که بیمار در گفتن بخشی از یادبودهایش ناتوان و درمانده است. زبان گرفتگی [لکت]، درنگ و باز ایستادن بیهوده و نابجا نشان می دهد که

می کوشد چیزهایی را که یا می ترسد و یا شرم دارد پنهان و یا بگونه دیگری باز نمود کند. دیده شده که بیمار اینگونه پایداری و دگر کردن را تا پایان نشست پی می گیرد و از گفتن راستینگی در باره آن نهاده ویژه خودداری می نماید.

سرانجام خستو می شود [اقرار می کند] که در فرامود برخی یادبودها شرم دارد و نمی - تواند بزبان آورد. چهره بیمار نیز زیر درایش این یادبودهای شرم آور دگرگون می شود ، بدین مانک که با بهانه جویی و بیمارنمایی و خستگی از بستر برمی خیزد. گاهی این ایستادگی ها بیمار را بسیار تندخو و خشن و پرخاشگر می سازد. گاهی هم به نیرنگ می کوشد دلسوزی پزشک را برانگیزد و یا با دروغ او را گمراه می کند و بهر بهانه می کوشد بگریزد.

چکیده برآیند فروید اینست که:

رویدادها و پیشامدهای بسیار دردناک و رنج آور در روان بیمار هستی دارد که هنگام وندسارش [تمرکز] و همخوانی [تداعی] اندیشه ها این یادبودهای دردناک و آزار دهنده مایه - جاورهای [حالات] رنج آور در بیمار می شود و باز نمود آن یادبودها برایش بسیار دشوار می - گردد.

لادبراین برای گریزاز آشکار کردن این یادبودها ی ناخوشایند یک نیروی بازدارنده و پدافندگر [مدافع] نیز در بیمار هستی دارد و یا پدید می آید که نشان دهنده خودداری بیمار در باز نمود یادبودها است.

این یادبودها با یک واکنش سرشتی دور و پنهان از بینش آگاه در درون بیمار نگهداری شده است که فروید آنها را (سرکوفته = Refoules) می نامد. (من) یا منش [شخصیت] از واسپاری این یادبودها به بینش آگاه ایستادگی و خودداری می - کند، و این پایداری و سرسختی برآیند بنیادین یادبودهای سرکوفته است که خواهان نیست به بینش آگاه شناسانده و نمایانده شود.

فروید پس از این آزمایش ها کلید روش بنیادین درمان خود را بدست می آورد و (پیوند - های اندیشه را که در بیمار بگونه ی سرسختی و خودداری آشکار می شود؛ سرکوفتگی می نامد).

بی گمان پس از این آزمایش ها کوشش روانپزشک این خواهد بود که از ایستادگی بیمار برای باز نمود راستینگی های [حقایق] تلخ، آزار دهنده و اندوهبار که مانند آتش زیر خاکستر او را می آزارد بکااهد.

لادبراین پایه و بنیاد درمان بیمار بر آسه [محور] همخوانی آزاد (آزاد گذاردن وندسارش اندیشه) و پیکار با سرسختی بیمار در ویمنند راستینگی ها است. این روش را فروید « روانکاوی » نامیده است.

نشانه های بیماری و کشمکش های درونی

فریاد پس از ویمند سرکوفتگی یادبودها، روشنگری نوینی برای شناختن دل نهان بدست می دهد.

نخست اینکه نه تنها سرکوفتگی بهنگام درمان با روش همخوانی اندیشه ها بگونه ی تاوستن [مقاومت کردن] آشکار می شود، ونکه خود سرکوفتگی شوند هسته ای بیماری است.

نیروی ناشناخته ای که از دگرگونی جاور [حالت] بیمار هنگام بزبان آوردن یادبودها دیده می شود در هر دم و زمان دیگر نیز می تواند در درون او مایه دردهای پنهان باشد. بدین مانک که در دل نهان بیمار از زمانهای گذشته زخم هایی بجای مانده است که بگونه ی سرکوفته ، نهفته و پنهان است و گاه بگاه سبک یا سخت نهان بیمار را می آزارد و از آنجا بایستی دریافت که پیدایی بیماری روانی برآمده از یادبودهای افکار [مجروح] سرکوفته و پنهان در دل نهان است.

براین پایه دل نهان با نشانه های یادبودهای سرکوفته و واپس زده همامونی [تقارن] پیدا می کند.

سپس پیدایش واکنش ها و انگیزه های روانی را بایستی چنین فرانمود که :
« در فراسوی نمای برونی نیروهای دو سویه و رویا رو به کشمکش و درگیری برخاسته - اند که نشانه ها و رگه های آن به گونه بیماری روانی پدیدار می شود».

برپایه نگرش فریاد یک رویداد با «همخوانی یادبودهای» [تداعی معانی] پنهان مایه از سر گیری کشمکش یادبودهای سرکوفته در درون آدمی می گردد و یک ایستادگی ویژه برای پیشگیری از پیدایش و هویدا شدن آن به بینش آگاه فراهم می آید. این کشمکش و ایستادگی درونی مایه تنش و ناآرامی ها و پیدایش نشانه های آغازین بیماری روانی است. بدین مانک که برخی انگیزگان [عوامل] روانی درونی خواهان نمایان شدن در بینش آگاه هستند، ولی برخی گرایش های روانی که با پیدایی ان یادبودها هماهنگی و سازگاری ندارند در برابر آن گرایش ایستادگی می کنند و به کشمکش با آن خواست بر می خیزند و گرایش پیدایش یادبود سرکوفته را به دل نهان باز می گردانند. این کشمکش و درگیری به گونه بیماری های جورواجور و ناهنجاری های روانی نمایان می گردد.

چنین بنگر می رسد که نشانه های بیماری تا زمانی دیده خواهد شد که کشمکش درونی پی گیری و پیوستگی داشته باشد و نیز باید دانست که بن پاره های [عناصر] سرکوفته بینش آگاه را نمی آزارند زیرا پراکنده و پنهان می باشند.

در اینجا بایاست پرسیده شود که بسامد [تناوب] جاورهای [حالات] ساده و پیدایی بیماری پیرو چه چگونگی هایی است.

فروید می نویسد: « زخم پنهان (اندیشه سرکوفته) بی گسستگی با کاربرد نیروی بسیار در درون آدمی یا بیمار کنشگری های خود را پی می گیرد؛ بر این پایه یادبود سرکوفته بی کنش، خاموش و آرام نخواهد بود، ونکه در **دل نهران** درکارکنشگری است و بیگمان اندیشه های سرکوفته به دانه ها و نهال هایی دگرسان می شوند و در جستجوی یافتن رخنه و راهی به **بینش آگاه** می کوشند.»

چکیده اینکه، اندیشه های سرکوفته و زخمی برای چیرگی و پدیداری بر **بینش آگاه** در درون **بینش ناخودآگاه** درکار یک کنشگری [فعالیت] پیاپی هستند تا هنگامی که زمان درخور را برای نمایان شدن بیابند.

از این رو جاور [حالت] چنین کسی یک جاور ناپایدار و زودگذر است و در هر برانگیختگی سازگار، دگرگونی پرداس [ثبات] و پیدایی [بروز] نشانه های بیماری شدنی می باشد. بدین مانک که در جاور پتمانش [اعتدال] هرانگیزه گیتایی [مادی] یا روانی می تواند مایه بازآوری [تجدید] یادبودهای سرکوفته یا گرایش آنها برای پیدایی [ظهور] شود و در این هنگام است که «ترازندی = تعادل» روانی بهم می ریزد و بار دیگر نشانه های بیماری آشکار می گردد.

همچنین این آگاهی بایاست، بند [سد] استواری [مقاومی] که در دل نهران بازدارنده پیدایی [بروز] یادبودهای سرکوفته است در کشمکش های درونی همیشه شکسته نمی شود و گاهی پیش از پیدایش میان **دل نهران** و **بینش آگاه** گونه ای سازگاری چیره بر اندیشه های سر - کوفته پدید می آید و این سازگاری درونی نشانه های آشکار بیماری روانی بشمار می - روند.

بر این پایه، بیماری روانی زیر هنایش کشمکش و درگیری یادبودهایی که از زمانهای گذشته در درون بیمار هستی داشته اند و مایه بازآیی [تجدید] و زنده کردن یادبودهای سرکوفته که در جستجوی راه گریز از **دل نهران** هستند پیش می آید.

بر آیند اینکه بیماری روانی گونه ای جنگ درونی روان است؛ نیروی چیره از درون می کوشد نگرش خود را بر نیروی بازنده بپذیراند و نیروی بازنده ایستادگی می کند و آدمی زیر هنایش بهم ریختگی ترازندی [تعادل] میان این دو نیرو، بجمی (کنشگری دل نهران برای نمایاندن زخم های درونی و ایستادگی بینش آگاه برای پیشگیری از این برونرفت)، نیروی یازش خود را از دست می دهد، و در این جاور است که بیماری روانی بگونه های گوناگون؛ هراس، نگرانی، اندوه، بدانندیشی و ناهنجاری های هیستری نمایان می شود.

برای فرانمود بیشتر نمونه ای از روانپزشک انگلیسی «**جونز**» آورده می شود:

جونز مردی را زیر نگر می گیرد که به همسر یکی از نزدیکان خود دلباخته است. داشتن این پندارینه خوشایند (مرگ ناگهانی شوهر آن زن) که می تواند او را به زن دلخواهش نزدیک کند، شدنی است که دو چگونگی برایش پیش آورد:

1- چگونگی نخست اینست که مرد نامبرده پندارینه های خود را بسنجد و به زشتی و پلیدی این پندارینه ها پی ببرد و این اندیشه نادرست را بدور اندازد. در این چگونگی چنین مردی از تندرستی روانی برخوردار است.

2- چگونگی دوم اینست که آن مرد بر اندیشه های نادرست و پوچ و بدشگون خود چیره نشود و تنها این اندیشه ها را یک گناه و نادرستی خرد ببیند و این گرایش پیاپی به ویراوی بیاید و در دلش جای گیرد و ناچار پس از اندکی (به نما) به فراموشی سپرده شود. ولی بیگمان گرایشی است بر آورده نشده که سربار درون می شود؛ (سرکوفته می شود). بدین مانک که منش ناتوان او اندیشه های نادرست خود را نمی زداید و پس از زمانی دراز گمان می رود که آن کس چنین پندارینه هایی را فراموشیده است و چیزی بیاد ندارد، پن [اما] این گرایش در درون و دل نهان او تخم گذاری کرده و ریشه دوانیده است و در زمان درخور (چیرگی تاخت و تاز انگیزگان درونی بر بینش آگاه) نهال های این دانه می روید و بگونه ی بداندیشی های [وسوسه] سخت و یا اندیشه های آویزکن نمایان می شود، و آن هنگامی است که انگیزه آغازین این بیماری در زمان پیدایی [بروز] بر خود آن کس پوشیده است.

این نمونه برای روشنگری [توجیه] سرکوفتگی یادبودها نمونه بسیار خوبی است و نشان دهنده اینکه اندیشه سرکوفته شوند روشن ندارد و وابسته به دل نهان است و او (دل نهان) آنرا می پذیرد و در خود می گنجاند. از اینرو بایستی گفته شود که یک یادبود با یک گرایش خوشایند بیشا یک یادبود ناخوشایند سرکوفته نمی شود زیرا هیچکس هرگزکشش ندارد خود را اندوهگین کند. ولی گرایش های ناشایا و ناروا سرکوفته می شوند و این آرزوها خواهان آن هستند که در ویر و بینش آگاه بمانند ولی به شوند بازداري و نبود دسترسی ناچار سربار دل نهان می شوند و با شتاب از بینش آگاه پنهان و فراموش می - گردند. در این چگونگی سرکوفته شده اند. (1)

.....

1) باز نمود اینست که: هماد گرایش ها و آرزوهای آدمی اگر بر آورده نشود سرکوفته نمی شود. گرایش های روا و پسندیده و آنچه که به آنها دسترسی بوده و هست اگر هم انجام نشود و همچنین گرایش های برونی و ساده بینش آگاه چنانچه انجام نشود سرکوفته نخواهند شد. ونکه گرایش ها و آرزوهای درونی ناروا و دست نیافتنی و پناامیده [نهی] شده که نمایاندن آنها دشوار است در جاور ناکامیابی سرکوفته خواهند شد.

حسین بطحانی

همسنگی جستارهای ورشیم پیشین با انگاره های «پی پر ژانه» [مقایسه مطالب فصل گذشته با فرضیه های پی پر ژانه]

ناهمگونی نگرش فروید و ژانه اینست:
ژانه بیماری های روانی را برآیند سستی و ناتوانی روانی بیمار می دانست، در این
جاور [حال] بیمار نمیتواند کنشگریهای روانی خود را سر و سامان بخشد و میان دل نهان و
بینش آگاه جدایی روی می دهد.

فروید با روشنگری [توجیه] (گرایش ها، یادبودهای سرکوفته، کشمکش درونی و گرایش
های ناهمگون درونی) پدیده های بیماری روانی را پیرو کارسازان پویای کشمکش روانی
با اندیشه های سرکوفته در دل نهان می داند.

تیناب - پیام های دل نمان

پژوهش ها و بررسی های فروید و رویکرد [توجه] او به بازگشت گرایش های سر - کوفته انگیزه شد که این دانشمند در باره نهاده ای که میان بیماران روانی و مردم تندرست هنباز است بچی [یعنی] « تیناب = رویا » پژوهش های ژرف انجام دهد.

این اندیشه از اینجا برآمد که فروید دریافت که بیماران روانی هنگام همخوانی [تداعی] آزاد و گزارش یادبودها با پافشاری خواهانند که تیناب های خود را باز نمایند و به این برآیند رسید که تیناب ها پیوند نزدیک و بی میانگی با کشمکش درونی و بازگشت بیماری دارند. فروید از خود می پرسید : « آیا تیناب از نمایش های دل نمان نیست »؟ و « آیا مردم تندرست دارای اندیشه ها و یادبودهای سرکوفته نمی باشند »؟ که چون کارایی آنها پرزور نیست و در بخش سرکوفته های سبک می باشند؛ تنها نمایانند خود در تیناب هنایش سرکوفتگی خود را از دست می دهند؟

فروید از این برداشت ها به این برآیند می رسد که، تیناب ها پرمانه [مفهوم] ویژه در زندگی ما دارند. بدین مانک که « پیام های دل نمان هستند » که بایستی درباره آنها پژوهش و بررسی ژرف انجام گیرد.

از اینرو بهنگام نگارش نبیگ « دانش تیناب ها » که در سال 1900 چاپخش شد، فروید با کمی فزون گویی نوشت :
« خوابگزاری، شاهراه بنیادین شناسایی دل نمان است . »

اینک چکیده ای از یافته ها، پژوهش ها و بخش بندی را که فروید در پیوند با تیناب انجام داده است پس از باز نمود کوتاهی از باورهای مردمی در باره خوابگزاری [تعبیر خواب] فرامی نماییم. «

خوابگزاری پیش از فروید

[تعبیر خواب قبل از فروید]

پیش از پژوهش های دانشیک فروید در باره ی تیناب، دو انگاره [فرضیه] بنیادین از نگرش مردمی گسترش داشت.

1- تیناب های هر کس پیامد رویدادهای زندگی در زمان بیداری او و یا دستاورد [حاصل] ناهنجاری ها و نگرانی های روزانه آن کس می باشد.

بیگمان این نگرش مگردر فتادهای [موارد] ویژه برای فرانمود [توضیح] چرایی های تیناب - ها بسنده نمی باشد. زیرا بیشینه تیناب های ما هیچ پیوندی با کار روزانه ندارند و نکه — باژگون ما را به جهانی برون از پیرامون خویش و بگونه ای گنگ و راز آمیز می کشانند و پیکره های دیده شده بازندگی هرروزه ما ناوابستگی روشنی دارند.

افزون بر آن میان خود پیکره ها و رویدادها در خواب هیچگونه پیوندی نمی توان یافت، و این پراکندگی نه تنها در زمان بیداری و یادآوری تیناب روشن است، که بیشا در همان زمان خواب دیدن هم ناهماهنگی و نبود پیوند رویدادها و رخدادها بگونه ی بسیار روشنی دریافتنی [قابل درک] است.

براین پایه تیناب ها را بایستی به سه دسته بخش کرد:

* دسته ی نخست، تیناب های روشن، سخنگو و دریافتنی (که بسیار کم دیده می شود).

* دسته دوم، تیناب های بهم پیوسته و نیمه روشن که پیوستگی آنها با رخدادهای روزانه گنگ و پوشیده و یا بسیار اندک است.

* دسته سوم، خوابهای گسسته و بسیار درهم ریخته پیامد انگیزه های درونی و روانی پیچیده، گنگ و سر بسته است و چنانکه بنگر می آید ریشه آنها برون از پیرامون زندگی ما می باشد. (اینگونه تیناب ها بیشتر از گونه های دسته نخست و دوم دیده می شود.)

2- بر پایه نگرشی دیگر بر آغالش ها [تحریک] و کنشگری های تنکر دیک [فیزیولوژیکی] برونی و یا درونی اندام ها مایه دیدن خواب های گوناگون می شوند.

می گویند خوابیدن گونه ای آسودگی و گریز از زندگی و نگرانی های روزانه است! ولی اینکار ما را از زندگی روزانه که داریم سراسر جدا نمی کند.

براین پایه زیرهنایش بر انگیزگان گوناگون و بیشمار چه وابسته به خود تن (نبود تراز - مندی تنکر دیک اندام ها) و چه در پیوند با برون از تن آدمی، خواب های خوب و یا بد و خوشایند و یا پریشان دیده می شوند.

موری (Maury) می گوید: برای اینکه تیناب هستی یابد؛ یا سهش های شبانه چرخشگاه [نقطه عطف] آغاز پیدایش تیناب است و یا بیادآوری یادبود ها و رویدادهای برونی شوند آن می گردد.

فروید بی آنکه دو نگرش بالا را نادرست بداند می گوید: این دو نگرش برای روایش [توجه] و فرانمود خوابگزاری تیناب های ما بسنده نیستند. بدین مانک که یک انگیزه تکرر - یک نمی تواند هماد درونمایه تیناب را برای ما روشن کند؛ ونکه نخست بایستی به پدیده های روانی تیناب با ژرفنگری پرنگرباشیم و یادآوری می کند که پیدایی و بازگشت نشانه های بیماری های روانی همیشه ریشه و پیشینه روانی دارند، لادبراین چرا تیناب را نیز دارای ریشه و پیشینه روانی ندانیم؟

آیا از سرگیری [تجدید] یادبودهای ویژه مایه برخی انگیزش های (تنی - روانی) در ما نمی - شوند از آنجا که می دانیم که انگیزگان **تنی - روانی** ما خود برآمده از چرایی های درونی است.

کسی تیناب خود را در سه بار بگونه زیر برای فروید فرانموده است:
سه شب پیایی با سداى زنگ تسو [زنگ ساعت] چنین دیده است:

* بارنخست از بالای کلیسای دهکده بالا رفت و زنگ کلیسا را به سدا در آورد.
* بار دوم دید که زمستان است سوار سورتمه شده و سداى زنگوله های سورتمه را می - شنود
* بار سوم آشپز خود را در سراچه ناهارخوری می بیند که شمار بسیاری پدشخور [بشقاب] در دست دارند، ناگهان پدشخورها از دست آشپز به زمین می ریزند.

فروید این سه گونه تیناب را که به هنایش یک سدا و برای یک کس پیش آمده چنین باز می نماید:

آن کس هنگام خواب تسو [ساعت] را نمی دیده است. انگیزش سدا را هر بار با سداهای دیگری که در ویر داشته جابجا کرده است و هر بار سداى زنگ بگونه ی ویژه ای برایش به نمایش گذاشته شده است. چرا؟

برای اینکه ساخت تیناب در گزینش آدمی نیست و این دل نهان است که انرا می آفریند! از این رو برای اندریافت بهتر و ژرفنگری در خوابگزاری روشن تیناب، بایستی پژوهش کرد که چرا یک انگیزه [عامل] ویژه سه چیز سدادار را که با هم پیوندی ندارند، به نگر خواب بیننده می آورد و چرا ویر [ذهن] یا دل نهان چیزهای سدا دار دیگری را برنگزیده است؟

درونمایه های برونی و نهفته تیناب

[محتویات ظاهری و باطنی رویا]

بنگرش فروید برای اندریافت راستین تیناب ها بایستی همان روشی را بکار برد که در شناسایی واکنش های بیماران روانی بکار برده می شود.

او تیناب را با نگرش به دستاوردهایی که از بررسی های ژرف بیماران روانی بدست آورده بود نشانه های راستین انگیزگان پنهان و پوشیده در ویر می داند و در این فتاد [مورد] کنجکاو می شود که :

1- چرا در چگونگی های ویژه ای از خواب سازه های [عوامل] روانی بگونه پی در پی نمایان می شوند.

2- چرا هنگامیکه روانکاو با انجام روش **وندساری** [تمرکز] و **همخوانی** [تداعی] اندیشه ها شوند را از بیمار می پرسد؛ بیمار از بار نمود چرایی در مانده است. از این رو چنین برآیندی بدست می دهد :

« کارسازان پنهان و درونی در پدیدآوردن « تیناب » کارایی سد در سد دارند و آرمان روش های آزمونی ما بایستی جستجو و یافتن این چرایی ها و انگیزگان درونی و پنهان باشد.

براین پایه درمی یابیم که فروید برای خوابگزاری تیناب بندگشا و پاسخ جداگانه ای مگر انجام روش واکاوی [تحلیلی] که در بیماری روانی بکار می برد پیشنهاد نمی کند.

او می گوید برای خوابگزاری درست و موشکافانه نخستین کار بایا گردآوردی نهاده و وندساری [تمرکز] است، زیرا در هر تیناب نشانه ها و نمادها بی [سمبل] ویژه و وابسته به همان تیناب هستی دارد که بایاست آن نشانه ها و نمادها را شناخت ولی خوابگزاری تیناب تنها با فراهم آوردن نمادها بسنده نیست.

فرینک (Frinck) روانشناس امریکایی خواب بانویی را اینگونه واکاوی [تحلیل] و خوابگزاری می نماید:

همسر یکی از دوستان این روانشناس برایش می گوید که در خواب سگ خرداندام سپید رنگی را می کشد ! وی که از دیدن چنین خوابی (خفه کردن یک جانور) در شگفت بوده از **فرینک** خوابگزاری این تیناب را جویا می شود.

فرینک از او می پرسد : آیا برای فراهم کردن شام مرغ و جوجه را سربریده است؟ زن پاسخ می دهد که آشپزی را دوست دارد و گاهی ناچار می شود مرغ و یا خرگوش سر – ببرد؛ ولی چون از این کار بیزار است می کوشد با شتاب انجام گیرد و در خواب هم با همین شتاب سگ را کشته است!

فرینک می پرسد آیا به کسی کینه ویژه و دیرینه دارد؟

زن پاسخ می دهد، اری خواهر ناتنی من آشکارا گرایش خود را به همسر نشان می - دهد و میان ما بازه می اندازد. چند روز پیش میان من و او بگومگویی سختی رخ داد و من او را از خانه ام بیرون کردم، و همزمان می گفتم خواهان نیستم که در خانه ام سگی که گاز می گیرد راه دهم.

از اینجا خوابگزاری بنگرش فرینک روشن می شود. هنایش این درگیری در خواب بگونه یک کیفر و کینه توزی خودنمایی می کند. در این تیناب تنها یک نشانه روشن میان شالوده نهاده ی (زایای تیناب) و تیناب دیده شده نمایان است و آن سگ سپید بجای خواهر ناتنی سپید پوست است.

فروید برای تیناب به دو دیدگاه جدا از هم پایبند است:

1- درونمایه های برونی و روشن تیناب

2- درونمایه های پنهان و پوشیده تیناب

در پیوند با تیناب بالا، فروید می گوید کشتن یک سگ درونمایه روشن و برونی است ولی خواست کین سندن [انتقام گرفتن] از خواهری که فریبکار و نادرست بوده در ویر بیننده خواب درونمایه پوشیده و پنهان آن است.

بر این پایه، از درونمایه برونی تیناب می توان به درونمایه پنهان و کارساز [عامل] پیدایش یک تیناب پی برد. درونمایه پنهان و نهفته چهره راستین خود را بگونه دیگری دگرگون می کند که برون تیناب است ولی بیگمان چهره ی روشن و برونی تیناب جانشین چهره ی مهادین [اصلی] و پوشیده آن است.

از نگرش فروید تیناب برآیند گرایش ها و یا نگرانی های دل نهان است که در ژرفای روان پرورده و آماده می شود این گرایش ها و یا نگرانی ها مایه بنیادین بیشینه تیناب های ما هستند که از خود ما پوشیده و پنهان مانده اند.

ولی پیچیدگی و نبود پیوند و دگرگونی برونی تیناب از ریخت بنیادین، همانند نشانه - های بیماری روانی است، بدین مانک که برآیند هماوایی، سازش و نمودارشدن در دل نهان است که سپس به بینش آگاه سپرده می شود.

بازتاب گرایش ها و آرزوها در تیناب

[انعکاس تمایلات و آرزوها در رویا]

گاهی بیشینه آرزوها و گرایش های ما بگونه ی تیناب های دل انگیز خودنمایی می - کنند. بدین مانک که آنچه آدمی در بیداری گرایش دارد بدان دسترسی یابد و انجام نمی - پذیرد یکی از زمینه های انگیزش درونی برای پیدایش چنین تینابی خواهد بود.

این آرزوهای پویا [دینامیک] رفته رفته به گروه آرزوهای انجام نشده به روان افزوده می – شوند و گهگاهی بگونه ی تیناب خود نمایایی می کنند.

بیشینه تیناب های کودکان نمونه های روشن این آرزوها هستند. در این فتاد [مورد] در تیناب دگرگونی از نگرش برونی دیده نمی شود، به چم اینکه درونمایه و برونمایه خواب بسیار نزدیک و همانند است و تیناب پیچیدگی و پیام رازآمیز ندارد.

فریود برای این گونه خواب ها نمونه های فراوان دارد. نمونه: کودک پنج ساله ای بنام «هرمن» گمارده می شود که آوندی از گیلای را برای همسایه ببرد. با اینکه پیش از این گمارش [ماموریت] گیلای خورده بوده است ولی چون پیشکش گیلای بدیگری را خواهان نبود، فردای آنروز می گوید که خواب دیده است که همه ی گیلای ها را خودش خورده است.

باز نمود چنین تینابی بسیار آشکار است و خواب بی هیچگونه پرده پوشی و دگرگونی همان خواست را نمایانده است.

در این چگونگی ها تیناب دگرگونی ریخت ساده از اندیشه ای است که بگونه ی یک پندار [وهم] خودنمایی کرده است.

در جوانان هم گاهی برخی تیناب ها بسادگی تیناب های کودکانه است. نویسندگان داستانها برای گهرمانان [قهرمانان] داستان خود از تیناب هایی که درست همانند خواب خوابگزاری می شود بسیار نوشته اند و یا زندانیان که همواره خواب آزادی می – بینند.

هنگامی که ما چیزی را از ژرفای دل خواهان هستیم و شتابزده آرزو داریم به آن دست یابیم؛ خواب آنرا پیش از دریافت پیاپی می بینیم.

اوزوارش تیناب ها

[سانسور رویاها]

تیناب بزرگسالان به سادگی و روشنی تیناب خردسالان نیست. بدین مانک که نزد بزرگسالان تیناب در برگیرنده نمایش گرایش ها بگونه ی پندار و گمان نیست. نبود پیوند، ناهمگونی و پیچیدگی تیناب نشانه وابستگی آنها به سازه های [عوامل] ژرف روانی است. مانند نشانه های پیدایی [بروز] بیماری های روانی که در برگیرنده بازایی [تجدید] زیست گرایش ها و یادبودهای سرکوفته است که در زمان خود با بینش آگاه ناسازگار بوده و به دل نهان سپرده شده است.

همانگونه که فروید فرانموده است: « دل نهان با اندیشه ها و گرایش های سرکوفته نزدیکی و همسویی دارد.»

در باره بیشینه تیناب ها بایستی گفت که آنها پیامهای دل نهان هستند و می افزاید: « نه تنها همگونی تیناب ها با نشانه های بیماری های روانی ما را به این انگاره [فرضیه] باورمند می سازد (زیرا تیناب های بیماران روانی نمونه های خوبی از اندیشه های سر - کوفته بیمار را همراه دارند)، ونکه واکاوی [تحلیل] تیناب های مردم تندرست از نگرش روانی نیز ما را به پتودش [مقاومت] درونی و گرایش های سرکوفته راهنمایی می نماید.»

هنگامی که از یک آدم تندرست برای گردآوری و همخوانی اندیشه ها و یادبودهایش در باره کارسازهای زایای تینابی که دیده است یاری بخواهیم، پاسخ درست و باورپذیری نمی دهد؛ برای اینکه نمی تواند بدهد، زیرا واپایش [کنترل] واوزوارش [سانسور] درونی بازدارنده را هبرد وی به شناسایی انگیزه های زایای [مولد] تیناب دلخواه می شود. لادبراین همانگونه که بیمار روانی از همخوانی آزاد و وندساری [تمرکز] اندیشه ها برای روانپزشک دچار پتودش [مقاومت] درونی می شد، و اندیشه هایش پراکنده می گردید در جستجوی چرایی تیناب نیز چنین جاوری پیش می آید که فروید آنرا « اوزوارش» [سانسور] می نامد.

درست همانند اوزوارشی که در پیدایی [بروز] اندیشه های سرکوفته دیده می شود. در چگونگی بهنجار [نرمال] اندیشه های سرکوفته ای که به دل نهان سپرده شده است و در درون روان جای گرفته اند بهیچ گونه در بینش آگاه نمایان نمی شوند. (به چم اینکه گرایش های سرکوفته از بینش آگاه پوشیده و پنهان هستند) و تنها در بیماری های روانی و نیز در خواب خودنمایی می کنند و کنشگری آشکار یا گنگ و پوشیده خود را می نمایانند. از سوی دیگر می دانیم که پیدایش نشانه های بیماری روانی پیامد جاور [حالت] ناهنجار است که انگیزه آن فزونی کنشگری های اندیشه های سرکوفته می باشد.

در اینجا پرسشی که پیش می آید اینست: با اینکه می دانیم که کنشگری سرکوفتگی و کارسازهایی مایه بیماری روانی می شوند؛ چگونه است که در مردم تندرست هم اندیشه ها و گرایش های انجام نشده بگونه تیناب در بینش آگاه نمایان می شود؟ پاسخ این پرسش اینست که هنگام خواب کارسازهای [عوامل] واپایی [کنترل] کننده سهش - ها و بینش آگاه ناپوینده [غیرفعال] و در چگونگی آسودگی می باشد. منش [شخصیت] همیشگی آدمی هنگام خواب ناتوان می شود و جوش و خروش دل نهان از آسودن شبانه و بازایستایی [رکود] پتودش [مقاومت] او بهره برده برای تازش بگونه تیناب در بینش آگاه ناپویا [غیر فعال] به جنبش در می آید و کارایی خود را نشان می دهد.

در این جاور توانایی پتودش [مقاومت] یکسره ناپدید نمی شود، تنها ناتوان شده است. اینست که تیناب به روشنی و آشکارا آنچه را می خواهد نمایان نمی کند. زیرا بازمانده گرایش پتودش سرکوفتگی در برابر دل نهان بازدارنده می شود که آنچه خواهان دل نهان

است (بجمی، نمایاندن تیناب بگونه روشن) خودنمایی کند. برآیند اینکه اندیشه های تینابی از چهره ی راستین خود دگرگون گشته و با پیچیدگی، پوشیدگی و گنگی نمایان می شوند.

اینست که بیشینه تیناب ها ناشناخته و پیچیده خودنمایی می کنند!

این بود گزارش نگرش فروید در پیوند با دگرگونی نمایش تیناب ها.

براین پایه اندیشه های ناسازگار و گرایش های ناپاک در تیناب بگونه ی نموده های دیگری درمی آیند. بهترین نمونه تیناب « کشتن سگ سپید که زایای [مولد] راستین تیناب و گرایش آدمکشی (در اینجا؛ خواهر کشی) بوده است.» بیگمان آن بانو چنین آرزویی را باور نمی داشته است. این انگیزه های ناروای دل نهان در خواب جامه دیگری می پوشد و به ریخت دیگری خودنمایی می کند و با جانشین کردن و جابجایی ریخت گرایش، درونمایه پنهان تیناب خواهد شد و به **بینش آگاه** «خواب رفته» سپرده می شود، که به شوند ورتش [تغییر] جامه و ریخت، ناآشنا و گنگ به نگر می آیند.

شناختن دگرش ریخت و درونمایه تیناب از چگونگی پنهانی و پوشیده و دگرسانی آن بگونه ی روشن برای اندریافت راستینگی و خوابگزاری درست و بایسته و چرایی بنیادین تیناب از مهندی بی اندازه برخوردار است.

بسیاری از مردم هرگز نمی پذیرند باورکنند و یا بختیوند که در درون خود گرایش - های زشت، بد و سیجناک داشته باشند. ولی همین اندیشه ها و گرایش های گزندرسان در تیناب ها به چهره دیگری خودنمایی می نماید. آنها می گویند ما هرگز خواهان مرگ دیگری نیستیم و یا ما از کسی نرنجیده ایم و جز آن.

یکی از کسانی که فروید خوابش را خوابگزاری کرد و گرایش وی را به مرگ همسرش باز نمود با خشم فریاد زد « شما می گویند که من مرگ شوهرم را آرزو دارم؟ این یک سبک - مغزی اندوهبار است، من و همسرم بخوبی زندگی می کنیم و با مرگ او همه چیز را از دست خواهم داد.» ولی راستینگی چیز دیگری بود و آن زن در نهان و ژرفای دل چنین آرزویی داشت؛ تنها بینش آگاه از آن آرزو آگاهی نداشت.

کسی دیگر به فروید گفته است: « شما می خواهید بمن بیاورانید که از یاری و پولی که به خواهر و برادرم می دهم ناخشنودم و این شایمند نیست، زیرا من تنها برای بستگان خود زندگی می کنم و هیچ آرزویی مگر انجام خویشکاری برای خویشان نزدیک ندارم.»

این گفتار هم راستینه اند و هم نادرست. به چم اینکه بینش آگاه گرایشی به مرگ شوهر برای آن بانو ندارد؛ و یاری ندادن به بستگان نزدیک هم در نمونه دوم راستینه نیست، ولی از نگرش دل نهان گرایش درونی برای رهایی از آن چگونگی راستینه است.

از اینرو برای خوابگزاری درست و پرسون یک تیناب بایستی به درونمایه آن پرنگر بود و نه به برونمایه تیناب. از سوی دیگر گرایش و خواست های دل نهان از بینش آگاه ما پنهان و پوشیده است، بهمین شوند هر کس هوده دارد گرایش های زیانبار و سیجناک خود را نپذیرد ولی بودش چنین گرایش های درونی را نمی توان نادیده گرفت و یافتن این گرایش - ها بندگانای خوابگزاری بسیاری از تیناب ها خواهد بود.

- سرانجام چکیده نگرش فروید در باره تیناب چنین است:
- 1- تیناب ریخت دگرسانی یافته یک گرایش سرکوفته است.
 - 2- تیناب می کوشد به یک گرایش سرکوفته چهره هستمندی [تحقق] بدهد.

کارسازها و ماتکان بنیادین تیناب

[عوامل و مواد اصلی رویا]

تیناب زمینه ساز پرسمان ویژه ای نمی شود و کار او کرانمند به این است که کارسازهای [عوامل] درونی و ژرف روان را به گوناگونی وادارد. کارساز [عامل] هسته ای تیناب بودش آرزوهای سرشتی دل نهان است. ولی این آرزوها برای اینکه به ریخت سایه و تیناب خودنمایی کنند از چگونگی ها و کارسازهای دیگری بهره می برند. بدین مانک که برانگیختگی های درونی تنکردیک [فیزیولوژیکی] یا برونی مانند زنگ تسو [ساعت] و جز آن به پیدایش برخی تیناب ها یاری می دهند.

ولی فروید این چگونگی ها و کارسازها را برانگیزاننده های نزدیک به بینش آگاه می - شناسد. بدین مانک آنها را کارسازهای نزدیک با دید تیناب و در بردارنده یادبودها و گرایشهای نزدیک به زمان خواب دیدن می شمارد و می گوید اینها به رخدادهای نوین زندگی باز گشت دارند و چون شمار بسیاری از تیناب های ما دربرگیرنده این گونه، به چم نزدیک به رویدادهای زندگی روزانه هستند، آنها را (پس مانده روز می نامد). از اینرویی یافتن گرایشهای زیای [مولد] این تیناب ها دشوار نیست، و این هنگامی است که ابزار زاینده تیناب در دل نهان از یادبودهای نزدیک و درخور سپردن به بینش آگاه باشند. ولی چون هر یادبود تازه در ویر مایه یادآوری یک یادبود کهنه و دور می شود و در میانه یادبودها ی روزانه یادبودهای کهنه زندگی و آرزوهای دیرین انجام نشده هم دست دارند، لادبراین شمار بسیاری از تیناب ها از آمیزه و درهم تنیدگی دو چگونگی پیش می آید.

- 1- چگونگی ها و جاورهای نزدیک به زمان داشتن تیناب (پس مانده روز) یا به سخن دیگر یادبودهای نوین و فراموش نشده.
 - 2- جاورها و چگونگی های درونی دل نهان که ژرفتر و ریشه دار و پابرجاست که فروید آنها را «گرایش» نامیده است.
- کارسازانی که به زمان دیدن تیناب نزدیک هستند بخش برونی و روشن آنها می سازند بی آنکه به درونمایه وابسته باشند. این بخش از تیناب آگاهی و آغاز تیناب بشمار می آید. از سوی دیگر هستی یافتن یک گرایش درونی و دیرینه نیز در سازمان تیناب (پس از آغاز پدیداری) دست اندازی می کند آنگاه تیناب بگونه ی پرسمانی گنگ و پیچیده درمی - آید.

فروید می نویسد: تیناب یک پرسمان کوتاه ویا یک هشدار و آگاهی ناچیز نیست، و نکته

هشدار و پیامی است که ریشه ژرفی از خواسته ها و گرایش های دل نهان و درون برای پیدایی [ظهور] همراه خود دارد، بهمین شوند یک روش ویژه ی دگرگونی ریخت برای هستی - پذیری [تحقق پذیرفتن] این گرایش در تیناب فراهم می شود.

لغزش های روزانه

[خطاهای روزانه]

فروید ما را از یک نکته آگاه می کند و آن اینست که می گوید:

در زندگی روزانه ی خود بسیار کارهای نابجا انجام می دهیم که کارساز آنها دل نهان و ناخودآگاه است، و خود این کارها ی ناخواسته ما را بسوی دل نهان [ناخودآگاه] رهبری می نماید. در نییگ خود « آسیب شناسی روانی زندگی روزانه» نشانه های کنش و کارایی ناخودآگاه را (چه کم و چه مهند) در زندگی روزانه نشان می دهد. و این دربرگیرنده رویدادهای ناچیز زندگی روزانه است که همه ی ما با آن آشنایی داریم و آنها را پیشامدهای خودبخودی و بختامدی می انگاریم، ولی هیچکدام از این رخدادها چه خرد و چه بزرگ خودبخودی و ناگهانی نیستند و هرکدام پیامد ویژه ای از زمینه ناخودآگاه یا زمینه پیشین خودآگاه هستند. مانند: فراموش کردن ناگهانی یک نام یا یک نهاده، گم کردن چیزی، لغزش ها، کوتاهی ها [غفلت] و بی پرنگری ها و بسیار کارهای دیگر و جزآن.

همه ی این لغزش های خرد را فروید به تازش و گرایش ناخودآگاه و یا زمینه های دور و نزدیک وابسته به « خودآگاه » می داند. برای نمونه:

نخست یک چگونگی در پیوند با کوتاهی (گرچه این نمونه پیامد یک کارایی ژرف روانی نیست) ونکه نشان دهنده کشمکش و سرکشی درون است:

کسی درکار پرکردن کیسه توتون از یک تبنگو [قوطی] است. نخست بخود یادآور می شود که پس از پرکردن کیسه، پیپ خود را توتون بریزد و روشن کند و تا پایان پرکردن کیسه شکیبیا باشد. ناگهان شگفت زده در می یابد که بی یازش [اراده] درکار پر کردن پیپ و آماده روشن کردن است.

بازنمود چنین کاری این است که **گرایش درونی** او بهنگام جابجا کردن توتون به کیسه و با بهره گیری از نبود وندسارش [تمرکز] در یک دم خواست خود را سربار کرده است.

این یک نمونه گویا برای اندریافت کنش های ناخواسته [غیر ارادی] و ناخودآگاهانه مهندتری است که در بیماری های روانی دیده می شود و همچنین اندریافت بیشتر تیناب - های ناهنجار، ناآشنا و شگفت می باشد.

همانند اینگونه فرناسگیری [غافلگیری] گرایش درونی، با فزونی و فشار بیشتر در بیماری روانی پیش می آید، یا هنگام خواب به شوند آسودن تن و کم نگری [غفلت] دستگاه یازشی [ارادی]

دل نهان تیناب دلخواه خود را نشان می دهد. تنها در نمونه بالا در فرناسگیری [غافلگیری] برای پر کردن پپ از توتون کنش سازش (میان ناخودآگاه و آگاه چیره بر سر کوفته ها) انجام نشده است.

لغزش ها

[سهوها]

1- لغزش در گفتار

لغزش های روزانه ما گوناگون و بسیار است، ولی لغزش گفتار از همه بیشتر و چشمگیرتر است.

کنش کارشکن یک گرایش درونی بی پرنگر [اعتنا] و سازش با توانایی در سخن فراز و یا واژه ای را که می خواهیم بگوییم از ما می گیرد و بجای آن فراز و یا واژه ی دیگری از زبان ما روان می سازد.

گاهی هم آمیزه ای بهم ریخته از آرمان ما و نگرش خود ساخته و پرداخته پیش می - نهد. این هم گونه ای فرناسگیری [غافلگیری] بدستاویز ناخودآگاه است.

درست است که لغزش در گفتار بیشتر در زمان خستگی روان پیش می آید و پیرو کنشگری های تکرردیک [فیزیولوژیک] می باشد؛ ولی همیشه چنین نیست و در فتادهای [موارد] بسیار هم پیش آمده که لغزش به هنایش چیرگی گرایش درونی می باشد. زیرا در خستگی تنها نبود واپایش [کنترل] ژرف مغز مایه لغزش گفتار می شود. پن [اما] بی خستگی نیز لغزش گفتار پیش می آید که گاهی خنده دار و گاهی اندوهبار است.

گرایش آسیب رسان دگرگونی [تحریف] گفتار شدنی است که در بردارنده یک اندیشه گمراه کننده و یا سازه ای [عاملی] ناهمسو با آرمان باشد و ما را به گفتن بازگون نگرش مان وادارد. فروید سخنرانی فرنشین مهستان اتریش را نمونه می آورد:

او در سخنرانی خود چنین می آغازد:

« پانایان [آفایان] می بینم که بیشینه هموندان در این نشست مهرورزیده آمده اند؛ از این رو پایان نشست را به آگاهی می رسانم.»! بجای اینکه بگوید:

« از این رو آغازکار و گشایش مهستان را به آگاهی می رسانم.»

فروید می گوید بیگمان فرنشین در ژرفا با این گردهمایی همراهی نبوده است و نبود

گرایش راستین و درونی، آزادی و گزینش سخن را از او می‌گیرد و بجای «گشایش» واژه «پایان» را بر زبان می‌آورد.

نمونه دیگر که فروید می‌نویسد اینست:

بانوی سرشناسی که به توانایی در فرمانروایی شناخته شده بود، روزی بجای اینکه بگوید: «شوهرم از پزشک خانوادگی در باره رژیم خوراک خود دستور خواست؛ پزشک به او گفت؛ رژیم نیازی نیست هرچه دلش بخواهد می‌تواند بخورد و بنوشد». چنین می‌گوید:

«شوهرم از پزشک خانوادگی در باره رژیم خوراک خود دستور خواست، پزشک به او گفت نیازی به رژیم ندارد می‌تواند هرچه که من بخواهم بخورد و بیاشامد.»
فراز «هرچه که من بخواهم (بچی، آن بانو بخواهد) نشانه گرایش درونی او برای چیرگی بر شوهرش بوده است.

یادآوری: لغزش گفتار آمیزه ای از دو گرایش را می‌نمایاند:

1- گرایش وابسته به بخش رویه ای روان که می‌تواند آگاهانه نمایان شود بدینگونه مایه اندکی انگیزش تواند بود.

2- گرایش وابسته به دل نهان که هنایش بیشتر دارد گو اینکه لغزشگر گرایش درونی و راستین خود را خستو [اعتراف نکند] نشود.

فروید در باره چگونگی دوم نمونه ای می‌آورد:

«روزی دستیار تازه کار بیمارستان برای خودنمایی به گرامیداشت و بزرگداشت استادش بجای اینکه بگوید: «همکاران خواهش می‌کنم به سرفرازی استاد بنوشیم» می‌گوید: «همکاران خواهش می‌کنم به ناچیزی سرفرازی استاد بنوشیم!»

دربرسی که فروید از جوان نامبرده انجام می‌دهد درمی‌یابد که ریشه ای از بیزاری و دشمنی درونی او با استادش مایه کجروی گفته اش شده است و جوان می‌خستوید که برای آن استاد ارج و مهر نداشته است، ولی با پافشاری فرامی‌نماید که آنروز خواستار گفتن چنین فراز زشتی نبوده است.

فروید باور دارد که گفتار دستیار درست است و او زیر هنایش گرایش درونی و زیر رهیافت [نفوذ] یک اندیشه سرکوفته توانایی آنچه را که خواهان گفتن بوده است از دست داده است.

نمونه دیگر در پیوند با لغزش گفتار و پیامد رهیافت آن؛ **جونز** روانشناس چنین نوشته است:

یکی از بیماران به او گفت: «پدرم برای همسرم بسیار از خود گذشتگی نشان داد.» پس از اندریافت لغزش، گفته اش را بدینگونه ویراست: «آرمانم اینست که برای مادرم بسیار از خودگذشتگی نشان داد.»

جونز می‌نویسد این بیمار در گروه کسانی بود که گرایش برای نزدیکی با مادر خود دارند و شوند بیماری روانی او هم برآمده از این کجروی بوده است. اگر تندرست بود و چنین کجروی نداشت فرازش بدینگونه بود: «رفتار و مهر من به پدر و مادرم یکسان است.»

2- لغزش در نوشتار

لغزش در نوشتار نیز درست پیامد گرایش درون و هنایش دل نهان است که در نوشتن پیش می آید. فروید می نویسد:
بانویی برایش گفته است که از یک دوست نامه ای دریافت کرده است که فراز پایانی چنین نوشته شده است: « آرزو دارم که شما در بالاترین اندازه تندرستی و بدبختی باشید.» پس از بررسی بدست می آید که نویسنده نامه در جوانی خواستار زناشویی با این بانو بوده است و به شونند نرسیدن به آرمانش درنهان بدبختی او را خواهان بوده است و در این نامه بی خواست بینش آگاه گرایش درونی خود را نوشته است.

3- لغزش در بینش

لغزش های دید نیز همانندی بسیار با لغزش در گفتار و نوشتار دارد. فروید می گوید: گاهی چیزی را که گرایش به دیدن آن نداریم، یا آنرا نمی بینیم و یا بجایش چیز دلخواه خود را همگون با چیز باشنده می بینیم.
نادرستی در خواندن نیز برآمده از لغزش دید است. بدین مانک که واژه ها و فرازها - بی که خود خواهانیم نوشته شده باشد بجای آنچه نوشته شده است می بینیم. و بگونه دلخواه خود (نه از روی آگاهی) می خوانیم؛ هنگامی هم که کسی را با نام نادرست با دیگری آشنا می کنیم؛ اندریافت آن اینست که بجای آنکس آرزوی دیدن کس دیگری را داریم.
دیده شده است دیدار بی برنامه با کسانی که گرایش به دیدن آنان نداریم برای دید ما بی فروند [بی تفاوت] است و مانند اینست که برآستی آن کسان را ندیده ایم.

فراموشی

در باره فراموشی **فروید** کارساز [عامل] یاده [قوه حافظه] ویا زدایش جستاری را از ویر و یاده نیگر نیست [انکار نمی کند] و وانمی زند، ولی یادآور می شود:

فراموشی بسیار و پیاپی پیامد پنامش [منوعیت] و یا بازرداری [نهی] نهاده است و چنانکه از پیش باز نمود شد بخش بیشتر روانکاو، جداسازی و واکاوی روانی در بردارنده این نکته مهند است که گرایش های پنامیده [منع شده] که انجام نمی شوند دچار روند سرکوفتگی بوده که در نما فراموش ولی در درون نهفته و آگاشته می شوند. بدین مانک آنچه که به شوندهای گوناگون (چه از نگرش سختی دسترسی وچه از این نگرش که نا هماهنگ با آیین - های هازمان هستند) ناخوشایند و ناپسند می گردد و برای پایست [بقای] هستمندی خود به چگونگی [حالت] یادبود درمی آیند و درون آنرا به فراموشی می سپارد.

میان فراموشی های روزانه **فروید** نام کسان را مهندتر از دیگر فراموشی ها می داند و می گوید: هنگامی که ما چندین بار نام کسی را می فراموشیم یا خود آن کس برای ما بی - فرون [بی تفاوت] است یا در ژرفای دل از او بیزاریم و یا یادبود ناخوشایندی از چنین نامی در ویر ما برجای مانده است.

جونز می گوید: یکی از دوستان او با دوشیزه ای آشنا شده بود ولی هنگام نامه - نگاری همیشه نام خانوادگی او را فراموش می کرد و چون آن دوشیزه در نامه هایش تنها نام خود را می نوشته هفته ها می گذشت و دوست **جونز** به شوند فراموشی نام خانوادگی به او نامه نمی نوشته است. بررسی های روانکاو **جونز** این برآیند را بدست می دهد که جوان در گذشته دلباخته دختری با همین نام بوده که با شکست به فرجام رسیده بوده است. سپس تر با دختر دیگری با همین نام آشنا می شود که بسیار دلباخته بوده ولی آنهم ناکامی بهمراه داشته است. لادبراین اکنون رویاروی با یک نام ولی سه کس و با سه منش آشنا شده است که از هر کدام مهر و یادبودی ویژه در درون او جای گرفته [متمرکز] است و این جوان که هر بار مهر دلباختگی خود را از نخستین به دومی و سومی ترا برده [انتقال] است؛ ناچار با سه گونه یادبود و بهم ریختگی در ناخودآگاهش نام خانوادگی سومین دوشیزه را که چندان دلپستگی نداشته به فراموشی سپرده است.

فروید پس از اینکه فراموشی های روزانه و پذیرفتنی یاده را می پذیرد و جدا می سازد در باره فراموشی می نویسد:

فراموشی های روانی پیامد نبود پرنگری و یا دلزدگی و سستی بسیار در بیشینه مردم کم و بیش دیده می شود. سپس بهانه های بی پایه را نمونه می آورد.

نمونه: بانویی به مهمان خود می گوید: « مگر امروز برنامه داشتیم که مرا سرافراز فرمایید؟ ببخشید من فراموش کرده بودم. »

درست است که فراموشی این میزبان برآمده از نبود گرایش به پذیرایی از آن کس بوده است. ولی فروید رفتار این بانوی فراموشکار را تهی از زیبایی و ادب و بهانه وی را نازیبا و پوزش ناپذیر می داند.

گونه دیگر فراموشی گم کردن چیز هاست که بسیار پیش می آید. با اینکه می دانیم آن چیز را جای ویژه ای گذاشته ایم ولی چون هنگام جای دادن پرنگر نبوده ایم نمی توانیم جای آن را بیداد آوریم. نبود دلبستگی و هماهنگی هم در زناشویی پیامدهای خوشی نخواهد داشت.

فروید این نمونه را می آورد:

مردی بی آنکه دلباخته باشد با زنی زناشویی کرده است. روزی همسرش به او نبیگی پیشکش می کند مرد نبیگ را در نبیگخانه می گذارد ولی هر بار که می خواهد آنرا بیابد و بخواند نبیگ را نمی یابد. تا اینکه مادرش به سختی بیمار می شود و همسرش با مهر بسیار از مادرشوهر پرستاری می کند. هنگامی که مادر رو به بهبود است شبی پس از بازگشت از دیدار مادر بر آن می شود که نبیگ پیشکشی همسرش را بخواند، درگنجه نبیگ ها را باز می کند چشم و دستش بی درنگ بسوی نبیگ می رود!

بخش سوم

دل نهان و سرشت ژادین

[ضمیر باطن و غریزه جنسی = لیبیدو]

نشانه های بیماری های روانی ، تیناب ها و دیگر پیامدهای سبک و سنگین روانی که در ورشیم گذشته دیدیم همه از نشانه های تازش و چیرگی انگیزه های سرکوفته هستند که بگونه بیراهه و گمراه کننده زیرهنایش واپایش [کنترل] درونی بازدارنده از برونرفت [خروج] آنها در بینش آگاه می باشند.

چگونگی این انگیزه ها پیوند با کشمکش درونی دارد که با منش (من) و با اوزوارش [سانسور] ایستادگی می کند. شوند این انگیزه های گوناگون چیست؟

به نگرش فروید نشانه ها و نمارش های نهفته در درونمایه تیناب ها ما را به چرایی تازش این انگیزه ها راهنمایی می نمایند؛ ولی او این نشانه ها و نمارش ها را پدیده های نخستین برانگیختگی ها و شوریدگی های نمی داند و می گوید:
پدیده های نخستین کنش های ناخودآگاه ما پیامد سرشت [غریزه] نیروی زایای « لیبیدو » Libido و ژادین [جنسی] ما است. (1)

فروید درباره کارایی لیبیدو در کنش های روانی پژوهش های بسیار دارد و بیشترین یادبودها و گرایش های سرکوفته این نیرو را زایای بیماری های روانی بشمار می آورد. بدین مانک که گرایش های ژرف دلباختگی و ژادین «جنسی» و بازدارنده هایی که از رسیدن به کامجویی این گرایش ها در کودکی و جوانی پیشگیری کرده اند نشانه ها و رگه - های ژرف در درون آدمی برجای می گذارند و بسیاری از یادبودهای سرکوفته که مایه پیدایی [بروز] نشانه های بیماری هستند پیامد سرکوفتگی «سرشت لیبیدو» در سال های گوناگون است .

همچنین ناتوانی روانی گاهی برآیند سرکوبی این سرشت در سالهای نخستین زندگی و زمان کودکی می باشد.

رویهمرفته به نگرش او «سرشت ژادین» و نیروی لیبیدو نشانه ها و ناهنجاری های - های بسیار دارد که بایستی از زمان کودکی زمینه بررسی و پرنگری باشد.

(1) نوشتار زیر به پاریسی برگردانده نشده است.
مفهوم لیبیدو (Libido) که در این فصل مکرر از آن نامبرده خواهد شد اینست:

بسیاری از مردم مفهوم اثر غریزه جنسی را با مفهوم شهوت جنسی اشتباه می‌کنند و به دلیل همین اشتباه از هدایت فرزندان خود برای درک انرژی مهرانگیز و لیبیدو پرهیز می‌نمایند. درحالی‌که مفهوم غریزه جنسی شامل مجموع انرژی‌هایی است که نشاط‌فرد، عواطف و احساسات، محبت فردی و سپس بقای نوع را تعیین می‌کند. چتر طاووس، آواز قناری و بلبل، جلوه گلها، علاقه کودکان و جوانان به زینت‌ها، عشق به کارهای هنری، نقاشی، شعر و موسیقی، مجسمه‌سازی، کاشی‌کاری، تذهیب، منبت‌کاری، کارهای قهرمانی ورزشکاران هزاران امثال آن معلول این انرژی است.

سرکوبی این انرژی در کودکی باعث تضعیف تندرستی و نشاط طبیعی و در بزرگی باعث بروز بیماری‌های رناییست. اصولاً لیبیدو را به مفهوم انرژی مهرانگیز باید معنا کرد زیرا انسان مخصوصاً در کودکی باندازه احتیاج به هوا و غذا محتاج محبت دو طرفه است (محبت بکند و ببیند) یکنوع خاص محبت هنگام بلوغ بصورت عشق جنسی جلوه می‌کند بهمین دلیل تربیت صحیح کودک و جوان، آدمی آراسته و جامع صفات نیک ببار می‌آورد.

حسین بطحایی

انگاره ژادین

[فرضیه جنسی]

بیشینه مردمان گمان می کنند که سرشت ژادین [غریزه جنسی] در زمانی ویژه (سالهای برنایش = بلوغ) نمایان می شود؛ ولی بسیار شگفت زده خواهند شد که بدانند که برنایش چگونه [حالت] بالندگی و دگرسانی این سرشت است. خود سرشت ژادین از آغاز زاده شدن در مردمان هستی دارد و کارایی آن بیشا در کارهای کودکان دیده می شود.

فروید بالمش [نمو] این سرشت را از نخستین روزهای کودکی بررسی کرده است و به این باور است که چگونه و چند و چونی سرشت ژادین در جوانان کوده ای ست از نیروها و گرایش های پراکنده دوران پیش از جوانی.

چهره ی نخستین این سرشت را که از آغاز زندگی کنشگری [فعالیت] دارد؛ **لیبیدو** یا «**نیروی زندگی**» نامیده اند. در آغاز لیبیدو را با سهش گرسنگی همانند می داند؛ بدین مانک که همانگونه که سهش گرسنگی نیاز به خوردن را به جاندار می آموزد، لیبیدو نیز بگونه ی نیاز به مهربانی و مهرورزی به ریخت های گوناگون در کودک نمایان می شود که بنگرش فروید پیش از برنایش دربرگیرنده **چهار گامه** [مرحله] است:

گامه نخست: از زادروز [تولد] تا شش سالگی است که نمود [جلوه] و شکوفه های گوناگون دارد، پس از آن یک چرخه پوشیدگی و نهفتگی آغاز می شود.

گامه دوم: گرایش به مکیدن؛ مکیدن پستان مادر خوشایندترین برای کودک شیر خوار است که پیرو دو نیاز است؛ گرسنگی و نیاز به مهر، اگر پستان مادر شیر هم نداشته باشد مکیدن آن برای نوزاد خوشایند است و باز نمی ایستد. این کشش و گرایش به مکیدن پستان مادر یا پستانک تا چندی پس از زمان شیر - خوارگی نشانه سهشی خوشایند است و به باور فروید مکیدن پستان مادر چرخشگاه [نقطه عطف] و آغاز کنشگری ژادینگی [جنسیت] و سرشت ژادین [غریزه جنسی] است.

گامه سوم: دنباله گامه ی دوم است که همراه با گرایش به مالش اندام های پایین تن و نشستگاه است.

گامه چهارم: در این گامه کودک با دستگاه زادآوری [تناسلی] خود آشنا می شود که فروید باور دارد که لیبیدو به هنگام فرگشت، بگونه ی خود شیفتگی در می آید.

به باور فروید لیبیدو پیش از فرگشت [تکامل] و در زمان نهفتگی با گرایش ویژه به نزدیکان همراه است. این گرایش را «گره ادیپ = Complexe d'Edipe» می نامند.

گره ادیپ [عقد ادیپ] یک افسانه یونانی است: ادیپ جوانی بوده است که برپایه سر - نوشتش می بایستی که پدر خود را بکشد تا بتواند با مادر خود زناشویی کند. فروید براین باور است که دخترها به پدر و پسرها به مادر مهرمی ورزند و یا دلباخته می شوند.

در پسرها گره روانی [عقد ادیپ] دو پیامد دارد؛ مهر بسیار به مادر و ترس یا بیزاری از پدر. از سوی دیگر مهر راستین دختر به پدر که نشانه نیاز و گرایش درونی به نوازش است.

فروید باور دارد که هر کسی چنین گرایش هایی را چه کم و زودگذر و یا فزون تر و دیرپا در کودکی داشته است.

گونه دیگر گره ادیپ زایش نوزاد نوین است که مهر و پرنگری پدر و مادر بیشتر بسوی اوست و کودک بزرگتر در می یابد که از مهر و پرنگری ویژه گذشته چندان برخوردار نمی باشد.

در این چگونگی میان خواهر و برادر جابجایی در مهرورزی پیش می آید بدین مانک که جای مهر و پرنگری پدر و مادر که به نوزاد تازه داده شده است را با مهر بیکدیگر پر می کنند.

بهمین آوند [دلیل] فروید می نویسد:

کودک از نگرش مهرورزیدن به کسی و یا برای دریافت آن یک «ویژه کار» است و با این فراز می خواهد بگوید که کودک جاور [حالت] پابرجا ندارد و جابجایی های بسیار در گرایش های اودیده می شود، که کینه، بهانه، بیزاری، یکدندگی، هراساندن و شوریدگی های ژادین و دیگر نشانه هایی از اینگونه برآمده از آن است.

چرخه نهفتگی ژادین و سستی

[دوره خفای جنسی و فترت]

پیرامون شش سالگی در لیبیدو یک دگرگونی و بازایستایی پیش می آید که رفته رفته گرایش ها و یادبودهایش ناپدید می شود. «گره ادیپ» نرمک نرمک فرو می نشیند و آرام می گیرد و برای ستردن گرایش های کودکانه گونه ای پایداری در دل نهان پدید می آید. شرم و کم رویی سرشتی کودک نیز به این پایداری یاری می دهد و رویش آرام اندام زادوری برگرایش های توانای کودکی افسار می زند و سرانجام با فرگشت و تراوش های دستگاہ زادآوری، لیبیدو به گونه نوینی خودنمایی می کند.

دگرگونی ای که بهنگام برنایش [بلوغ] پیدا می شود در بردارنده انگارش های گوناگون از گرایش های کودکانه و سرکوفتگی های برآمده از آن و کارایی «گره ادیپ» کودک و سرانجام رویا رویی با یک راستینگی [واقعیت] بزرگ است و آن تراز [تعدیل] و دگرش سهش مهر فراوان کودکانه و پدید آمدن ارج خانوادگی در جوان است.

به باور فروید این فرگشت برای همه یکسان نیست در شماری فرهیختن [تربیت] برپایه درست به پختگی می گراید و باژگون در شماری دیگر با نبود سرپرست و دلسوزتزازمندی [تعدیل] درونی بهم می ریزد و تخم کژروی [انحراف] و بیماری روانی در این سال ها کاشته می شود.

بهمین شوند فروید باورمند است که «گره ادیپ» هسته ی بنیادین بیماری های روانی است.

فرگشت لیبدو و بیماری های روانی

[تکامل لیبدو و بیماری های عصبی]

اینک به بخش دیگری از پژوهش های فروید می پردازیم که دربرگیرنده فرگشت بایسته، درست و رومند و یا کژروی و ناهنجاری های روانی و رفتاری می باشد. به چم، گامه ای که سرشت مردم تندرست با رفتار درست، بهنجار، همراه با (مردم دوستی) و پرهیختگی و والایی بارور شده باشد، و یا بد سرشت، کینه توز و نیرنگباز و جز آن از آب درآید. فروید پیدایی [نفوذ] بیماری و ناهنجاری های روانی را وابسته به دو سازه [عامل] می - داند:

- 1- سازه دیرینه (زمان کودکی)
- 2- سازه کنونی (چگونگی روانی مردمان پس از برنایش).

* سازه نخستین دربردارنده [محتوی] هماد [کل] رویدادها و رخدادهای زمان کودکی است که دربرگیرنده ویژگی ها و گرایش های لیبدو و افت و فرودش [هبوط] روانی و گرایشهای رفتاری کودکانه است.

* سازه دوم پیرو رخدادها و دشواری های زندگی زمان برنایش [بلوغ] است که بخشی از آن وابسته به چگونگی بالش دستگاه زادآوری [تناسلی] و نیازهای ژادین [جنسی] جوان دارد و بخشی هم در پیوند با سازه های دیگر زندگی ماتکی [مادی] و مینوی [معنوی دینی] و پرسمان - ها و دشواری های گوناگون و شایش [امکان] زناشویی، گونه ی زناشویی و دریافت مهربانی و مهرورزی و یا بی بهرگی از آن است.

بازگشت و استواری

[بازگشت و اسقرار (تثبیت)]

چگونگی پتمانش [اعتدال] و آرامشی که در چرخه های پستاییک [متناوب] بیماری های روانی درنگریسته شده است پیامد ترازمندی [تعادل] میان یادبودهای دیرینه و یادبودها و چگونگی ها در زندگی کنونی آن کس می باشد.

فروید فرودش [هبوط] و افت [سقوط] اندیشه ها و پندارهای جوانان هنگام برنایش را پیامد بازگشت گرایش ها بسوی خواسته های کودکی آنان می داند.

مانند اینکه لبیدو بخود بپیچد و در هر پیچش یادبودهای زمان کودکی را برای جوان زنده کند و درخواست بازگشت به آن زمان را فراهم آورد. این آرزو به بازگشت گرایش - های گذشته و سرکوفته، دل نهان [ناخودآگاه] را بیدارو به کنش وامی دارد. ولی بهرروی این تازش [تهاجم] کرانمند است و لبیدو به هنگام دگرگونی این چگونگی و جاور از مرز برون خواهد رفت و چنانچه ایستادگی پرتوان برای سرکوبی تازش لبیدو در جوان پدید آید، بازگشت در همان گامه ایستنده [متوقف] و استوار خواهد گشت.

آشفتهگی ناگهانی بازگشت به کژروی کودکانه که در زمان برنایش می بایستی بسوی پختگی [کمال] دگر شود پیرو [تابع] نیروهای باشند در دل نهان جوان (از زمان کودکی) و بینش آگاه و چرخه برنایش جوان است. به چمی [یعنی] پیرو کشمکش اندیشه های سرکوفته کودکی از سوئی و نیروی دگرش [تحول] یافته سرشت لبیدو از سوی دیگر است. اگر در چنین چگونگی سازه ها ی [عوامل] سرکوفته به فزونی بازگشت داشته باشند سرآغاز نشانه های بیماری های روانی فراهم می گردد. ولی بیشتر، کشمکش میان گرایش نابهنجار لبیدو و گرایش رفتار برازنده در جوان جاور [حالت] ترازمندی [تعادل] بایا را پدید می آورد.

ولی چنانچه این ترازمندی و هماهنگی رخ ندهد و جوان به زمان کودکی خود گردن نهد (بازگشت کند) به بیماری هیستری دچار خواهد شد. بدین مانک که گرایش کژروی — «همبستری» با نزدیکان بر او چیره می گردد و «هیستری» نشان پایداری [مقاومت] با این گرایش نافرجام و نارواست.

و چنانچه ترازمندی [تعادل] بگونه ی نارسا و ناپایدار انجام گیرد بجای هیستری بیماری — های «بداندیشی = وسوسه» و یا «سادیسیم = سنگدلی و پرخاشگری» چیره می گردد. اگر این بیماری در پیوند با بستگان نزدیک جوان باشد رنجی که او بایستی برای پیکار با چنین چگونگی بر خود هموار کند بسیار سخت و دشوار است.

پابرجایی یا ایستایی [اسقرار یا تثبیت]

فروید پرمانه [مفهوم] پابرجایی (Fixation) را به دو گونه ولی نزدیک و هماهنگ بازنمود کرده است.

نخست این واژاک را به چم گسترده آن برای فرگشت و پایداری لیبیدو (نیروی مهرآمیز) بکار می برد و در فتاد [مورد] دوم آن را ویژه بازگشت به زمان کودکی می داند.

نخستین سازه های «Névrose = روان نژندی» از پیدایی دگرگونی های لیبیدو چنین برآیندی بدست می دهد که نخستین کشمکش های درونی آدمی در کودکی پایه گذاری می - شود. زیرا (من) یا منش [شخصیت] در رویارویی با «پابرجایی» نهش [وضع] به یاری سرکوفتگی پدافند می کند.

برخی بر این باورند که پابرجایی لیبیدو ناگهانی و پیشامدی است و برخی آن را برآمده از سرنوشت می دانند.

فروید باورمند به اینست که آتای [استعداد]، توانایی و فرهوشی مادر زادی سازه مهند و بنیادین این «پابرجایی» است. ولی سپس تر رویدادهای زمان کودکی، پیوندهای خانوادگی، گونه کنشگری لیبیدو، ترس - ها و پندارهای کودکانه همگی سازه های سپسین هستند که شدنی است مایه پدیدآمدن آسیب - های روانی که در دل نهان سرکوفته می مانند بشود.

مرگ نابهنگام پدر و یا مادر (در زمان دگرگونی لیبیدو) آسیب سختی بر روان آدمی پدید می آورد و در دل نهان زمینه ویژه برای پیدایی ناهنجاری های بیماری های روانی پدید می آید.

فروید نمودار زیر را برای بازنمود چرایی های بیماری روانی فراهم آورده است.

انگیزگان بیماری ها

[علل بیماری ها]

.....
چگونگی پابرجایی لیبیدو + رویدادهای ناگهانی

.....
ساختمان ژادین و سازه های مادرزادی دیرین
نشانه های رخدادهای زندگانی کودکی مردمان

برای بازنمود نمای بالا داستانی از « لافورگ » روانشناس می آوریم:

مرد جوانی با دختری نزدیکی می کند، آبستن شدن دختر (رویداد ناگهانی) مرد جوان را به بیماری «خود شیفتگی» دچار می کند. بازنمود روانشناس نامبرده اینست:

این جوان در کودکی به مادر خود دلبستگی بسیار داشته و به شوند نبود سازگاری و همدلی میان پدر و مادر، همواره ناسازگاری و کشمکش رخ می داده است. پسر در برآیند پشتیبان مادر و از پدرش بیزار بوده است، لادبراین نزدیکی با دختر نامبرده، در هم آمیختگی در مهرورزی به مادر و دلباختگی به آن دختر و پیشینه گرایش ناخودآگاه به همبستری با نزدیکان و پیدایش کشمکش های درونی گذشته، مایه بیماری «خود شیفتگی» شده است.

نوروز = Névrose

روان نژندی

[بیماری های عصبی]

ریشه بیماری های روانی را فروید وابسته به زمان کودکی می داند.

این بیماری ها گونه های جوراجور سخت و ژرف و یا کم و سبک دارند.

مانند:

سیاه دریم [مالیخولیا]، اندوه، هراس، بداندیشی و نگرانی بسیار و نوراستتی و جزآن.

چگونگی پیدایی نشانه های دل نهان

[کیفیت بروز آثار ضمیر باطن]

اینک بار دیگر به تیناب می پردازیم تا به چگونگی بالش وپایه گذاری آن در دل نهان یا (ناخودآگاه) پی ببریم.

یادبودهای سرکوفته برای خودنمایی در بینش آگاه (من) و برپایی سازش همانند به زمینه نشانه های بیماری های روانی در زمان درخور (سستی و یا آسودن) بهره برده و بگونه تیناب در می آید و چنانکه دیدیم هر تیناب یک درونمایه برونی دارد که به زمان آشکار شدن تیناب نزدیک است و یک درونمایه برونی دارد که به زمان گذشته به ویژه زمان کودکی وابسته است.

فروید بخش بنیادین تیناب را با نیروی مهرآمیز (لیبیدو) وابسته می داند و می گوید: واکاوی و خوابگزاری بسیاری از تیناب ها ما را بسوی این نیرو راهنمایی می نماید. ولی از سوی دیگر می خستوید [اقرار می کند] که سازه زایای تیناب همیشه سازه های لیبیدو نیست و نکه گرایش های انجام نشده یا نیمه انجام شده زایای بیشتر تیناب هاست.

فروید می نویسد: در خوابگزاری مهندی [اهمیت] کنشگری های نیروی مهرآمیز (لیبیدو) در گذشته و یا هنایش چگونگی ژادین آن را نباید ناچیز شمرد، ولی هماد [کل] درونمایه تیناب و یاهمه ی تیناب ها را نبایستی زیر فرمان و پیرو آن دانست. لیبیدو می تواند در درونمایه نهفته تیناب کارایی داشته باشد، و گرایش های سرکوفته شدنی است از زمان آغازین دیدن تیناب بسیار دور یا به آن نزدیک باشند.

بانویی برای فروید گفته است که مرگ دختر هفده ساله ی خود را در خواب دیده است. پژوهش های فروید به این برآیند رسید که، بانوی نامبرده با مردی زناشویی می کند که با او سازگار نبوده است و سرانجام هم از یکدیگر جدا می شوند. در هنگام بارداری در یک کشمکش با شوهر به سختی و با فشار بر شکم خود کوبه می زده است به این امید که بچه را بیاندازد (با این اندیشه که بتواند آسانتر رها و از آن مرد جدا شود) بدینگونه چیستان و خوابگزاری تینابی که خواهان مرگ فرزند است روشن می شود.

واکاوی و بررسی تیناب بیشتر به زمانی که زمینه روانی آدمی سازمان داده می شود (کودکی) وابسته است، که فروید آن را بنیاد چرخه های گذشته تیناب یا (Archaïsme) می نامد.

برای فرانمود بیشتر چند نمونه از تیناب های روانشناس فرانسه ای «لافورگ» آورده است:

1- مردی برای او گفته است: خواب دیدم درون زیرزمینی هستم که پناد [هوای] گرم و نمناک آن مرا آزار می داد، پس از چند گام مردی مرا از پشت سر در برگرفت و مرد دیگری می خواست مرا با مشت بکوبد. روانشناس اینگونه تیناب را پیامد ترس از گوشمالی پدر در زمان کودکی می داند و می - گوید این مرد نیروی مهرآمیزش (لیبیدو) به مهر مادر استوار بوده است.

2- بانویی برای این روانکاو می گوید: نزدیک خانه بزرگی که در کنار دریا بود سوار یک کرجی شدم، کوهه های دریا بسیار سخت بالا می رفت و فرود می آمد و خانه هم با آن می جنبید من دچار سرگیجه شدم و مادرم را به درون آب کشانیدم در این هنگام دیدم که کرجی در آب فرو می رود؛ فریاد زدم یاری دهید، یاری دهید، سپس پدرم را شناکنان دیدم که بازویش را برای یاری من از آب بیرون آورده است بسوی او رفتم و سدا می زدم « پدر پدر» .

لافورگ می گوید : توانایی پدر برای یاری بهنگام دردسر و نگرانی در ویر [ذهن] او برجای مانده بوده است. خانه بزرگ و کرجی خرداندازه یادبودی از گهواره و سراج و خانه ی خواب بیننده است.

3- دوشیزه ای اینگونه بازنموده است: خواب دیدم در شهری گردش می کنم خیابان ها بسیار شلوغ و پر رفت و آمد بود بخود گفتم مانند اینست دوباره جنگی آغاز شده است ؛ اندوهی به این بزرگی توانفرساست، اکنون با آغاز جنگ برادرم را به میدان جنگ خواهند برد. سپس دوشیزه برای روانشناس می خستوید [اعتراف می کند] که برادرش مردی سبک و ولنگار است، کار نمی کند و وامدار است. و می افزاید نمی دانم چرا او را تا این اندازه لوس و بی مغز بارآورده اند. پدر و مادرم پیش از زایش او بمن بسیار مهرمی ورزیدند، ولی پس از آن بمن مهر چندانی نشان نمی دادند. نیازی نیست که بیزاری این دوشیزه به برادرش را بازنماییم. او هنگام جنگ که برادرش در رزمگاه بوده زندگی خوب و آرامی داشته است، پس تیناب او آرزوی آغاز جنگ و به میدان جنگ فرستادن برادر است.

دگرسانی ساختار و ریخت تیناب

[تغییر فرم و شکل رویا]

فروید خوابگزاری موشکافانه ساختار تیناب را با خواندن واتگروه [الفبای] پیشین مصری همانند می داند.

در نمونه های بالا بازساخت درونمایه های پنهان تیناب روشن و آشکار بود، ولی در بسیاری از تیناب ها پیچیدگی و گنگی بسیار است و خوابگزاری نیاز به تیزبینی و ژرفنگری در پیشینه و زمینه های زندگی ماتکی، مینوی و رفتاری بیننده خواب دارد.

براین پایه روانشناسان تیناب را فشرده، پیچیده و رازآمیز می خوانند و چنانکه یادآور شدیم نمود [جلوه] تیناب از کنشگری های **دل نماند** و همانند پیدایی نشانه ها و پیامد واکنش های بیماری روانی است. با این ناهمگونی که بُرندگی و سختی کارایی واکنش در تیناب بسیار کمتر و نشانه هایش روشن تر است.

فشردهگی تیناب

[تراکم رویا]

باید دانست که درونمایه پنهان و گنگ تیناب انباشته از یادبودها و سرشار از رویدادهای گذشته، بسیار ژرفتر، پربارتر و پرمایه تر از ریخت برونی آن است. واکاوی خواب هرگز همه پرسمان های پنهان آن را روشن نمی کند.
بینه می گوید:

از یک تیناب می توان شمار بسیاری خوابگزاری بدست آورد. زیرا تیناب چکیده ی یک درونمایه سرشار و شگرف از **دل نماند** است.

فروید در این باره می گوید: بخش برونی تیناب می تواند نماینده سدها پژواک از درونمایه نهفته و پنهان آن باشد و هر نمود تینابی شناساگر [معرف] هزاران کنشگری در ژرفای دل نماند است.

نمونه زیر را برای نشان دادن انباشتگی در تیناب از «**فرینک**» بازمی گوئیم:
بانویی برای **فرینک** فرامی نماید که در خیابان شماره پنج با بانوی دیگری که دوست اوست راه می رفته، در این میان روبروی یک فروشگاه کلاه فروشی می ایستد و سپس برون فروشگاه می رود و یک کلاه سیاه رنگ خریداری می کند.

فرینک برای خوابگزاری این تیناب چند پرسش در میان می گذارد و آن بانو اینگونه پاسخ می دهد:

روز پیش تنها از آن خیابان گذشته و فروشگاه کلاه ها را هم نگریسته است ولی کلاهی نخریده است و همان روز که به شوند بیماری همسرش افسرده بوده و همان بانویی که در خواب همراه او بوده برای ستردن دلتنگی به او پیشنهاد می کند کمی گردش کنند. در این گردش گفتگو از مردی سرمایه دار (که بانوی خواب بیننده می شناخته و گرایش هم به داشته) سخن میان می آید. در باره کلاه نیز می گوید که بسیار دوست داشته کلاهی از آن فروشگاه بخرد ولی به شوند بی پولی نخریده است.

رنگ سیاه کلاه کلید خوابگزاری را به **فرینک** می دهد و او چنین می گوید:
خریدن کلاه سیاه نماد سه چگونگی خوشایند برای بانوی نامبرده بوده است.

1- مرگ شوهر بی پول و بیمار

2- زناشویی با مرد توانگر و پولدار دلخواه

3- ارزوی داشتن پول بسیار و توانگر شدن

نمایش کلاه سیاه همانست که فریود و اوشت [توصیف] برتر رویا *Sur détermination* نامیده است.

انباشتگی و فشردگی تیناب، دربردارنده همانندی درونمایه پنهان در درونمایه روشن و برونی آنست، و از همین روی برای کسانی که جاورهای روانی همگون و همانند دارند تیناب همگون دیده شده است. از سوی دیگر فشردگی تیناب به شوند اوزوارش [سانسور] دل نهان، می تواند گرایش هایی را که با نشان دادن آنها همراهی نیست بگونه ی دیگری بنمایاند.

جایگزینی نهاده در تیناب

[تبدیل موضوع رویا]

این چگونگی در جانشین یا جابجا کردن نهاده مهندترین روش کاربری دل نهان در ساخت هر تیناب شمرده می شود و انگیزه جابجا کردن یا گزینش جایگزین مایه آنست که اندیشه های سرکوفته نیروی خود را بگونه ی دیگری بنمایاند و همین کار مایه پیدایش ترازمندی [تعادل] روانی می شود.

فریود در گزینش جانشین نمونه زیر را می آورد:

در دهکده ای یک «نلبند»* زندگی می کرد که به شوند آدمکشی بایستی بدار آویخته شود. دادرس اندیشید که با بدار آویختن او دهکده از داشتن « نلبند» بی بهره می ماند ولی

چون سه دوزنده داشتند که دو تای آنها برای نیاز مردم بسنده بود، دستور داد یکی از درزی ها را بدار اويزند!

از این رو اندیشه یا یادبودی سرکوفته که پیدایش آن به شوند واپایش [کنترل] درونی روا نیست جای خود را به نمایش چهره ی دیگری که از نگرش واپاینده [کنترل کننده] آزاد است می دهد و تیناب بگونه ویژه ی خود نمایان می شود. جابجایی یا گزینش جانشین در بیشینه تیناب ها پیش می آید. برای نمونه :

«دل نهان» شکارچی گوزن را در خواب به شکارچی کبک دگرگون می کند! و این گرایش رویه ای نهاده [موضوع] است. ولی هنگامی که همان شکارچی به شوند زناشویی یا دیگر رفتاری ها نمی تواند آنگونه که دلخواه اوست مانند زمان جوانی به شکار برود، بی بهرگی [محرومیت] مایه پیدایش تیناب های گوناگون می شود و بگونه ی ماهنامه های شکاریا «کلکسیونر» [گردآورنده] ابزارهای شکاری و یا جزآن می شود. بدینگونه گرایش بنیادین در تیناب بگونه ی گرایش های همانند درمی آید و گزینش جانشین در تیناب برای فریب بازرس و واپایشگر [کنترل کننده] درون است. ناهمگونی میان درونمایه گنگ تیناب با آرمان واپسین آن فراگیر است. نمونه ای که در تیناب «کشتن سگ سپید» آورده شد؛ کینه خواب بیننده به خواهر ناتنی و نامیدن او به سگ با بنیاد نهاده پیوستگی روشنی دارد. در گزینش جانشین یا جابجا شدن نهاده ی [موضوع] تیناب چگونگی دیگری بدست می آید و آن اینست که بجای اینکه آن کس هنایش گرایش خود را در خواب ببیند، تیناب را در کس دیگری خواهد دید. بدین مانک که اندیشه سرکوفته خود را بدیگری واگذار می کند. این کنش تیناب را به پرتاب وزنه یا به گناهکاری که گناه را به گردن دیگران می اندازد همانند دانسته اند.

فریود این چگونگی را نیز از ویژگی های «دل نهان» می داند که نه تنها در تیناب پیش می آید؛ و نکه دچارشدگان به بیماری روانی گناهان خود را بگردن دیگری می اندازند. بدینگونه بجای خستو شدن [اعتراف] به کار ناشایست خود، دیگری را کنشگر آن می نمایاند. در این باره بایستی بیمار را آگاه کرد که کسی او را آزار نمی دهد و نکه خود اوست که از خویشتن رنج می برد.

براین پایه در خوابگزاری بایستی گرایش های راستین و درونی ازسویی و انباشتگی تیناب و گزینش جانشین ازسوی دیگر با ژرفنگری بررسی و شناخته شود. زیرا کوده ی انباشتگی کنش ها، گزینش جانشین و دگرگونی ریخت گرایش ها و واپایش، پیچیدگی و گنگی، ریخت های ناسازگار ویژه ای در تیناب پدید می آورند.

خودنمایی و نمایش های تیناب

[جلوه و نمایشات رویا]

کار نمایش دهنده تیناب اینست که درونمایه رویه ای آنرا بگونه ی یک نمایش به خواب بیننده بنمایاند تا اندیشه ها و انگاره های گنگ بگونه ی ویژه ای نشان داده شوند. بهمین شوند هستمندی [موجودیت] تیناب یک چگونگی هسیایی [واقعی] بدست می دهد و نمایش بگونه ی یک رخساره [فیلم] یا داستان پیش پا افتاده در می آید. نمایش ها و نمایشنامه های تیناب گونه های بسیار جوراجور و رنگارنگ دارد. برای نمونه اندیشه زیر: « زندگانی کوتاه آدمی ارزش کشمکش و درگیری با دیگران را ندارد». شدنی است که بگونه ی خستری [حشره ای] که بیهوده از نرده آهنی بالا می رود و به پایین لیز می خورد و بار دیگر اینکار بیهوده را انجام می دهد نمایان شود. یا برای نویسنده ای که در اندیشه ویراستن بخشی از نوشتارش است ولی برایش دردسر دارد، شدنی است این اندیشه در خواب بگونه ی « رنده کردن چوبی ناهموار برایش نمایش داده شود.» توانایی، خودنمایی و نمایش تیناب درگزینش نمایشنامه ها شگفت انگیز است.

شمار فراوانی از تیناب ها را نمی توان به روشنی خوابگزاری کرد، از این رو واکاوی و ژرف نگری بسیار بایاست. افزون بر آن روش ویژه پیوستگی خردمندانه نمایش با بنیاد تیناب در همه یکسان نیست. در برخی تیناب ها بخش بنیادین که آماج دل نهان است بدستاوز تیناب دیگری در همان شب نشان داده می شود. بر این پایه، خوابگزاری بایسته و درست با اندریافت پیوستگی نمایش، شوندهای پیدایش پیکره ها [تصاویر] و دورنماهای ناسازگار [متناقض] با یکدیگر و رویارویی سازه های [عوامل] جابجا کننده و گزینش جانشین با هشیاری بسیار، شدنی می باشد.

نماد تیناب ها

[سمبول رویاها]

یک (Symbol) نماد، نشانه رازآمیز یا ژاوش [تلخیص]، جانشین نمایش هسته ای [اصلی] تیناب خواهد بود، که بهر روی با سازه هسته ای درونی و دل نمان که خواهان خونمایی و آشکار شدن باشد همانندی دارد.

نمادهای تیناب همانند نشانه های رایشگری [ریاضی] هستند مانند: $a-b-c-x-y$ هر نماد تیناب چکیده ای از یک اندیشه هسته ای دل نمان است و همین نمادها و نشانه ها خوابگزار را بسوی آرمان تیناب راهبری می کند.

برای نمونه مشتی خاک از زمین زادگاه یک رانده شده از زادبوم، نماد کشوری است که از آنجا رانده شده است.

روانکاوان شمار بسیاری از نمادهای «دورنمایه رویه ای» تیناب را دسته بندی کرده - اند که از آنها برای خوابگزاری بیماران خود بهره می برند.

گزینش نماد یکی از نوآوری های دل نمان برای فریب دادن کارگزار اوزوارش تیناب است.

اینک چند نمونه از نمادها [سمبول ها]:

* نیرومندی و توانمندی پدر در خانه بگونه ی: شاه، شاهین؛ گاونر، فرمانده.

* نیرومندی و توانمندی مادر بگونه ی: شهبانو، فرنشین، فرمانده.

* تار تارتنگ، نماد کابوک [ققس] و جای تنگ.

* روانی [جریان] آب نماد چشم به جهان گشودن، رهنوردی یا مرگ است.

به باور فروید یک گرایش دل نمان که بگونه نماد در تیناب پدیدار می شود نمودار اندیشه ای ویژه است. ولی همیشه یک نماد در بردارنده یک دریافته [مفهوم] ویژه نیست.

برای نمونه:

کرجی گاهی نماد گهواره، گاهی نشانه بیخانمانی و یا نشان خود کرجی تواند بود.

براین پایه بهره بری از نمادهای تیناب برای خوابگزاری آن ساده نیست و بایسته بسی

پرنگری است.

افزون برآن یک نماد هرگز به تنهایی گشاینده خوابگزاری تیناب نمی باشد، ونکه روش نمادین [سمبولیک] بهره شوند برای گردآوردن اندیشه های سازنده تیناب یاری دهنده خواهد بود.

بهمین شوند فروید می گوید، بایاست که همه ی نشانه ها و نمودها در تیناب درنگر گرفته شود.

این جداسازی و واکاوی که بگونه ای چکیده از تیناب آورده شد، برای باز نمود و نشان دادن پیوندهای بسیار پیچیده و ژرف میان دل نهان و (من) بسنده است. از این رو از نگرش همادی [کلی] تیناب یک کنش پستایشی [تدارکی] و زمینه سازی می - باشد. کنشی که اندیشه ها و نهاده های [موضوع] تیناب را فشرده، جابجا و چکیده می نمایاند.

همزمان این زمینه سازی دربرگیرنده سازش میان هماد اندیشه هایی است که هنگام رهیافت [بروز] تیناب در ویر [ذهن] خواب بیننده هستی دارد. ولی این سازش ماتکان بنیادین تیناب را بگونه گنگ نشان می دهد. ساده تر می توان گفت : « تیناب کنشی است برای پستایش، آمان ، چاپ و نمایش اندیشه های پنهانی آدمی».

هرآینه بایاست در نگر داشت که آرزوهای روزانه آدمی نیز در تیناب شب کم و بیش خود را می نمایاند. گاهی این خودنمایی ها درست ناهمسو با آرزو نمایان می شود، بدین - مانک که یک واپایش [کنترل] و اوزوارش [سانسور] گرایش روز را با یک گرایش دیرین و ناسازگار با آنچه خواب بیننده خواهان بوده است جایگزین می نماید.

تیناب با گذاشتن رخیوش [ماسک] هماد درونمایه گذشته تیناب را گنگ و ناشناس می - نمایاند بهمین شوند خوابگزاری درست و موشکافانه دشوار می گردد.

تیناب و درمان بیمار

[رویا و معالجه بیمار]

پیش از اینکه به این ورشیم پایان دهیم، چند یادآوری در پیوند با دانش تیناب بایاست.

نخست اینکه روانکاو می تواند با پرنگری و موشکافی بسیار از تیناب برای درمان بیماران خود بهره مند شود، زیرا بیشتر تیناب ها وابستگی بسیار ژرف با « دل نهان» دارد.

همین دستمایه بسیار با ارزش و استواری برای بازشناخت بهم ریختگی های دل نهان بیمار توأهد بود. زیرا روانکاو می تواند به کشمکش های درونی و آسیب های روانی و اندیشه ها و یادبودهای سرکوفته بیمار راهبر شود. مهند تر اینکه هنگام درمان دگرگونی هایی در تیناب های بیمار پیش می آید که نشانه های خوبی برای اندریافت کشمکش های درونی و سبک و سنگین شدن سرکوفته ها در دل نهان (ناخودآگاه) بیمار می باشند.

افزون بر آن چون آماج بیشتر تیناب ها نمایاندن یادبودهای سرکوفته گذشته است که با همخوانی یادبودها [تداعی معانی] به بینش خودآگاه راه می یابد تا دربرآیند کنش پالایش خودبخود انجام گیرد. براین پایه پرنگری ویژه به تیناب های بیمار از مهندی بسیار برخوردار است.

تیناب و ویژگی های روانی مردم

[رویا و روحیات بشر]

مهندی بنیادین تیناب و ارزش دانشیک آن بیشتر از مهندی درمانی آن است. زیرا با اندریافت درست ریشه بنیادین [اصلی] تیناب شایمند است [امکان دارد] که آدمی به رازهای دل - نهان و ناخودآگاه خود پی ببرد و براین درون تاریک و ناشناخته آدمی پرتوی افکنده شود و آشنایی بر روان بدست آید.

فروید دراین زمینه می گوید: اگر تیناب ها بر پایه نشانه ها و نمادهای درونی استوار هستند و چنانچه واکاوی و همانندی تیناب ها چنین کاری را استوانند [اثبات کند] بدین مانک که روشن شود که روزه ای از درون روان آدمی می باشند، و اگراندیشه ها و یادبودهای سرکوفته و پیدایی سرشت ها و جابجا شدن و گزینش جانشین ودگرگونی های روانی و سازش های دل نهان و بینش آگاه و دیگر سازه های روانی وابسته به منش برونی و دورنی آدمی باشد؛ چنانکه درآزمایش ها و پژوهش های روانپزشکان تا کنون استوان شده است [ثابت شده است]؛ براین پایه خوابگزاری و سفرنگ [تفسیر] تیناب و پژوهش در دل نهان تنها یک روش سودمند برای درمان بیماری های روانی نخواهد بود، ونکه پایه ومایه دانش نوینی است که آدمی روان و ناخودآگاه خود را بشناسد واز رازها، نهفتگی ها ونمادها پرده بر - دارد و بدینگونه برآیندهای سودمند این پژوهش ها شناخت و آشنایی هر چه بیشتر مردم با روان و درون خویش می باشد.

میان کوده ی پژوهش های بنیادین فروید برپایه «دانش تیناب ها» نوشتاری از او با نام « روان و بستگی اش با دل نهان » که درسال 1905 چاپخش شده است نام می بریم که خودنمایی ها، نمادها و نشانه های تیناب را در روان و دل نهان جستجو می نماید.

در این نوشتار فروید می نویسد:

« اگر از نگرش همگانی هنگ های [اعتبارات] روانی درخورپرنگری [اعتنا] نمی باشند از نگرش کاربرد در دانش روانشناسی و روانکاوی درخور و شایسته پرنگری است. »

هنگامی که اندیشه ای خوشایند و یا سودمند ناگهان بما فرتاب [الهام] می شود؛ آیا نباید ان را برآمده از دل نهان بدانیم؟

افزون برآن، فروید سهش خوشایندی را که دو کس از شنیدن یک داستان و یا گفتار می - سهند هماهنگی دو « دل نهان» می داند و می گوید: هنگامیکه چند کس با شنیدن یک گفتار می خندند، براستی چگونه اندریافت هنبازی از آن دست می دهد که با هم می خندند؟

سپس می افزاید که برآستی ما از چگونگی بستگی یک واژه و یا یک اندیشه با روان هیچگونه آگاهی نداریم و اندریافت پرسمان‌ها و جستارها را سرسری برداشت می‌کنیم. براین پایه بایستی پذیرفت که مایه اندریافت [درک] داده‌ها در روان هستی دارد.

از سوی دیگر خوابگزاری و سفرنگ [تفسیر] ژرف تیناب باباریک بینی و موشکافی زمینه پهناور و راه گسترده‌ای در زندگانی پندارینه [خیالی] ما نشان خواهد داد. آیا برآستی اینهمه گوناگونی و گستردگی که در انگارش‌های [تصورات] ما دیده می‌شود از کجا برمی‌آید؟

سپس می افزاید: اندیشه‌های نوین و آفرینندگی یک نویسنده داستان (داستانی که زاییده پندار و انگارش نویسنده است) تیناب‌هایی هستند که نویسنده در بیداری می‌بیند بدین مانک که همانند نمایش‌هایی می‌باشند که آدمی هنگام خواب و بگونه تیناب می‌بیند. این انگارش‌ها از همان آبشخور، آبشخور دل نهان سرچشمه می‌گیرند. چه ناهمگونی میان اندیشه‌ها و انگارش‌ها و پیدایش آرزوها و خودنمایی نمایش‌ها میان آنچه آدمی هنگام خواب می‌بیند و یا به هنگام بیداری بهم می‌بافد و می‌نویسد می‌توان یافت؟

پس همان روشی که ناخودآگاه برای نمایش تیناب بکار می‌بندد، همان روش را نیز برای خودنمایی اندیشه‌های یک نویسنده داستان هنگام بیداری بکار می‌گیرد؟
«نمایش دل نهان در هر دو چگونگی یکی است.»

بخش چهارم

دل نهان و زندگی روانی

[ضمیر باطن و حیات روانی]

کوشش ما در ورشیم های گذشته دربرگیرنده ویمند[توصیف] یافته های [کشفیات] بنیادین فروید برپایه بودش[وجود] کشمکش های روانی، مهندی وکارایی گرایش های لیبیدو، پیوستگی میان نشانه های بیماری ها و واکنش های درونی از یک سو و سرکوفتگی و دل نهان از سوی دیگر بوده است.

ولی هنوز برای باز نمود ژرف دل نهان که آرمان هسته ای این نیبگ است (به چم سفرنگ [توصیف] جایگاه دل نهان از نگرش روانکاوی) بازه بسیار داریم و پرسمان های نهفته و گنگ فراوانی بایستی روشن شود.

برای نمونه بایسته است روشن شود:

1- گرایش های انجام نشده و یادبودهای مردم تندرست با چه چگونگی به دل نهان واسپرده شده است، آیا سرکوفته می باشند و یا سرکوفته نمی باشد؟

2- ساختمان هسته ای و فرآورده های سرکوفته ها از چیست؟

3- آیا فرآورده ها پیرو « بینش آگاه» هستند؟ و یا پیرو « دل نهان» [ناخودآگاه]؟

اگر تا کنون فرانمودی [توضیحی] برای نمونه های نامبرده بالا داده نشده است، شوند آن اینست که پژوهش های نخستین فروید دربرگیرنده شناسایی منش، نهاد و نشانه های بیماری - های روانی مانند ناکامی ها و اندوه و رنج بوده است.

در آغاز فروید برای « دل نهان» نگرش ویژه ای داشت بدین مانک که آن را نه در - بردارنده چونی گیتایی می دانست و نه در بردارنده چونی مینوی [روحانی]. ولی اینک می - بینیم که « مایه آنرا در درون باشندده [موجود] می داند» و به آن چونی روانی و مینوی می - دهد.

آیا نگرش و باور فروید درپی سال ها پژوهش دگرگون شده است و از باور نخستین دل برگاشته است؟

باز نمود این پرسش در بخش های سپسین روشن خواهد شد.

این ورشیم دربردارنده گزارش نگرش، اندیشه و دیدگاه های فروید در پیوند با سازمان زندگانی روانی آدمی می باشد که بر پایه پژوهش های ژرف و فرگشت شده او پایه ریزی شده است.

پرمانه های نخستین فروید از دل نهان

[مفاهیم نخستین فروید از ضمیر باطن]

فروید پس از پژوهش های آغازین خود، توانایی و کارایی ویژه **دل نهان** (ناخودآگاه) را بر (بینش آگاه = خودآگاه) دریافت؛ ولی **ناخودآگاه** را برآمده از یک هنایش گیتایی [مادی] و رازآمیز تن آدمی می دانست، و آنچه که فرزندان مینوی [روحانی] آلمانی برای باز نمود «دل نهان» نوشته بودند فروید آن هارا وابسته به بینش آگاه می شمرد و هنایش «دل نهان» را تنها در سرکوفتگی می دانست.
«جونز» روانشناس چکیده نگرش فروید را در ان زمان چنین نوشته است:

«دل نهان» شناساننده بخشی از روان است که پدیده های آن در چگونگی سرکوفتگی هستند.»

دل نهان و بینش نزدیک

[ضمیر باطن و شعور نزدیک]

فروید افزون بر نشانه های **دل نهان** فرآورده های دیگری را نیز که به «بینش آگاه» وابستگی ندارند ولی به آسانی در دسترش آن توانند بود می شناساند و آنها را نزدیک به بینش آگاه می داند و (Préconscient) می نامد. (1)

(1) در فارسی آن را «بینش نزدیک» نامیده ایم.

ویمند بیشتر اینست که نشانه‌ها و نمادهای گوناگون اندیشه، انگارش و یادبود را می‌توان به سادگی از بینش آگاه دور کرد و بار دیگر به ویرو یاده [حافظه] بازگرداند. برای نمونه، به یک **اندیشه ویژه** پرنگر می‌شویم [توجه می‌کنیم] و یا چشم اندازی را در ویر خود جان می‌بخشیم ولی در یک چشم بهم زدن چنانچه یازش [اراده] کنیم آن اندیشه و آن چشم انداز را می‌توانیم از ویر خود بزدایم. (1)

و چنانچه بار دیگر خواستار باشیم می‌توانیم همان اندیشه یا همان چشم انداز را بیاد آوریم. از این رو در می‌یابیم که حالت [جاور] و چگونگی **بینش آگاه** به آسانی دست یافتنی است و می‌توان آن را دگرگون کرد.

بدینگونه می‌توان به آسانی دریافت که به شوند شایش دستیابی، ستردن یادبودها یا انگارش‌ها و جزآن، بینش آگاه نمی‌تواند پهنه‌ی روانی آدمی را زیر هنایش خود بگیرد و آن را بپوشاند. ولی پاره‌ای از اندیشه‌ها، پندارینه‌ها، و یادبودها ناساز با این چگونگی گاه زیر هنایش «ناخودآگاه» هستند و گاه در دسترس «بینش آگاه»، و یا به گفته فروید:

«فرآورده‌هایی که شایستگی و اسپاری [تحویل] به بینش آگاه را دارند (باشتاب از اوزوارش [سانسور] می‌گذرند) و نزدیک بینش آگاه جای می‌گیرند.»

بینش نزدیک باژگون «ناخودآگاه = دل نهان» که مگر در خواب ساختگی و یا در روانکاوی دسترسی به آن شدنی نمی‌باشد. شایمند است که در دسترس بینش آگاه هم جای گیرد. از همین روی بینش نزدیک نامیده شده است.

به سخن دیگر فرآورده‌های روانی که به شوند درونی بودن پاره‌ای از **دل نهان** و به شوند شایش دسترسی پاره‌ای از **بینش آگاه** باشند «بینش نزدیک» خوانده می‌شوند.

(1) بیماری (اندیشه‌های سمج = *Idées Fixes*) آنست که مبتلا به آن نمی‌تواند از فکری که بر او مسلط شده رهایی یابد. درحالیکه هنگام برخورداری از تندرستی روان دور کردن افکار و انصراف خاطر کار بسیار آسان و ساده‌ای است.

دل نهان و گرایش ها

[ضمیر باطن و تمایلات]

واژاک [اصطلاح] گرایش های دل نهان یا گرایش های سرکوفته که اینهمه از سوی فروید بازگفت [تکرار] شده است چه پرمانه [مفهوم] و آرشی [معنی] دارد؟
- آیا این گرایش ها خود برانگیزاننده های **دل نهان** هستند؟
- آیا با **بینش نزدیک** در پیوند هستند و یا با **دل نهان**؟

فروید در این باره می نویسد: رویارویی [مقابله] میان « خودآگاه و ناخودآگاه» و یا «دل نهان و بینش آگاه» اندریافت گرایش ها را پیچیده و گنگ کرده است.

هنگامی که یک روانشناس واژاک «گرایش» را بکار می برد، آرمانش بدرستی پرمانه ساده آن است تا راستینگی [واقعیت] آن و سپس در جستار (Métapsychologie) (متاپسیکولوژی) گرایش دل نهان را گرایشی که نمادهای روانی آن به دل نهان وابستگی دارد و شایمند است به ریخت های گوناگون ، اندیشه، یادبود و یا کنش باشد و براین پایه از بینش نزدیک و بینش نهان ما تنها نمودهایی از گرایش های آنرامی سهیم و می شناسیم ولی راستینگی [حقیقت] ویژه ای را به ما نمی نمایاند.

سپس فروید چنین می گوید:

چنانچه یک گرایش نتواند بگونه ی انگارش تنکردیک [جسمانی] ، سهش یا اندیشه نمایان شود، سرکوفته نامیده می شود، و خود این انگارش ها، سهش ها و اندیشه ها از «دل نهان» سرچشمه می گیرند.

اوزوارش

[سانسور]

نشانه های سرکوفتگی بگونه ی دیگری هم نمایان می شوند و آن کنش « اوزوارش » است که نمونه روشن آن را در اوزوارش تیناب گزارش کردیم.

سرشت ژادین [غریزه جنسی] به ویژه گونه ی کودکانه آنها که زیرکارایی ورن جویی [ذلت جویی] هستند همواره گرایش خودنمایی و کنشگری دارند ولی به آهستگی زیر هنایش سازه های پیرامونی خانواده و هازمان [اجتماع] و بازدارندگان [ممنوعیت ها]؛ سرشت و منش با آیین های کرداری و فرخویی [اخلاقی] هازمان هماهنگ می گردد. از این رو این گرایش ها با واکنش پدافندی [دفاعی] و پایداری سرکوفته می شوند.

اینگونه اوزوارش [سانسور] که جوان را به شوند کشمکش های زمان کودکی زیر فشار می گذارد، چنانچه راهنمایی شود با پدید آوردن میانه روی او را بسوی یک منش خوب و درخور و هماهنگ با آیین های هازمانی راهبری می نماید، ولی لغزش و کژروی مایه پیدایش «روان نژندی» (پریشانی روانی) (Névroses) خواهد شد.

ولی آیا اوزوارش از کنشگری های **بینش آگاه** است و یا **بینش ناخودآگاه**؟
فروید تا سال 1920 اوزوارش را میان دو بینش پنهان و نزدیک جای می داده است و چنین نمونه آورده است:

دستگاه روانی آدمی را همانند به سرسرای بزرگی که گرایش ها در آن در هم فشرده و انباشته شده اند می داند. در کنار این سرسرا تالاری است که جایگاه زیست **بینش آگاه** است، میان سرسرا و تالار **کارگزار اوزوارش** نهبانی می کند که تنها با گذرگرایش هایی که می پسندد از سرسرا به تالار پروانه گذر می دهد.
دیگر گرایش ها که از نگرش کارگزار پسندیده و شایسته نباشد سرکوفته می شود.

براین پایه گرایش هایی که در سرسرا هستند در بینش نزدیک جای دارند، آنها که از اوزوارش پروانه گذرمی گیرند در دسترس بینش آگاه خواهند بود و آنها یی که پروانه گذر نمی گیرند به دل نمان سپرده خواهند شد و سرکوفته می شوند.

با این فرانمود [توضیح] اوزوارش بخشی از **بینش آگاه** و یا پیرو آن نیست. افزون بر آن ایستادگی و پایداری اوزوارش بی یاری یاریگر برونی شدنی نمی باشد.
از این رو فروید از چگونگی [حالت] سومی از **دل نمان** نام می برد که سرکوفته شده نیست و نکه سرکوب کننده است.

فروید و بازنگری پرمانه های نخستینش

[فروید و اصلاح نظر در مفاهیم نخستینش]

پس از سال 1923 فروید در برخی پرمانه های [مفاهیم] بنیادین نگرش های خویش را بازنگری نموده و برای برخی دیگر ویمند [توصیف] بیشتری می دهد.

پیشرفت های ویژه در روش واکاوی و پژوهش ژرف سازه های پریشانی روانی ؛ فروید را (بازگون آنچه که پیشتر می اندیشیده) به این برآیند رسانید که :
آیا کشش های سرکوب کننده اندیشه ها و یادبودها شاخه ای از کنشگری های بینش آگاه هستند یا برآیند انگیزه های سرشتی و درونی وابسته به بیماریهای روانی؟

سپس با بررسی کنشگریهای راستین منش [شخصیت] (من) می گوید:
آیا این گرایش های روانی از بنیاد برآمده از کارسازان نستوه و استوار [مقاوم] نیستند، که همچنانکه مایه توانایی های سرشتی می باشند، در زمان درخور و بایا نیز نیروی توانای اوزوارش را پدید می آورند؟

براین پایه یک نمای نوین گنگ و رازآمیز زیر « برنام » « گوهر روان » در اندیشه و نگرش فروید می روید.
ولی همین اندریافت و پرمانه «گوهر روان» نیز نمی تواند دریافته ای [مفهومی] جدا از **دل نهان** داشته باشد.

هراس و سرآسیمگی

[هراس و اضطراب]

فریود نگرش خود را در باره هراس و سرآسیمگی روان بارها دگرگون کرده است. نخست آن را زاینده بیماری روانی «**روان نژندی**» (Névroses) می‌داند. سپس آن را سرآسیمگی هیستریک یا بداندیشی [وسوسه‌ای] می‌پندارد. (به چم، بیماری‌های همانند به هیستری).

ولی این پرسش پیش می‌آید که سرکوفتگی با سرآسیمگی چه پیوندی دارد؟ و این سهش شگفت و دردناک چگونه پدید می‌آید؟ او در سال 1926 سرچشمه‌ی سرآسیمگی را ترس از (من) می‌داند به چم، ترس از منش بینش آگاه و از یک واکنش گریز از (من) نام می‌برد. بدین مانک که (من) خود را در برابر یک سیج درونی می‌سهد و خواهان گریز از خود است.

از آنجا جداسازی دو گونه چگونگی سرآسیمگی و هراس از سازه‌های [عوامل] برونی؛ مانند برخورد با یک جانور ترسناک و هراس روانی و درونی آشکار می‌شود. ولی این سرآسیمگی درونی پیرو کنش‌های سخت سرشتی هستند. پس کارسازهای زاینده سرآسیمگی دو گونه اند:

- 1- کارسازان برونی مانند ترس از بیماری، گرسنگی، جنگ، پیشامد سیجناک و مرگ.
- 2- کارسازان درونی در برگیرنده کمبود پایداری و تازش سخت گرایش‌های سرشتی.

آزمایش واکاوی سرآسیمگی فریود را به دو برآیند مهند راهبر است.

نخست اینکه آدمی نه تنها برپایه سرشت‌ها، ونکه به شوند فزونی و سختی کنش اوزوارش درونی نگران می‌شود، بدین مانک که (من) خود را در برابر چگونگی‌های خشن و سختی کنش خواهش‌های ناپاک و ناروای روان، ناتوان می‌یابد. این چگونگی را فریود (Sur moi) به چم «زبرمن» می‌نامد.

لادبر این کژروی یا لغزش لیبدو به تنهایی زاینده سرآسیمگی نیست، زیرا چیزی که بر بینش آگاه روشن باشد هنایش بسیار نداشته و در بردارنده پادافره نمی‌باشد. در این باره فریود می‌نویسد:

«سرآسیمگی بیشتر پیامد بودش و کارایی (زبرمن) و واکنش (من) در برابر آن است تا هنایش لیبدو».

برآیند چنین می‌شود؛ یادبود سرکوفته زاینده آسیمه سری [اضطراب] نیست ونکه این آسیمه سری است که یادبود را سرکوفته می‌سازد.

دوم اینکه «**زبرمن**» به شوند تازش انگیزهای درونی در برابر (من) جای می - گیرد. بر این پایه سراسیمگی نشانه ی گونه ای هشدار در برابر یک سیج روانی است. که این سیج روانی بدست آورد کشمکش های درون و پیامد ناتوانی (من) در برابر سامانه پایداری و پدافند درونی پدید می آید تا از انگیزگان گمراه کننده لیبیدو و دیگر سازه های تازنده درونی پیشگیری نماید.

روش های پدافندی

[روش های دفاعی]

فریود پژوهش های بسیار در روش های پدافندی (من) دارد بجمی [یعنی] (من) در برابر کشمکش های بسیار سخت زایای بیماری های روانی تا آنجا که شایمند [امکان] باشد پدافند می کند؛ و از سویی سرکوفتگی خود روش ویژه ی دیگری برای پدافند است. برآیند این می شود که تازش اندیشه ها، فرآوری واکنش ها، جهش سesh ها، جابجا شدن و تاژاندن [تلطیف] و فرایازگی [تسعید] روش هایی هستند که با سرکوبی (من) همچون جنگ ابزار در برابر نمودهای [مظاهر] روانی سرشت ها [غرایز] می باشد. توانایی و زور این درگیری و رویارویی نه تنها پیرو و تاراس [تابع] کمابیشی توانایی و ناتوانی سرشت ها و یا تند و سختی و یا سستی کنش (زبرمن) است، ونکه همچنین تاراس زور و سستی چگونگی های درونی خود (من) می باشد. شوند این پیشامد ها شدنی است که ترس از (زبرمن) یا ترس از کارسازان [عوامل] زندگی و پیرامون برونی و یا ترس از توانایی و زور انگیزگان [محرکهای] درونی و مانند آن باشند.

در کودکان که هنوز منش (زبرمن) آنان سازمان داده نشده است کشمکش ها و پیدایش گره های روانی [عقدہ ها] را به آسانی می توان دریافت و بهرروی پدافند و پایداری در کودک نیز به هر راهکار واکنش خود را نشان می دهد.

نهاد ، من ، زبرمن

این سه واژگ از نگرش فروید چم ویژه ای دارند. بدینگونه:
1- نهاد (یا خود) از هنگرد [مجموعه] سرشت های نخستین زندگی آدمی و همداد[کل] پدیده های سرکوب شده از سازه های [عوامل] تازنده درون و یا سازه های لیبیدوهستی یافته است.
(1)

2- (من) نخست در بردارنده دستگاه بینش آگاه و برونی است، که می تواند کارهای بخواست [ارادی] خود را دریابد و مهار کند [کنترل کند].
ولی همچنان تهی و دور از فرآورده های «دل نهان» نیست و در این چگونگی هسته - ی واکنش های پدافندی [دفاعی] در رویارویی با نهاد خواهد بود و تا اندازه ای در برابر تازش کنش های ناخواسته [غیرارادی] و روان (دل نهان) ایستادگی می کند.
براین پایه ساختمان و خویشکاری [وظیفه] (من) چند سویه، چند چگونگی و چونی و یا چند سودبخشی [خاصیتی] است.

3- زبرمن، دربرگیرنده بنیاد و منش رفتاری کودک است که پرورش و روش پرهیختن [تربیت کردن] پرمار [پدر و مادر] و خانواده در چگونگی و چند و چونی آن هنایش بسزایی دارد و به سخن دیگر (زبرمن) ریگبر «گره ادیپ» و نشانگر ایستادگی خانواده در برابر کودک و بدینسان جانشین فرمانروایی پرمار است، بدین مانک که سرشت دومین [طبیعت ثانوی] بجای «پرمار» کارگزار پاسداری و هشدار به کنشگری ها در زمان برنایش است و این منش سازنده چگونگی ای است که همچون نیروی سوم (من) را وادار به پیروی و فرمانبری از خود می کند.

فروید در پژوهش های روانکاوی خود به این برآیند می رسد «زبرمن ، ناخودآگاه» است.

(1) دراین قسمت احتیاجی به انتقاد از این مسامحه که فروید غرایز حیاتی و مماتی انسان را جنبه جسمانی می دهد نداریم، زیرا او تحت تاثیر مطالعات بیولوژیکی خود بوده و توجه خاصی به انفعالات ضمیر باطن و روح نداشته است.

نویسنده (ژان کلود فی یو)

ترازمندی روانی

[تعادل روحی]

این بخش ویمند [توضیح] انگاره [فرضیه] روانکاوی و زندگانی روانی آدمی است که نه تنها نابسامانی های روانی را روایش [توجه] می کند و نکته ویژگی های رفتاری و سرشتی و کارسازان [عوامل] راهنمایی کننده مردم بهنجار را نیز نشان می دهد. تندرستی و ترازمندی روانی هنگامی است که هیچگونه کوشش و کشمکش درونی و نشانه های بیماری روانی دیده نشود. و این چگونگی تنها و به ویژه نشانه ی بودش یک (زبرمن) بسیار توانا برای سرکوبی یادبودها و سرشت ها نیست و نکته درجاءور تندرستی آزمایش های واکاوی [تحلیلی] نشان می دهد که جایگیری و استواری گره ها [عقد ها] در چگونگی ترازمندی [تعادل] هستند.

بیشا تیناب ها نیز کمتر در چگونگی جوش و خروش می باشند. بخش مهند زندگانی هر کسی پیروان دوخته آروین های زمان کودکی و بازتاب دل نهان است و ریشه بیماری های روانی هنگامی نیرو می گیرد که (من) از ترس نهاد یا از ترس (زبرمن) ناچار به پدافند [دفاع] بوده باشد.

براین پایه ترازمندی روان نخست پیرو رفتار و روش بسیار تاژ [ظریف] و ژرف (من) است، به سامه اینکه بتواند انگیزگان زمان گذشته خود را برتابد و همزمان بتواند با کار - سازان برونی و دشواری های زندگی و همچنین باکنش های سخت زبرمن روبه روشود. بدینگونه است که گونه ای آرامش و خشنودی در آدمی پدید می آید، که مایه بنیادین آرامش و ترازمندی روانی است.

به سخن روشن تر کسی که بتواند همزمان خواست های (نهاد) و واپایش (زبرمن) و باشاهای [حقایق] زندگانی هازمانی و خویشیک [خصوصی] همه را با هم هماهنگ کند به شادکامی و تندرستی روانی دست یافته است.

فروید به ویژه برای بدست آوردن ترازمندی روان و فرگشت آدمی با پافشاری مهندی تاژاندن [تلطیف] و فرایزش [تصعید] (Sublimation) (1) به چم : از نیروی مهرآمیز و گرایش های نیرومند سرشت ها برای آرمان های هازمانی و بزرگ بهره مند شدن) را گوشزد می نماید.

.....
(! خلاصه تصعید این است که شخص با وجود داشتن انرژی لیبیدو و فعالیت جنسی از هوی و هوس و شهوت رانی تا حد امکان خودداری می کند و بجای تسلیم شدن بتمایلات این منبع انرژی فوق العاده نیروی بدست آمده از آنرا به سوی هدف های عالی هنری و اجماعی بکار ببرد. با مطالعه دقیق سرگذشت مردان بزرگ جهان مفهوم تصعید و تلطیف این انرژی بهتر استنباط می شود. اصولاً تصعید بمعنی تبدیل ناگهانی جسمی به جسند دیگر است بدون اینکه حالت واسط را طی کند. مثلاً هر جسم جامدی در اثر حرارت ابتدا مایع و بعد با ادامه حرارت بخار می شود ولیکن جیوه و کاغذ بدون اینکه مایع شوند بخار می گردند که می گویند تصعید شده است.

فرآورده های دل نهان و بینش آگاه

[فرآورده های ضمیر باطن و شعور آگاه]

اینک ببینیم که برآستی « دل نهان » را چگونه بایستی ویمند [توصیف] کرد ؟

چنانکه دیدیم فروید نخست دل نهان را دربردارنده هنگرد [مجموعه] کارسازان سرکوفته ویری [ذهنی] و آنها را مانند « بینش نزدیک » بازتاب برانگیزندگان روانی می دانست. هر آینه چنین ویمندی برای دل نهان بسیار نارسا می باشد.

پس از آن چنانکه نمارش شد، فروید پژوهش هایش روی « دل نهان » ژرفتر شده و جستار (métapsychologie) (فراتراز روانشناسی) را پیش می کشد، و در آنجا دل نهان را یک چگونگی روانی می داند. پس از آن یادبودها و کارسازان سرکوب کننده و دستورات (زبرمن) را نیز زیر فرمان دل نهان می داند و می گوید:

بینش به چم همادی، چه آگاه (فرجاد = وجدان) و چه ناآگاه (دل نهان) از چگونگی و چند و چونی روان است.

پدیده های بسیار گوناگون ویری ما ناشی از دل نهان است و خود دل نهان خاستگاه و ریشه گیتایی ندارد، ونکه چونی و چگونگی است.

از سوی دیگر فروید پدیده های دل نهان را بیکران نمی داند و سپس می افزاید : افزون از (نهاد) که پاره ای از ناخودآگاه است بخشی از (من) (چگونگی ای که وابسته به روش های پدافندی است) و همچنین زبرمن هم از پدیده های ناخودآگاه هستند.

براین پایه ما در برابر سه چگونگی [حالت] از ناخودآگاه هستیم و با بهره گیری از ویمندی [توضیحی] که در نوشتار (سرآغاز روانکاوی دل نهان) نوشته است در می یابیم که برداشت فروید از دل نهان در سال های نخستین پژوهش های وی با سالهای پیش از پایان زندگانی ناهمگونی بسیار مهندی داشته است. چنانکه در ورشیم آروین های ویرایشی بر (بینش آگاه و نهان) پس از این فرامود که:

« نشانه های کنش های روانی همیشه در بردارنده دو سویه آگاه و ناآگاه هستند ».

می افزاید: با اینکه هرچه سرکوب شده باشد بخشی از دل نهان است ولی چگونگی هایی هم از دل نهان دیده می شوند که سرکوفته نمی باشند. و از آنجا بودش یک چگونگی سوم دل – نهان را که سرکوفته نمی باشد بایا می داند و سپس می نویسد:

« دل نهان یک ویمند و پرماته درست و روشن ندارد ».

با اینکه فروید دل نهان را گیتایی ندانسته و آنرا چونی و چگونگی هامتیده است و با درنگر داشتن گوناگونی و بسیاری چگونگی های روانی و ویری آن ؛ فروید فرآورده های دل نهان بنیادین را با سرکوفتگی برابرسنجی کرده است ولی همزمان به پرماته [مفهوم] روانی و مینوی آن نیز باورمند و پایبند [وفادار] بوده است.

در پیوند با سرکوفتگی و دل نهان می نویسد:
« هر چه که سرکوفته شود نمونه چونی دل نهان است».
و در پایان نوشتار خود درباره کارسازان [عوامل] سرکوفته (نهاد)، پرنگری و پایبندی او را به ریشه سرکوفتگی نشان می دهد. (بدرستی نام بنیادین دل نهان ویژگی نهاد سرکوبی شده است).
ولی نباید فراموش کرد که فروید با نرمش ویژه ای برای ویمنند [توصیف] «جان» [روح] از واژاک « دل نهان = ناخودآگاه» بهره برده است.

درمان واکاویک

[درمان تحلیلی]

نخست درمان

ورشیم ویژه پژوهش های فروید روی **دل نهان** را با فرانمودی [توضیحی] از درمان شناسی واکاویک [تحلیلی] او پایان می دهیم.

نخست این یادآوری بایاست که از پایه [اصولا] آماج پژوهش ها، بررسی ها و کاوش های روانی فروید برای درمان بیماری بوده است. و چنانکه دریافتیم در بخش پایانی پژوهش ها وابسته به بیماری های « روان نژندی» [نورز] نمارش [اشاره] به فرودش [هیوط] پدیده های زمان کودکی بیثا [حتی] پیش از آن نموده است، و نیز باز نمودیم که نبود ترازمندی روانی پیامد سستی (من) در برابر سرکوفته ها و نهاد یا از بنیاد رویارویی با خودنمایی های [تظاهرات] درون خویش است.

سستی (من) خود پیامد چندین کارساز [عامل] است. مانند کارسازان مادرزادی، توانایی (زبرمن) و یا کنش های نهاد برای رهیافت و کشمکش و کنش های پدافندی سرکوفته ها. افزون بر آن پدید آمدن بیماری روانی برآمده از تازش پنهانی سرکوفته های دل نهان می - باشد، چنانکه درسازش، هماهنگی و پدافندی بسنده و درست جاور [حالت] بهنجار آدمی برجای می ماند و پایدار است.

چکیده نگرش فروید در درمان این است که چون (من) بدستاویر کشمکش درونی سست و ناتوان می شود بایاست که بهر راهکار نیرومند شود.
براین پایه بایستی به از میان بردن کرانمندی (من) و ناتوانسازی تاخت و تاز سرکوفته - ها پرداخت، بدین مانک که (من) را وادار کنند یادبودهای درونی را بیادآورد، بشناسد،

ارزشیابی نماید و با این روش (من) می تواند با (زبرمن) رویارویی نماید و از فزونی و سختی کنش (آن) بکاهد.

همچنین بایستی با رهیافت [بروز] و بازگشت نشانه های بیماری روانی بهرگونه که باشند ستیزید و نیز فرآورده های سرکوفته «بینش آگاه» بازنگری و ارزشیابی شود.

با این ویمند اندریافت نادرست کسانی که گشودن «گره ها» را برای درمان با آزاد گذاردن کنش های سرشت ها یکی دانسته اند روشن می شود. آشکار است که با اینگونه نگرش و لغزش به بیراهه می روند.

پیشتر بازنمودیم که کشمکش های روانی از یک خاستگاه بسیار دیرین سرچشمه می - گیرند. بر این پایه درمان بایستی بر پایه کژسویی گرایش های نادرست بیمار که آگاهانه انجام می شود پایه گذاری گردد، و چون بیمار بزرگسال در گزینش روش های پدافندی مانند کودک انجام نمی دهد، با آفرینندگی و اندیشه بهتر می تواند اندیشه های کودکانه و ناشدنی را به اندیشه های خردمندانه و شدنی دگرگون نماید. انجام این روش شایمند [امکان پذیر] است.

از این رو پالایش روانی دربرگیرنده ی از میان بردن سستی و کنش پذیری بیمار و راهبری او به راه درست کنش های بخواست و آگاهانه و زندگانی بهنجار و با میانه روی خواهد بود.

ویچارش و هامتگان

[تعبیر و تفسیر]

روش درمان واکاویک [تحلیلی] کاریست که پیشرفت و دسترسی به آن نیازمند شکیبایی و پرنگری فراوان است. یکی از کارهای بنیادین این روش هامتگان و اندریافت نشانه های پیدایش [بروز] بیماری است که بایاست در روانکاوری از همه ی این ابزارها و توانایی ها بهره برداری شود.

برای نمونه ؛ همخوانی اندیشه ها، پرنگری به لغزش های روزانه، پرنگری به تیناب ها و خوابگزاری با ژرفنگری و روش رهنمودهای درونی و جزآن.

برخی روانکاوای را کاری آسان می انگارند و گمان می برند که کار روانکاو با روش «همخوانی یادبودها» [تداعی معانی] و شناخت گره های سرکوفته و بازنمود آن به بیماردرمان انجام می گیرد.

ولی درمان بدینگونه هرگز برآیند نیازین را دربر نخواهد داشت.

ونکه افزون بر آگاهی ها، آروین ها و پشتکار بسیار؛ بایستی درونمایه سرکوفته های دل نهان با ژرفنگری و ریزبینی بسیار شناخته شوند و پس از چنین برآیندی با بی گمانی به **بینش آگاه** بازگردانده شوند و بینش آگاه بودش سازه های سرکوفته را بشناسد. و پزشک با روش رَمش [تبدیل] که بایستی با موشکافی دنبال شود چگونگی روانی بیمار را بر سازه های تازنده درونی چیره گرداند و گرایش های سرکوفته بدستاویز روش درمان از چگونگی «ناآگاهی» به «آگاهی» درآمده و درپایان با ارزشیابی و شناخت بیهودگی بدور ریخته شوند.

براین پایه بسنده نیست که پزشک به بیمار بگوید «بیماری شما پیامد این و یا آن گونه گرایش هاست و» و گمان برد که بدینگونه بیمار درمان خواهد شد.

پایداری ها

[مقاومت ها]

روش جداسازی و واکاوی [تجزیه و تحلیل] بیماریهای روانی فراگیرنده [شامل] پیکار با پایداری نیز هست. زیرا پایداری اینگونه که پیداست روش پدافند (من) در برابر گرایشهای سرکوفته است و روانپزشک نبایستی با ایستادگی ها به روشنی بجنگد. ونکه بایاست که آنها را جداسازی نماید و با هشیاری و گام به گام از خواست و یازش بیمار یاری بگیرد و گرایش و اندیشه بیمار را برای توانمندی یازش [اراده] و خرد کردن پایداری ها بیدار و هشیار نماید.

از سوی دیگر باید دانست که سختی یا سستی پایداری ها با فزونی اندیشه های سرکوفته و یا با سختی و فزونی نیروی سرکوب کننده سازگاری دارد. و بسته به اینکه ایستادگی با کدامیک از سازه های نامبرده بستگی داشته باشد، درمان بر پایه روش واکاوی بر (نهاد) یا بر (من) پایه گذاری می شود؛ بدین مانک که اگر بیماری پیامد فزونی هنایش «زبرمن» باشد، (من) را در برابر او توانمند می کنند و چنانچه شورش و سرپیچی از سرشت ها باشد با آرام کردن کارایی سرشت ها، نهاد را آرامش می دهند.

جابجا کردن اندیشه ها و گزینش جانشین

[انتخاب بدل]

از میان بردن ایستادگی و پایداری به تنهایی نمی تواند بیمار را درمان نماید، زیرا گرایشهای سرکوفته آغازین و ریشه دار کودکی که کارساز [عامل] مهند بیماری هستند برجای می مانند. از این رو شناختن این گرایش ها و گزینش **جانشین** آن بایاست.

بدین مانک که گرایشهای نخستین کودکانه که روان بیمار را زیر هنایش خود دارند از چگونگی [حالت] سرکوفتگی برون روند و دربینش آگاه بیمار ارزشیابی شوند و پس از آن است که بهبودی بودن آن به بیمار روشن می شود.

در روش گزینش **جانشین** باید به گرایشهای سرکوفته، سهش و گرایشهای گذشته بار دیگر زندگی بخشید تا **بینش آگاه** از کودکانه بودن این گرایش ها آگاه شود. و چون گرایش های سرکوفته کودکی بدگونه «**های**» [مثبت] و دشمنانه یا با ایستادگی «**نای**» [منفی] سرکوبی می شوند جداسازی و شناخت گونه ی سرکوفتگی بایاست و در چگونگی «**های**» درمان آسان تر و زودتر انجام پذیر تواند بود.

در روش گزینش جانشین که نیاز به زمان بسیار دارد، بایستی بیمار را بیآگاهانند که سهش های او خواهانند او را به زمان کودکی برگردانند و چگونگی های کودکی او را نشان دهند. با این روش پس از بهبودی بیمار از چرایی بیماری خویش آگاه می شود و این آگاهی می تواند بازدارنده «**برگشت**» بیماری باشد.

کنش جابجایی گرایش ها باید با شکیبایی، اندک اندک و هم با نرمش و آرامش انجام گیرد تا گرایش ها و سهش های سخت و ناسازگار بیمار تازیده گردد [تلطیف شود] و روانکاو بایستی با پرنگری بسیار و نرمخویی روش درمان را پیگیر شود.

کسی نزد **فرینک** روانشناس اینگونه می گوید: از بیم ناتوانی رنج می برم و می افزاید که از مهر و دلباختگی او به همسرش با اینکه بسیار زیبا، باهوش و خواستنی است روز به روز کاسته می شود و در آرزوی همسری با دیگران است. هنگام پژوهش های روانکاو باز می نماید که از گرایش های «**سرشت ژادین**» [غریزه جنسی] تا پیش از ده سالگی آگاه نبوده و سپس می افزاید: دل استوارم که مادرم هرگز چنین کار زشتی را انجام نمی داده است.

فرینک روزی برای او فرامی نماید که کمبود مهر و دلباختگی او به همسرش رویه ای است و ریشه ندارد، در نهان از زنش بیزار نیست ولی در کودکی در باره مادر خود بسیار کنجکاو بوده است و این کنجکاو بییش از اندازه به سختی سرکوب شده و به هنایش آن اینک دچار گونه ای ترس و بازدارندگی [منوعیت] درونی گشته است.

بیمار گرچه چنین کنجاوی را نمی پذیرد ولی همین یادآوری به وی آرامش می دهد.

درپایام پژوهش ها، پایش و پرنگری، روزی بیمار می گوید درآغاز بیماری در خانه -

ای زندگی می کرده که پنجره هایش روبروی پنجره های خانه زن جوانی بوده که هر شب

بسیار دیر بخانه می آمده است و اینکه او هر شب چشم براه بازگشت آن زن بخانه اش بوده است و با نشان دادن خود از پنجره می کوشیده است که نگاه آن زن را بسوی خود بکشاند. همزمان به پزشک پیشین خود دشمنی و کینه می ورزیده و او را ناتوان به درمان و فریبکار می دانسته است. بیشا [حتی] یکبار نامه های پزشک خود را بازرسی نموده و روز دیگر او را همراه با یک زن دنبال کرده است. بهنگام خستوشدن [اقرارکردن] این یادبودها برای فرینک، بیمار دچار شرم و ترس بسیار بوده و با دست چهره خویش را می پوشاند.

سپس می خستوید که ترس کنونی او همانند بیم و ترسی است که از گوشمالی پرمار [والدین] داشته است.

پزشک یادبودهای نایی [منفی] و ناسازگار سرکوفته او را درهم فروریخت و با روایش [توجیه] و روشن کردن ریشه بیماری از آنچه که او را آزار می داد رهایی و بیمار بهبود یافت و درمان شد.

این یادبودها چگونه بوده اند؟ در پنجسالگی او با یک دختر بچه بازی می کرده است آنها در کار بازی اندام آمیزشی [آلت تناسلی] خود را بهم نشان میدهند؛ وی هنگامی که بادیدن اندام آمیزشی دختر در شگفتی بوده است از سوی پرمار خود به سختی گوشمالی می شود. این رویداد نخستین انگیزه سرکوب شده او می گردد.

بار دیگر در شش سالگی روزی زیر تختخواب مادرش پنهان می شود تا او را شگفت زده کند؛ اینبار هم به سختی سرزنش می شود.

این پیشامدها جای گرفته در نهان؛ با پالایش یادبودها و گزینش جانشین سترده شد و بیمار بهبود یافت.

بخش پنجم

دل نهان - پس از فروید

روش ها و انگاره های پس از فروید

[روش ها و فرضیه های بعد از فروید]

پژوهش ها و بررسی های فروید برای شناساندن **دل نهران** با روشی آشکار و بی پرده همراه بود. کسانی که پس از وی به پیگیری پژوهش ها در زمینه روانکاوی پرداختند دو دسته هستند:

- 1- کسانی که روش فروید را پی گرفتند.
- 2- دسته دیگر در جستجوی یافتن راه ها و روش های نوین بودند. ولی کمتر روانشناسی است که از مهندی کوشش ها و برآیند پژوهش های این دانشمند آگاه نبوده و بهره نبرده باشد.

پس از فروید پیرامون ده سال پژوهشی در پیوند با **دل نهران** انجام نگرفت. ولی پس از آن پژوهش ها در سراسر جهان از سر گرفته شد. «**بلولر**»، «**یونگ**»، «**فرنزی**» و «**جونز**» روش فروید را پیگیری شدند. با برپایی «انجمن جهانی روانکاوی» گروهی دیگر افزون بر این دانشمندان به این انجمن پیوستند.

فروید برای شاگردانش استادی دانشمند، توانا ولی ناشکیب و سختگیر بود و کمتر نگرش دیگران را می پذیرفت. شونند آن، این بود که او برای استواندن [ثابت کردن] انگاره های [نظریه های] خویش که با برمخیدن [مخالفت] سخت و خشک اندیشی های نابخردانه شمار بسیاری همراه بود، رنج بسیار برمی تابید [تحمل می کرد]. ایستادگی دلیرانه وی انگیزه آن شد که بتواند پایه و شالوده روانکاوی را بنیاد نهد.

ولی نگرش های نوین اندک اندک دورنماهای تازه ای برای شناساندن **دل نهران** پیشنهاد داد. که اینک دو نگرش بنیادین از «**آدلر**» و «**یونگ**» را فرامی نماییم.

بایاست بیافزاییم که فروید هرگونه دگرگونی روش و نگرش بر پایه باورها ی خود را مایه کژروی و آسیب براین دانش نوبنیاد می دانست. ولی سپس تر دانسته شد که پژوهش ها و آزمایش ها و انگاره های نوین نه تنها آسیب زا نبوده اند که مایه گسترش این دانش بوده و افزون بر آن به ارزش نگرش و انگاره های وی نیز آسیب رسان نبوده است.

آدلر

سهش خواری

[احساس حقارت]

آدلر در سال 1907 با پخش نوشتاری با نام « کارایی آک تنانی در روان » نخستین تخم پراکندگی را در ویر [ذهن] پیروان انگاره های [فرضیه] فروید نشانید.

سهش خواری و گرایش به چیرگی

[احساس حقارت و تمایل قدرت طلبی]

ریشه ناسازواری نگرش آدلر با فروید برپایه این بنیاد است که آدلر گرایش به چیرگی را در برابر سهش خواری ، از ویژگی های دل نهان می داند.

فرانمود چنین است:

هنگامی که کسی با اندامی اکمند [ناقص] زاده می شود یا به هنگام بالش [رشد] سهش کمبود براو چیره می گردد، چنین آکی [نقصی] مایه زایش یک رشته فرآورده های روانی در دل نهان خواهد بود. آماج این فرآورده ها بزرگ نمایاندن منش [شخصیت] بگونه ای وآنچنان که آک اندام به چشم نیاید. برای پایه اندام اکمند شوند کنشگری روانی بسیار تواند بود.

و از آنجا نگرش ویژه آدلر سویگشت [معطوف] به کنشگر شیانیده ای [جبران کننده] است که برایش مهندی بسیار دارد.

با اینهمه آدلر بنیاد پاسداری سرشت های منشی [غرایز شخصیت] بن افکنده در نوشتارهای فروید را پیرو چگونگی روانی می داند. و اینکه آدمی با کمترین سهش سستی در (من) واکنش نشان می دهد که آنرا سرشت گسترش و پراکنش منش و یا بر پایه نگرش « نیچه » گرایش به چیرگی [اقتدار] می نامد.

آدلر می گوید: همینکه سهش کمبود منش [شخصیت] یا بیشا [حتی] سهش شایش [احتمال] کمبود و خواری دست دهد، گرایش به توانایی و چیرگی تا اندازه ای که آن کمبود را بشیاند [جبران کند] آشکار شده و کارساز [اثرگزار] خواهد بود.

براین پایه برانگیزاننده بنیادین روان آدمی؛ خود را مهند [مهم] نمایانند است و ریشه دلواپسی و نگرانی های پایدار ما با نگرش به ترس از کمبود منش [شخصیت] پیامد تیمار، پاسداری و واکنشی است که در برابر هر کارساز [عامل] خرد کننده منش نمایان می شود.

واکنش دیگری که در برابر سهش خواری دیده شده است، کنشگری های « پوچ - پنداری » [موهوم بافی] است که در چگونگی های دلواپسی و آشفتگی و سهش نبود و کمبود آرامش و اسودگی کارایی خود را می نمایند. مگر این دو واکنش نامبرده که نمایان است؛ سهش خواری و کمبود در دل نهران پوشیده و پنهان می ماند.

گرایش شیانش [جبران] کمبود، انگیزه ای است که آدم **آکمند** [علیل] را برای چیرگی بر پیرامونیان رهنا باشد و از دیگران برای رسیدن به آماج خود که بزرگمنشی است بهره گیرد. و یا جهانی دروغی و پندارینه برای خود بسازد.

می دانیم که هر کسی کمبودها و ناتوانی های خود را می شناسد و از منش راستین خود آگاه است، و شالوده منش راستین خود را بر بنیاد آگاهی های موشکافانه که از خود دارد پایه - ریزی می نماید.

این است که آدم سست و ناتوان با رخیوش گذاری [ماسک]، دروغگویی، پندارپردازی، فریبکاری و خودنمایی خود را بگونه ای که خواهان است دیگران بباورند در می آورد و می نمایند. منش فریبکارو دروغینی که برآیند گرایش پنهانی برای نمایش نیرومندی و شایستگی و همچنین شیانش کمبودهایی است که دارد.

ولی گسترش و کنشگری های روانی چنین مردمی پیامد یک کشمکش در دل نهران میان کارسازان **نایی** [منفی] آدمی (سهش خواری) و گرایشهای **هایی** [مثبت] (گرایش به توانایی و چیرگی) می باشد.

فزونی و بسیاری گرایش های **هایی** به خودی خود شیانش [جبران] کمبود و همزمان کوشش برای از میان بردن سهش «خواری» است.

تیناب

[رویاً]

با این نگرش تیناب وپیکره های آفریده شده ی آن به شیاننش [جیران] کمبود، مایه بنیادین تیناب و سیرایی [اقناع] سرشت خودخواهی و فرمانروایی است.

آدلر گرایش های این سرشت را در برابرگرایش های « سرشت ژادین» لیبیدوکه نگرش فروید است می نهد. براین پایه ازنگرش او تیناب انجام بی پایه پندارینه ها و پیامد سرشت چیرگی است و یا به سخن دیگر کوشش برای رسیدن به یک آماج زودرس است که با گمان و گمراهی همراه است، و یا اینکه نیاد[طبیعت] تیناب پابرجایی واکنش گرایش – هایی است که به یاری آن در روان ترسو و پرواگر[محتاط] آدمی برای پشتگرمی ازجایگاه آینده هستی می یابد.

براین پایه تیناب که از نگرش فروید وابسته به رویدادهای گذشته زندگی بود؛ ازنگرش آدلر وابسته به آینده زندگی آدمی است. (1)

(1) هرآینه تیناب های ویژه، کمیاب و بسیار روشن بنام تیناب های راستینه از جستارها و پژوهش های فروید و آدلر بیرون است.

روان نژندی

Névroses

از نگرش آدلر هسته درونی پیدایی [بروز] نشانه های بیماری روانی آشفتگی و سهش های در پیوند به منش [شخصیت] بیمار است و پیدایش بیماری بر پایه بسیار آشکار کمبود منش می باشد.

چنانچه از روشهای درست و بایای درمان روانی بخوبی بهره گیری شود بیماری درمان پذیر است. زیرا:

اکمندی تنی زیای سهش خود کم بینی است و این سهش زاینده آشفتگی روانی برای شیاننش [جبران] کمبودمی باشد. بیمار به هنایش گرایش به نیرومندی و برتری بدیگران دچار پندارینه های پوچ می گردد و این پندارینه های پوچ و یاوه ها هماد نیروی روانی را برای رسیدن به این آماج ساختگی زیر چیرگی خود می گیرد.
برای نمونه:

دختری که سهش مهرانگیز بیش از اندازه به پدر خود دارد در ناخودآگاهش از رویا - رویی با زندگی می ترسد، خواهان است که زیربال و سرپرستی پدر باشد. ولی چون زناشویی و ازخانه ی پدر دور شدن از آیین های هازمان است در روان چنین کودکی گرایش درونی و آرزوی شیاننش [امکان] شوهر کردن به پدر پدید می آید.

نمونه ای که آدلر آورده است بدینگونه است:

دختر بیماری دچار سهش ترس از نبود ارمندی [ایمنی] آرامش و آسایش شده بود. پژوهش - های روانکاو آشکار کرد که او در زمان کودکی همه ی مهرش بسوی پدر بوده و فزونی مهر ناچار به کژروی انجامیده (شیاننش زندگی در خانه پدر و برخورداری از نوازش او) و اینکه برای گریز از این ترس درونی خود و داشتن دلسوز و پشتیبانی توانا ناآگاهانه خواهان همسری با پدر می شود. و چون این ترس بدستاویز پدیده های درونی وی نیز پذیرفته می - شده، شیاننش [جبران] ترس و خودکم بینی خود را در دامان پدر جستجو می کرده است. براین پایه از گمان نامزد شدن و از پدر دور شدن دچار سراسیمگی و بهم ریختگی سخت و رازآمیز روانی می شده و اندیشه روبرو شدن با مرد دیگری به سهش مهرورزی نرم و نازک و شکننده او آسیب می رسانید و بر ترس و بیماری وی می افزود.
آدلر پس از باز نمود فزونی کارایی [اثر] منش در پیدایی بیماری های روانی، ناخستوی کارایی و چگونگی های «ژادین» [جنسیت] نمی شود تنها ریشه را شیاننش کمبود می داند.

دل نهان از نگرش آدلر

کوشش شیانشگر [جبران کننده] آکمندی و کمبود منش که در ژرفای روان ما برای با ارزش نمایاندن این منش می کوشد تا سستی های و آکها را پرده پوشی نماید و اینکه هنگردی [مجموعه ای] از نیروهایی که آرمانش استواراندن توانایی ما و واکنش پادخواری [ضد حقارت] باشد بر دل نهان ما فرمانرواست.

پس روش و ارزش شیانش **کمبود** در شناساندن دل نهان از نگرش **آدلر** همان مهندی را دارد که فروید برای انگیزه **سرکوفتگی** باورمند بود. ولی بیگمان **آدلر** نیروی شیانشگر **کمبود** را هم وزن **سرکوفتگی** نمی دانست.

پس می توان چنین برآیندی بدست آورد که «**دل نهان**» از سویی دربردارنده ویمند [توصیف] **فروید** و از سوی دیگر دربرگیرنده نگرش و باز نمود **آدلر** است. بدین مانک که انگیزگان شیانشگر [جبران کننده] کمبود همراستای کارسازان شیانش سرکوفتگی در **دل نهان** کوشا و پویا هستند. افزون بر آن **آدلر** به مهندی سرشت [غریزه] پاسدار (**من**) بیشتر از آنچه فروید باور داشت، باورمند بود.

برآیند دیگری که از نگرش **آدلر** بدست می آید این است که در **دل نهان** که نیروگر زندگی آدمی است یک گرایش پایا هستی دارد که ناهمسو با هرگونه بازدارنده ای که بخواهد به نیرومندی ما آسیب زا باشد بسختی پدافند [دفاع] می کند.

یونگ و دل نهان همگانی

[یونگ و ضمیر باطن عام]

یونگ نیز از روانشناسانی است که راه خود را از گذرگاه فروید جدا کرده است. او در روانکاوی خود دو واژاک نوین بکار برده است:

* (Introverson) = خود پسندی

* (Extraverson) = مردم دوستی

افزون بر آن **دل نهان همگانی** که فروید نیز بر آن نمارشی کرده بود، یونگ پرمانه - ی [مفهوم] فراخ تری را باور دارد و آنرا گسترش می دهد.

خود پسندی و مردم دوستی از نگرش یونگ

یونگ می گوید: « فروید نمی بایستی گونه های بیماری روانی را پیامد کارایی سرشت ژادین [غریزه جنسی] و کرانمند به آن بداند و دل نهران را در چارچوب سرکوفتگی زندانی کند.»

او می گوید، انگاره [فرضیه] کارایی « ژادین = جنسیت» در بیماران بی گفتگو درست است، ولی این پیامد تنها یکسوی پرسمان را بازمی نماید، بر این پایه گونه های بیماری های روانی و یا همه ی ناهنجاری های یک بیمار را برآمده از آن دانستن درست نیست. همانگونه که وازنش [انکار] کارایی ژادین نیز درست نمی باشد.

افزون بر آن انگیزه نیازمندی به چیرگی [تسلط] که آدلر باور دارد بجا و درست است همچنانکه لیبیدو نیز کارساز [موثر] است. از این رو دو انگیزه یا کارساز توانا و چیره بر درون آدمی فرمانروایی می کنند:

1- سرشت فرمانروایی و چیرگی

2- سرشت لیبیدو

سپس **یونگ** بازمی نماید که فرگشت ژادین [جنسی] و جوش و خروش لیبیدو در مردمان گوناگون، هماهنگ است با یادبودهای زمان کودکی، چگونگی زمان برنایش [بلوغ]، فراز و فرودش و بسیاری سازه های [عوامل] دیگر، که در سامان دادن «منش» آدمی کارساز است و دگرگون می شود.

این یادآوری بایاست که آدلر باور داشت که بیمار سست منش برای داشتن ارمندی [امنیت] خود می کوشد و در تلاش است که یک برتری بیش از اندازه برای خویشتن سامان دهد؛ بر این پایه بیشتر پشتگر می بخود دارد که در فرگشت منش او کارساز مهندی بشمار می - آید. از سوی دیگر **فروید** باور داشت که منش پدر و مادر روی فرزند در زمان کودکی کارساز و پایه گذار منش آدمی است.

ولی یونگ مردم را از چگونگی سازمان منش به دو دسته بخش کرده است:

1- خود پسندها، به چم کسانی که هماد مهر و پرنگری را ویژه خود می دانند.

2- مردم دوستان، به چم کسانی که بیشتر مهر و دل بستگی را به پیرامون خود می -

پراکنند.

در فتاد [مورد] نخست درون آدمی اندیشناک است و خود را در چگونگی گمان و دودلی می بیند و با خویشتن دست بگریبان است و رهایی از این چگونگی برایش دشوار می شود براین پایه همواره در چگونگی پدافندی [دفاعی] است.

در فتاد دوم آدمی چهره ای شاد دارد که می گویند « خوشرو و خونگرم » است و کارهایی می کند که نیکویی و برتری خود را به رخ دیگران بکشد. چنین آدمی بهر سازی می وشتند [می رقصد]، توانایی سازش دارد و به خواست دیگران درمی آید و بی ترس و گمان با هر ناشناس به آسانی خو می گیرد.

سپس یونگ می گوید: جوانی که سامان منش خود را بر پایه خودپسندی استوار کرده است دربرگیرنده انگارش آدلر است؛ و کسی که سامان منش خود را بر پایه مردم دوستی نهاده است دربردارنده نگرش فروید است.

چکیده اینکه یونگ «دل نهان» باز نمود فروید را با «دل نهان» باز نمود شده آدلر در هم می آمیزد و برای کارایی جوش و خروش «ژادین» [جنسی] چنین می گوید:

یا این جوش و خروش بسوی درون آدمی است و یا بسوی برون.

نیروی مهر انگیز و مهر آمیز روی آور به درون آدمی را به (خودپسندی) و نیروی مهر - انگیز و مهر آمیز روی آور به برون آدمی را به (چاپلوسی و دورنگی) می کشاند.

آنگاه هماد این چگونگی ها را از سازمان دل نهان خویشیک [فردی] می داند.
ولی می افزاید که :

در ژرفای دل نهان آدمی یک جاور [حالت] یا گستره ای که خویشیک و تکین [انفرادی] نیست هستی دارد که آن را «دل نهان همگانی» [ضمیر باطن عام] می نامد.

دل نهان همگانی

[ضمیر باطن عام]

باید دانست که فروید در پیوند با چگونگی های هازمانی [اجتماعی] **دل نهان** بر پایه کارایی و فرآوری [تولید] افسانه ها پژوهش هایی انجام داده بود، چنانکه در این باره می نویسد:
« هازمان در افسانه ها، آوازه ها، آهنگ ها و داستان ها همان نمادها [سمبل] را بکار می - برد که ما در تیناب خود بکار می بریم .

پس از نگرش **یونگ** روانشناسی **فروید** از چگونگی « تکین » [انفرادی] برون شد و او در سال 1923 **نبیگ** «روانشناسی همبودین» [اجتماعی] خود را چاپخش کرد. ولی بایسته است که **یونگ** را بنیاد گذار **روانشناسی همگانی** بشمار آورد.

یونگ بازنموده است که بهنگام درمان بیماران خود با پیدایی نشانه ها، رازها و نهفتگی های مرده ریگی [ارثی] از افسانه های نخستین رویارو شده است.

از آن میان، دختر جوانی که از گره روانی [عقد] پدرپرستی رنج می برده است زیر درمان **یونگ** می باشد و هنگامی که درکار درمان به گامه ی گزینش جانشین و جابجایی (جانشین کردن اندیشه های درست بجای ناگوار) می رسد، این بیمار شبها در خواب **یونگ** را در استش های [حالات] گوناگون افسانه ای می بیند.

چنانکه یکبار این خواب را دیده است: می بیند بالای تپه سرسبزی پر از شاخه های گندم است و هنگامی که نرمباد شاخه های گندم را می جنباند **یونگ** او را از زمین بلند کرد و مانند کودک خردسالی در بغل گرفت و همگام با نرمباد [نسیم] او را در آغوش خود می جنباند و نوازش می کرد.

بار دیگر **یونگ** را بسیار بالابلند با موی سپید در کار جنبش می بیند ؛ خوابگزاری این دو تیناب اینست که در جهان تیناب **یونگ** برای آن دختر بگونه ی پنداری همانند یک خدای افسانه ای خودنمایی می کرده است.

او در تیناب خدای افسانه ای یونان را در پیکر **یونگ** به نگر می آورده است.
و یا یک پندار و انگارش [تصور] دیرین از نیروی چیره بر جهان که برآمده از کارایی برماندی [ارثی] اندیشه های آدم های نخستین و یا بیشا پیش از زمان کهن برجای مانده، می - دیده است.

یونگ می گوید: این پندارینه ها پیوندی با یادبودهای زندگی پیشین بیننده تیناب ندارد و نکه رنگ همگانی و دیرینگی دارد.

این انگارش‌ها [تجسمات]، تابش و خودنمایی‌های [تجلیات] بسیار دیرینه را که در ژرفاترین گستره‌ی دل نهان همه مردم نهفته شده است یونگ (Archétype) (پهنه‌ی سهنده دیرین روان) یا (پلمه نگارین = لوح منقوش) می نامد.

یونگ می نویسد: این خودنمایی‌ها از یک سو بازمانده نمادها، یادگارها و باورهای دینی و دانشیک گذشته است (بدین مانک که ما دارای دل نهان همگانی هستیم که از زمان‌های کهن مردمی [بشریت] دربرگیرنده آیین‌های گذشته، باوربه افسون، جادو و اهریمن و دیگر کارسازان ترساننده و نیز بازمانده‌های ویری [ذهنی] و پنداری همچون، بت‌ها، خدایان نیکوکار و بدکار که آفریده‌ی پندار [خیال] و انگارش تیره‌های [قبیله] پیش از کهنگاه [تاریخ] می باشد، سرچشمه می گیرد).

از سوی دیگر این خودنمایی‌ها نمایش فرشته‌های فرهمند [مقرب] و توانایی بیش از اندازه و چیرگی بسیار آنان مانند آنچه در توانش [اقتدار] کشورداران خودکامه گذشته و یا نیروهای فراگیتیک که برای گروهی انگاشته می شده است، می باشد.

یونگ و فروید

در اینجا ناهمگونی نگرش یونگ و فروید در واوشت [توصیف] دل نهان همگانی و هازمانی روشن می شود. هرگاه که به نیاز فروید از دل نهان همگانی سخن به میان می - آورد آرمانش هستش آن چگونگی از دل نهان آدمی است که ابزار آن در ژرفای همگان [عموم] ریشه دارد، مانند «گره ادیپ» ویا «گره ترس» از گسستگی تخمه و نژاد و مانند آن که چون کم و بیش در پیشینه دیده شده است «همگانی» خوانده شده است. ولی دیگر گره های روانی که در هرکس هماهنگ با پیشینه زندگانی روانی اوست خویشیک، ویژه و تکین [انفرادی] است.

کوتاه سخن اینکه از نگرش فروید دل نهان هر کس در کودکی او ساخته و سازمان داده می شود و یادگارهای افسانه ای باکوده ی پیکره های نمادین [سمبلیک] (نمارشها و رازها) به آنچه که در کودکی سازمان داده شده افزوده می گردد.

ولی پلمه نگارین [لوح منقوش] که یونگ واوشت [توصیف] می کند مرده ریگی است که از «دل نهان = ناخودآگاه» گذشتگان هنگام زایش همراه آدمی هستی می یابد.

براین پایه زمانی که ما زاده می شویم ریگبر [وارث] یک دل نهان همگانی که زیای [مولد] یادبودها و پیکره های [تصاویر] گذشته است، می باشیم. با این واوشت چشم انداز، اندیشه و انگارش باریک بینانه یونگ روشن می گردد.

این نکته را نیز بیافزاییم که روانکاوان امروزمین نیز کارایی دل نهان همگانی [عام] را باور دارند و دوچگونگی «خود پسندی» و «مردم دوستی» (نمایشی) واوشت شده یونگ را نیز پذیرفته اند.

با اینکه گونه ی باور یونگ به فراگیتیک جستاری جداگانه و برون از آرمان این نبیگ است، فرزاندگی یونگ و پژوهش های روانکاو و واوشت های او در باره دل نهان ارزش بسیار دارد.

جداسازی، واکاوی و پژوهش های نوین بر دل نهان

[تجزیه و تحلیل و تحقیقات جدید بر ضمیر باطن]

نخست این نکته شایان یادآوری است که برکامه ی [علی رغم] نگرش های آدلر و یونگ، هنوز هم پایه آزمایش ها و آروین های روانکاوی بر نگرش فروید استوار است.

تا پیرامون بیست سال پس از فروید بیشترین زمان روانشناسان ویژه دنبال کردن آزند [تعبیر]، روشنگری و گسترش نگرش وی، همکاران و شاگردانش و یا نگرش آدلر و یونگ در پیوند با کارهای گروهی، دانشیک و روش های نوین درمان بیماران روانی و مانند آن گذشت.

اینک چکیده برآیندهای پژوهش های سپسین؛ و سپس نگرش دانیل لاگاش را در دنبال آن گزارش خواهیم کرد.

کودک

با اینکه فروید برپایه گذاری ساختمان دل نهان در زمان کودکی پافشاری بسیار داشت، شمار بسیاری از روانکاوان زمان کودکی را پایه بنیادین چگونگی های روانی نمی - دانند که یکی از آنها «آنا فروید» (دختر فروید) است. این گروه بسیاری از ناهنجاری های روانی و فرآوردهای دل نهان را وابسته به زمان پزاوش [بلوغ] و پیشا [حتی] زمان های پس از آن می دانند. ولی پیامدهایی را که از زمان کودکی در سازمان دل نهان هرکس کارساز است می پذیرند و ازسوی دیگر سازمان بندی همادی [کلی] ناخودآگاه را ویژه زمان کودکی نمی دانند.

روانکاوان نوین مانند «آنا فروید» و «ملانی کلین» و «دکتر ساچاناچ» و «ژولیت بوتونیه» و شماری دیگر پژوهش های گسترده ای روی بیماری های «مازوشیسم»، «سراسیمگی [اضطراب] و پیوند میان ناامیدی و بی بهرگی ها [محرومیت ها] و تازش و مرز - شکنی [تجاوز] انجام داده اند.

دانش مردم‌شناسی و روانکاوی

[علم الاجتماع و روانکاوی]

پیداست که پیرامون پرهیختی [تربیتی] و خانوادگی کودکان در هیچ جا و هیچ زمانی همانند نیست. ولی فروید این پیرامون را بیش و کم یکنواخت دانسته است. از همین روی برداشت از انگاشت وی برای همگان دچار لغزش و آشفتگی می‌شود. برای نمونه:

«گره ادیپ» در کوسته‌های [مناطق] روستایی و هازمان‌های نه‌چندان بزرگ و ساده بیشتر دیده می‌شود، و بدینگونه دیگر دگرگونی‌ها از کودکی به زمان پزاوش هم از نگرش هامتندگان [مفسرین] نوین یکنواختی خود را از دست می‌دهد.

دانیل لاگاش (Daniel – Lagache) در سال 1967 «انگاره» [فرضیه] ویژه‌ای بنام «انگاره راهنما» که برپایه جداسازی و واکاوی [تجزیه و تحلیل] پرسون [دقیق] نهاده شده بود را از رهیافت کارایی سازش واکنش‌ها (1) یا (نژادگی رفتار = *Béhaviorisme*) جدا نگه‌داشته است.

فرزانی و انگارش لاگاش دربرگیرنده کوشش در باز نمود و واوشت [توصیف] روشن و بی‌پرده انگاره‌های روانی و پیشگیری از هر گونه نادرستی و بی‌پرنگری در دریافته‌های روانی است. همچنین وی باورمند به نوآوری در اندیشیدن و پرنگری موشکافانه به برآیندهای روش‌های گوناگون پژوهشی روانی است و می‌گوید بایستی با گام‌های استوارتر و سودمندتر به جستجوی ریشه و بنیاد روانشناسی پرداخت.

اینک چکیده نگرش لاگاش:

لاگاش می‌گوید هر هستنده‌ای درکار یافتن راه خویش است و خود را بسویی راهنمایی می‌نماید. براین پایه مردمزاد [آدمی] نیز در یک روند همیشگی و پیوسته گام بر می‌دارد.

راهبری خردمندان میان آدمی و پیرامونش دربرگیرنده یک رشته کنش‌های گیتایی و یکرشته کنش‌های روانی یا آزمایش‌های بسیار مهند و بایا در زندگی است. جداسازی انگیزه‌های تنکردی [جسمانی] و گیتایی از انگیزه‌های روانی و مینوی در آدمی ناشدنی است. انگیزه‌های روانی دربرگیرنده گرایش‌های تکینی [منفرد] است که کارگزار راهبری هر کس است. و می‌گوید:

«کوده‌ی کارهای تنکردیک و نمادی [سمبولیک] روانی که یک باشند در هر چگونگی برای دست یافتن به شایش [امکان] هماهنگی گرایش‌های خود با پیرامون می‌کوشد داشته باشد، ناچار او را به جنبش و پیشروی و می‌دارد».

با این باز نمود پرسمانی که برای روانشناس مهند است اندریافت پرمانه ی [مفهوم] روش راهبرد بیمار خواهد بود. بدین مانک که ویژگی هایی که برای درمان بیمار در نگر می آورد از مهندی بسیار برخوردار است و هر آینه روانکاوی آشکار و روشن بهترین روش ارزشیابی در راهبری بیمار می باشد.

نشانه های بیماری های روانی شایمند است که هر کدام راهبره گزینش تکین [انفرادی] در واکاوی روانی بیمار و باز شناخت [تشخیص] جداگانه کار ساز های [عوامل] راهبری باشد.

بر این پایه اندریافت **بینش آگاه و دل نهان** از نگرش روانشناسی از گنگی و نهفتگی درمی آید و چشم انداز روشن تری بدست می دهد.

به نگرش لاگاش بایاست که این دو **بینش** بدینگونه گزارش شود:

1- **بینش آگاه** - (راهبر نمادین) (2) کارش یا پیشگیری از یک رفتار نادرست است و یا از ناچاری گزینش رفتار دیگری بجای رفتار ناخوشایند نخستین. هر آینه می توان گفت که کار **بینش آگاه** اندریافت کارایی رفتاری است که انجام خواهد داد و بهنگام نیاز و سهش آسیب و گزند جایگزین کردن رفتاری دیگر.

2- **دل نهان** - (ناخودآگاه) به آرش [معنی] چگونگی و هم آهنگی هماد انگیزه های درونی که در بردارنده پرمانه های [مفاهیم] پایدار راهبری است.

درمان واکاوی [تحلیلی] می تواند **بینش آگاه** بیمار را به بالاترین پایه چونی بکشاند و زیر هنایش **بینش** ناخودآگاه در آورد. (3)

با روشنگری **لاگاش** برای جابجایی اندیشه و گزینش جانشین و بازگشت در پیچ و خم **زندگی آگاه، (من)**، دریافته و باز نمود سرکوفتگی در هم می ریزد. ولی پیوستگی دل نهان با کشمکش های درونی و کارسازان پابرجا و پایدار، پدافند و گرایش های نخستین آدمی دست نخورده می ماند.

بهر روی لاگاش برای روش های ژرف و تهی از خشک اندیشی در پژوهش های روانشناسی؛ پایه گذاری همبستگی و نگرش ژرف را بسیار مهند می شمارد.

-
- 1) سازش واکنش ها یا نژادگی رفتار (**Béhaviorisme**) فرزانی است که برماندهای روانی را از سازش واکنش - های فیزیولوژیکی تن آدمی می داند و برای جستارهای روانی ارج چندانی نمی گذارد.
 - 2) پرمانه [مفهوم] « رهنمود نمادین = هدایت سمبولیک»: آنچه که **بینش آگاه** را به رازآمیزها و نمادها رهنمایی می کند.
 - 3) همانگونه که خواننده گرامی آگاه است، دریافته دل نهان لاگاش بسیار ژرف تر از آنست که روانکاوان پیشین روشنگری کرده اند و بیشتر به **چم «جان گویا»** و **بیشا «خرد پویا»** بسیار نزدیک می شود.

حسین بطحانی

نویابش روش های نوین درمان

[کشف روشهای جدید درمان]

در پیامد انگاره های نوین، روش های تازه ای برای درمان بیماری روانی انجام گرفته است. روش فروید درمان را کرانمند به پالایش کارسازان زایای [مولد] بیماری می داند با آنکه بایستی بخود روان و فرآورده های آن نیز پرنگر بود. روش درمان (من) را هنگامی سودمند می دانند که برانگیزانندگان دل نهان را باهم سازگار کنند و روش گزینش جانشین رابخوبی انجام دهند. بهر روی بدست آوردن ترازمندی روان پیرو چونی و توانایی پالایش روان است.

در درمان دیوانگی و سترسپریشی [اختلال مشاعر] نیز برآیندهای سودمند و ارزشمندی بدست آمده است، ولی در این دو چگونگی زمان درمان دیرپاتر از درمان دیگر بیماری های روانی است. از سوی دیگر با آنکه فروید تنها تنش های تنی بیمار را با گره های [عقد] باشنده در دل نهان وابسته می دانست «دونبار Dunbar» و «الکساندر Alexander» در پی آزمایش هایی استوانده اند که کشش سرخرگ ها، تنگی دمش [تنگی نفس] و برافروختگی نایژه ها و زخم روسپر [زخم معده] نیز شدنی است که از کشمکش های روانی پدید آید و از آنجا یک وابستگی و پیوستگی میان روان و تن در ساختمان همدادی [کلی] دیده می شود درمی یابیم که پدیده های تنکردیک [جسمانی] و روانی از یکدیگر جدایی ناپذیرند.

روانکاوان نوین روش درمان فروید و یونگ را که همخوانی یابدودها [تداعی معانی] و اندیشه ها ست پذیرفته اند و افزون بر آن از راه دید نیز بهره می برند.

برای نمونه، روی یک برگ کاغذ پنده های [لکه] پراکنده رنگارنگ می ریزند سپس آنرا در برابر دید بیمار می گذارند چون همیشه از آمیزه پنده های نابسامان پیکره ها و یا «همدیس پیکره ها» به چشم می خورد (1) بیمار آنچه را که می سهد بر زبان می آورد و از یادآوری یادبود و گسترش یادبودهای برانگیزاننده ای که داشته است روانپزشک به ریشه بیماری دست می یابد.

روانشناسان امروزی امریکا به بیمار شمار بسیاری نگاره، پیکره و چشم اندازهای گوناگون نشان می دهند، بیمار با دیدن این فرتورها سهدش خوشایند و ناخوشایند خود را از دیدن هر یک گزارش می کند و روانکاو از این راه به ریشه بیماری پی می برد.

.....
(1) (مانند، همانندی پیکره ها که در ابرهای پراکنده با نگرش و پسند هر بیننده در آسمان دیده می شود).
حسین بطحانی

یکی از این روش ها اینست که شمار بسیاری فرتور را به شش دسته بخش کردند و در شش رج جای دادند و از بیمار خواستند که از هر رج دو فرتور (یا دو نگاره) را که پسند اوست برگزیند. (این فرتورها از چگونگی های گوناگون بیماران روانی است.)
برای نمونه:

یک رج از فرتورهای بیماران دچار به هیستری، رج دیگر جانی ها و تبهکاران، رج دیگر دچارشدگان به سادیسیم و جزآن .
روانکاو از گزینش فرتورآگاهی های بسیار از بیمار خود بدست می آورد.

برای یافتن شوندهای [علل] بیماری روانی در کودکان نیز از روش بازی آنان بابازچه های گوناگون، روش و رفتار کودک با آن بازیچه ها، به گرایش های ساده و بیگناه و یا گرایش به کژروی و یا سرکوفته کودک پی می برند.
بدینگونه که برای بیمار گونه ای خویشکاری [وظیفه] و زمودی [ژلی] در یک نمایش برمی گزینند ولی بیمار را در باز نمود گفتار آزاد می گذارند که هر چه می خواهد در پیوند با زمودی [نقشی] که بازی می کند بگوید. در این چگونگی بیمار درون راستین خود را آنگونه که هست می نمایاند و شوند و ریشه بیماری نمودار می گردد.

بیشا بهنگام آزمون این نمایش ها دیده شده است که چون بیماری پروا و بی یازش [اراده] درددل خود را با بازیگری نشان داده است، به هنگام بازی گره ها [عقد ها] تهی شده و دورنش پالوده گردیده است.

از سوی دیگر نشان دادن رخساره های [فیلم] ویژه به بیمار یاری می دهد که بیمار با دیدن رخساره با رهنمودهای همانند بر نیروهای سرکوفته خود چیره گردد و از رهنمودهای نادرست درونی خود رویگرداند و به آرمان درست و بایسته که در رخساره دیده است راهنمایی شود.

روش های ناراسته [غیر مستقیم] نیز در درمان بیماران روانی کاربرد دارد. این روش ها در برگیرنده نیوشش [تلقین] بسیار و دریافتنی برای بیمار است.
از سوی دیگر نمایاندن به باورمند بودن به بیمار و اینکه می تواند پایداری های درونی خویش را افزایش دهد و بر کارسازهای [عوامل] زایای بیماری چیره گردد.

از این راه روانکاو به بیمار دل استواری می دهد که گره درونی او را یافته است و پس از چند دیدار از راه نیوشش راه همواری برای نمودار شدن منش راستین بیمار بدست می آید .
در برآیند آنچه در ناخودآگاهش نهفته بوده است آشکار می شود و با دگرگونی اندیشه ها و گزینش جانشین درمان می یابد. این روش نیز برآیندهای بسیار نیکویی داشته است.

بخش ششم

دل نهان و نوشتار ادبیک

[ضمیر باطن و ادبیات]

ویمند و گزارش هنر و ادب از نگرش روانکاوی جستار این بخش است

فروید در ویمند [تفسیر] روش های خود از کارایی روان در پیدایش هنر و ادب‌سار ناآگاه نبوده است .

در نوشتارهایش به یادبودهای کودکی « لئونارد دو ونسی Léonard de Vinci » که روی نگاره (Sainte – Anne) هنایش داشته است نمارش دارد. در این باره فروید می نویسد: تیناب های ساختگی یک نویسنده (آرمان از تیناب های ساختگی همان نوشتارها و مانداک های ادبی نویسنده است) اینگونه تیناب ها همانندی بسیار با تیناب های راستین مردمان دارد.

(به چم اینکه همانگونه که گرایش های انجام نشده برای خشنودی روان بگونه تیناب خودنمایی می کند، نویسندگان داستان ها و رمان ها نیز می توانند گاهی به گرایش های درونی خود از راه داستان و بدستاویز بازیگران ساختگی دست یابند.) تیناب ساختگی کارمایه و ابزاری است برای دل نهان که در پهنه بینش آگاه نمایان می - شود و از آنجاست که فروید می گوید:

چرا انگارش ها و پندارهای ادب‌ساری را پیرو گرایش های دل نهان ندانیم؟
و چرا یک شاهکار ادبی فراگیرنده [مشمول] روش های روانکاوی (انباشتگی، جابجایی، گزینش جانشین ، نمادینه شدن) شمرده نشود؟

پس نوشتارهای ادبی نیزمانند تیناب آرمان ویژه ای دارند و پیرو پُرمانه [مفهوم] برگزیده [خاص] می باشند.

سپس فروید با نگرش به این باورکهن « که از هیچ چیزی به هستی نمی آید» می گوید: اگر نویسنده ای آفریننده و نوآور [مبتکر] نوشته خویش باشد، ناچار اندیشه هایی که بر کاغذ بازتاب می شود یا از آگاهی های درست **بینش آگاه** است یا از **هنایش دل نهان** خود بهره برده است.

امروزه نیز یک نوشتار شایسته ادبی یا هنری را والاترین نمونه **بازتاب دل نهان** می - دانند. بدین مانک که درونمایه نوشتار نویسنده دانسته و یا ندانسته بازتاب درون اوست.

براین پایه روانکاو می تواند کنجکاو شود که گزینش یک انگاره یا نمایش برآمده از کدام کارساز [عامل] درونی بوده است؛ چرا میان انگاره های بیشمار، این انگاره ی ویژه برگزیده شده و بر دیگر گونه ها برتری داشته است؟

از آنجا فروید بازمی نماید که پیشامدهای بدشگون و دردناک گذشته و فشرده گره های روانی هازمان ها پایه بازتاب نگاره هایی [تصویر] است که درداستانهای تراژیک برجای مانده است.

یونگ با برداشت از همین اندیشه، سوگنامه [تراژدی] هاملت (از شکسپیر) را با ژرف بینی و موشکافی بررسی کرده است و انگیزه راستین شکسپیر را در آفرینش این نوشتار دریافت و روشن کرده است.

Otto Rank «اتورنک» شاگرد دیگر فروید روش پژوهش و کارایی نهان را در آفرینش مانداک های ادبسازی، افسانه ها و داستان ها دنبال کرده است. وی پیشا [حتی] گزینش درونمایه داستان، سرواد و یا هر مانداک ادبیک و هنری را برآمده انگیزش نهان می داند و می گوید: جستار گزیده شده همیشه شناساننده نویسنده ی آن است. و هرگز نمی تواند کسی دیگر باشد. چنانکه «ورتر» را همان **گوته** می داند.

همچنین سرواد سرایان و نویسندگان بسیاری را نام می برد که کارایی «گره ادیب» در نوشتار هایشان نمایان است. وی گوید: همیشه پیوند نوشتار را با نویسنده خوبی می توان دریافت و به ویژه می توان ریشه سهش های درونی نویسنده را در مانداک هایش جستجو کرد.

همانا بازیگر مهند در داستان همان نویسنده است که بگونه دیگری زاده می شود.

بسیاری از روانکاوان نگرش بالا را با ژرف بینی بررسی کرده اند و با گسترش این نگرش به ویژگی های زندگانی نویسندگان بزرگ مانند: **ویکتور هوگو** و **ژان ژاک روسو** پی برده اند.

پرواوزه تراز همه (Charles Boudouin) **شارل بودوین** است که پژوهش های بسیار در پیوند با نمادهای ادبسازی انجام داده است و در این راه بررسی های دامنه داری در باره منش **ویکتور هوگو** انجام داده است. (منش = شخصیت).

بنیاد پژوهش های وی و هم اندیشانش نخست براین پایه استوار است که با بررسی یک مانداک ادبی انگیزه آفریده شدن آن مانداک را بیابند. بدین مانک که وابستگی نهاده را با چگونگی «دل نهان» نویسنده روشن کنند.

پژوهش فرزانی یک مانداک بهتر می تواند راهنمای چگونگی روانی یک نویسنده باشد تا «بیوگرافی» [زندگینامه] آن نویسنده. گو اینکه در پژوهش ها، آزند [تعبیر] و سفرنگ [تفسیر] هر مانداک آگاهی از زندگینامه آن نویسنده یاری دهنده است.

این پژوهش ها که در نهان و پشت سر نویسنده انجام می گیرد، پایه اش بر بررسی زندگینامه نویسنده از یک سو و ریزبینی و پرسون [دقت] در خود مانداک ادبی وی از سوی دیگر انجام می گیرد. از این راه به گره های درونی و گرایش های نویسنده پی خواهند برد.

در این پژوهش ها آشکار می گردد که کدام رویداد و کدام انگیزه مایه بنیادین آفرینش آن مانداک بوده است، و کدامیک از گره های دیرینه و آغازین زایای نمادها در نیبگ می - باشد و پُرمانه [مفهوم] این نمادها تا چه اندازه با چگونگی درونی و روانی نویسنده وابستگی دارد.

براین پایه « بودوین » می کوشد **دل نهان همگانی** [عام] را از دل نهان نویسنده با یاری چونی و چگونگی درونی زایای یک مانداک ادبی جداسازی نماید.

پایه پژوهش های وی بیشتر بر نمادها [سمبول ها] و انگارش های نویسنده و چگونگی سرشت ها، شیوه گزینش جانشین، فرایزگی [تصعید] و تاژاندن [تلطیف] آنها تا بالاترین چکاد روان، استوار می باشد.

وی درباره نماد [سمبول] می نویسد: بر پایه آیین های بهنجار برای انگارش و پیدایی تیناب و همچنین پدیداری گره [عقد] یک انگیزه بایاست. و بازتاب کنشگر [عامل] گره ها روی انگارش - های آفریده ویر [ذهن] نویسنده زایای [مولد] بنیادین انگیزه ها و مانداک های ادبی تواهد بود. از این روروانکاو بایستی بتواند نمادها و دیگر چگونگی های روانی نویسنده را از مانداکش دریابد.

از سوی دیگر « بودوین » سپارش می کند که سرچشمه پندارش ها و انگارش های نویسنده را نبایستی سد در سد با خاستگاه پیدایش تیناب سازوار دانست. زیرا اگر چنین باشد هرگز شاهکارهای هنری و یا ادبیک هستی نخواهد یافت.

فروید و بودوین از گزافه گویی [مبالغه] در هنایش بی چون و چرای بازتاب های نخستین در آفرینش یک مانداک ادبی پرهیز می نمایند و به دیگران نیز هشدار می دهند که نمی - توان باور داشت که تنها کارساز [عامل] آفرینش یک مانداک ادبی یا هنری باستار و بیستار [فلان و بهمان] بوده است.

بهمین شوند انجام واکاوی روانی مانداک های ادبی و هنری بسیار پیچیده است و به ژرف - نگری و دور اندیشی بسیار نیاز است. زیرا شدنی است که یک واژه یا فراز ساده دریافته ای [مفهومی] ژرف و گسترده از دل نهان نویسنده داشته باشد.

هرآینه روانکاو تنها رویه را می بیند و برای اندریافت ژرفای نوشتار، موشکافی و هنربسنده بایسته است.

از نگرش بودوین در مانداک ها و نوشتارهای **ویکتور هوگو** گره های گوناگون نمایان است، مانند: گره نمایش چشم انداز که برگرفته از اندیشه های تینابی اوست.

گره ادیبی داشتن برادر داشتن (در نمایش سه پرده ای بورگراو) ، گره ترس از بریدن اندام در بسیاری از نوشته هایش مانند (ترکمادا)؛ و رمان «نودوسه»، گره برگشت (گریزاز پدر) و گره زایش (مردی که می خندد).

سپس او کشمکش بسیار توانای دل نهان این نویسنده بزرگ را که چگونه ترازمندی روانی خود را به چگونگی فرایزگی [تصعید] در آورده است روشن می کند.

خرده گیری «گستن باشلارد» از روانکاوی هنری

[انتقاد گستن باشلارد از روانکاوی هنری]

نخست «آلبرت بگین» در پیشگفتار نَبیگش زیربرنام «افسانه های تینابی» از روش روانکاوی هنری به سختی خرده می گیرد و می گوید:

«هنر و ادب» بر پایه پژوهش های اندیشمندان نویسنده و تَزده ای [سندی] است از نشانه های اندیشه یی و انگاره های زایای هنر، و به زندگی نویسنده وابستگی ندارد. و می - افزایش دهد پژوهش روانکاوی در مانداک های ادبی خوی نویسنده را نشان می دهد ولی درون او را نمی نمایاند.»

از سوی دیگر خرده گیری «گستن باشلارد» چندان ژرف نیست و نگرش او به روش «بودین» چنین است:

«داوری بر یک مانداک ادبی و هنری بایستی با خردمندی و پیروگوییایی [منطق] مانداک و کنشگری های زایای مانداک باشد تا بتواند گره دلخواه را بیابد.

باشلارد با بررسی ترانه های «مال دورو» مانداک «لترمن» (نویسنده فرانسوی) گره این نویسنده را با بازگشت به انگاره «آدلر» چنین گزارش می کند:

«یک گره مهند و بنیادین (گرایش جانوری) برآمده از فزونی کارایی تازش از یک آدم تندخو و نیاز به نشان دادن جاورهای [حالات] جانوری. سپس می افزایش:

«چکامه هایی که از یک آدم تندخو هستی می یابد نشانگر فزونی گره های درونی است.»

باشلارد در نیبگ دیگری که درونمایه اش «واکاوی بازتاب های دل نهان در روان آدمی» چهار کارساز «آب - باد - خاک - آتش» را نمونه می آورد و می گوید: که با شناختن این چهار آخشیگ زمان بسیار درازی فرگشت اندیشه های خردمندان و دانشیک آدمی ایستا مانده بود. وی اینگونه «پندارهای پوچ» را زاییده روان مردم آن روزگاری شمرد و آن را «پوشش دانش» می نامد. سپس درباره باورهایی برای ارج به آتش که در گذشته رواگ داشته است می گوید: که انگاره [تصور] آتش برای مردم بارآور گره های گوناگون بوده و می نویسد «گره ترس از خدای آتش (پرومته Prométhé) آدمی را وادار به نگهداری آتش بیضا گاهی دزدی آن می کرده است.»

گره «آمپد کلس» (فرزانه سیسیلی که گویند در آتش سوخت) برآمده از سهش سوزانیدن تن و روان در آتش است.

همچنین گره های «نوالیس» سروادسرای آلمانی و «هوفمان» خنیاگر و نویسنده آلمانی را برآمده از کشش بسیار آنها به آتش می داند.

سپس وی به واوشت [توصیف] تیناب «آب» می پردازد که در این چگونگی دل نهان دریایی می شود.

باشلارد گره «أفلی» دلباخته « هاملت» و « کارن» (نگاره گر فرانسه ای) را به آب وابسته می داند و می گوید (انگارش ایزد آب در روان آنها کارایی داشته است).

سپس می افزاید که روان مردمزاده [آمی] گرایشی گنگ و فریبنده به آب دارد. وی «ادگار آلن پو» را فریفته آبهای سنگین می دانسته است. وکشش همگانی رابه پروازنیزگونه دیگری «گره» می داند وباوردارد که « نیچه» دچارگره پرواز بوده است. (1)

ایزد خاک را زایای گره های پشت و پناه، پناهگاه و جنگ می داند و انگارش های شگفت انگیز « هریرمان» (نویسنده فرانسه ای) را نمایانگرگره « مدوزی» (جانور دریایی) و مانداک های « سارتر» را نشانه ی گره چسبناکی او می داند! تیناب های افسانه ای گاباره ها و دهلیزها را نیز برآمده از زادگاه نیاکان آدمی می داند و آن را « گره یونس» می نامد؛ « گرایش برگشت به خاک».

(1) توجه خواننده را به مفهوم کلی عقده (محرک درونی) از هر گونه که باشد جلب می کنیم.

ارزش پنداشته های ادبیک

[ارزش تخیلات ادبی]

برپایه این پیشگفت ها، شایمند [ممکن] است که از یک کارساز [عامل] یکتا انگارش های بسیاری در ما پدید آید، و از آنجا یک مانداک ادبیک زمانی خردمندانه و درخور است که یک انگیزه [محرک] راستین، روشن و توانا داشته باشد. گوهر یک مانداک شایسته در « دل نهان » است که پس از « بالش » به اندیشه ها و انگارش های [تصورات] نویسنده سپرده می شود. باشلارد روشن می کند که: « هنگامی که یک گره روانی بخوبی شناخته شود، گشودن و واکاوی یک مانداک سروادیک [شاعرانه] یا ادبسازی بگونه ی بسیار روشن و موشکافانه انجام می گیرد، زیرا یک مانداک سروادیک هرگز بی یک بن گره ای هستی نمی یابد.»

چنانچه گره روانی هستی نداشته باشد و مانداک و نوشته وابسته به دل نهان نباشد چنین مانداک ساختگی و بی پایه خواهد بود. سپس در نوشتار « آب و تیناب ها » باشلارد نگرش همادی [کلی] خود را اینگونه فرامی نماید:

« اگر یک مانداک ادبیک تهی از پیوند ژرف با دل نهان باشد برای خواننده پژواک و آهنگ دل انگیز را نخواهد داشت چنین مانداک ساختگی، نا پالوده است، زیرا بر پایه درست نهاده نشده است.»

سرانجام چنانکه دریافتیم از نگرش «باشلارد» هستی و هنایش دل نهان برای پدیداری انگارش ها نه تنها « رانده» نمی شود و نکه شالوده و گواه چونی و سرمایه آفرینش انگارش های پرمایه و شایسته است.

بخش پایانی

بر آیند

اینک زمان آن فرارسیده است که از جستارهای نوشته شده در این نوبت برآیندی [نتیجه] بگیریم.

باشد که خواننده اندیشه درخوری از پیشرفت دانش روانشناسی و روانکاوی بر پایه آشنایی با «**دل نهان**» در سال های پایانی سده نوزدهم بدست آورده باشد.

فرزانگان دلیر این سده افزون بر پژوهش هایی در زمینه **بینش آگاه**، آگاهی های ژرفی از روان آدمی نیز بدست آوردند و آزمایش های بسیار در پیوند با خودکاری روان، خواب ساختگی، لغزش های ناخواسته، دگرگونی یا زدایش منش و جز آن انجام دادند. همچنین پرمانه [مفهوم] راستین «**دل نهان**» با خودنمایی های گوناگون روانی و کنش های «**خودبخود**» [اتوماتیک] و اندیشه های آویزگن [سمج] بررسی شد.

باید دانست که پژوهش های فروید در شناساندن **دل نهان** از ارزش بسیار برخوردار است. زیرا او بود که **سرکوفتگی**، **بینش نزدیک** و **کنش پذیری های راستین دل نهان** را شناسانده و واکنش های آن را نشان داده است.

افزون بر آن پرمانه [مفهوم] کنش های زیست روانی را با روش واکاوی، رمش [تبادل] و پیوند میان **دل نهان** و **بینش آگاه** باز نموده است.

براین پایه فروید را بایستی پژوهشگر بزرگ ژرفای روان آدمی شمرد. بهمین شوند است که در این نوبت بخش مهندی ویژه [اختصاص] به پژوهش های این روانشناس بزرگ دارد.

ولی هرآینه نباید بپنداریم که میدان شناسایی **دل نهان** ویژه فروید و پیروانش بوده است.

اینک با نشان دادن چکیده فرجامین پژوهش ها نوبت را به پایان می رسانیم. به نگرش ما فشرده پژوهش ها بر **دل نهان**، آن را به سه چگونگی همادی می شناساند.

1- **دل نهان کنشگر** [فعال]

2- **دل نهان** به توانش [بالتوه]

3- **دل نهان** راینشی [استدلالی]

1- دل نهان کنشگر

[ضمیر باطن فعال]

این چگونگی زمانی که کنشگری های راستین از بینش آگاه نمایان می شود یا در آن روان می گردد بازشناخته خواهد شد.

باز نمود آن اینست که ما همواره به کنش های خود، جنبش ها، دیده ها و داوری هایی که می کنیم آگاهی داریم؛ بهمین شوند چنین می گمانیم که هماد کارها، دیده ها، باز شناخت خوب و بد، داوری، و اندریافت پرمانه ها [مفاهیم] از بینش آگاه ما سرچشمه می گیرد. ولی هرآینه بنیاد و ریشه راستین این کنش ها به **دل نهان کنشگر** ما وابسته است که خود نمایی هایش به گونه های زیر نمایان می گردد.

* کنش های برآمده از **دل نهان کنشگر** « خوگیری ها، کارهای بازتابی ، شبراهی = سمنامبولیسم».

* کنش های روانی و ویری [ذهنی] **دل نهان کنشگر** دربرگیرنده اندریافت آگاهی ها در پیوند با « نگریستن ، سهیدن، پیش بینی».

* کنش های تکرردیک «فیزیولوژیکی» و روانی « بینشوری، وندسارش، همخوانی و داوری و جزآن».

همچنین این یادآوری بایاست که جداسازی [تفکیک] کنش های روانی از کنشگری های تکرردیک و گیتایی چنانکه گفته شد « ناشدنی» است.

2- دل نهان به توانش

[بلقوه]

دربرگیرنده فرآورده های ناگهانی یا چیزهایی که بی میانجی بینش آگاه را برمی - انگیزند بر دو گونه اند:

* فرآورده های برانگیزاننده « گرایش ها، سرشت ها، اندیشه های سرکوفته، خودپسندی» و یا آنچه با بینش نزدیک در پیوند است « یادبودها، سهش ها».

* **دل نهان همگانی** « که یونگ ویمند کرده است».

3- دل نهان راینشی

[استدلالی]

دربرگیرنده کوده ی کنشهای **دل نهان** در پیوند به روش های پدافندی (من) و یادبودهای سرکوفته است:

* زبَرمن (ز. ب. ر.)

* روش های نهانی

* سرکوفته ها

ولی هیچکدام از این چگونگی ها به تنهایی و جداگانه آزادی ندارند، ونکه کوده ی درهم - پیچیده ای می سازند که بی آنکه پایه گیتیایی داشته باشند هستی دارند.

در پایان این نکته را بیافزاییم که از نگرش «فرزانی» نبود دوراندیشی [بی احتیاطی] و بی پرنگری در اندریافت پرمانه [مفهوم] **دل نهان** شایسته نیست؛ زیرا بازشناخت اینکه یک کنش، یا یک پرمانه [مفهوم] بدرستی روانی یا تنی است بسیار دشوار است.

برآورد ارزش و برداشت از «پرمانه راستین» بسیار دشوار است و شایمند است که برخی دیده ها [مشاهدات] و دریافته های ما از نگرش فرزانی و گویایی [منطقی] با دریافته راستین **دل نهان** سازگار نباشد.

بایستی امیدوار بود که دانش روانشناسی در راه شناخت **دل نهان** آینده درخشانی داشته باشد؛ و مردمزاده [بشر] بتواند هرچه بیشتر خود را بشناسد و بهتر به ژرفای روان خود پی ببرد و بر تاریکی های درون خویش بیشتر راه یابد و در برآیند راه و سرنوشت خویش را با دانایی و خردمندی برگزیند و پی گیرد.

پایان

پیوست

سه تیناب شگفت پدر :

- نخستین تیناب (تیناب آگاهی و یاری)

در زمان این تیناب همدان آب لوله کشی نداشت و اب چاه ها 99% شور بود.

پدر خانه ای می ساختند، پیش از آغاز کار ساختمان کارگران چاهی در باغچه کنده بودند که شور بود. پس از پایان کار مهراز و کارگران در جستجوی چاهی دیگر در نزدیکی ساختمان بودند که بتوانند با « مکنده = پمپ» آب را به آشپزخانه و گرمابه برسانند. پس از یک هفته جست و جو سرانجام چاهی در زیرزمین و در ژرفای 20 متری می - یابند . برنامه کندن چاه برای فردای آنروز برنامه ریزی شده بود.

شب پدر این خواب را می بیند:

پدر بزرگ پدرم از در باغچه بدرون می آید ولی همانجا بالای چند پله کوتاه می ایستد. (باغچه بازه ای از در تا ایوان و پله های ساختمان بود).
پدر بالای پله های ایوان ایستاده بوده است، می گوید:
- درود پدر بزرگ بفرمایید تو.

- پدر بزرگ پاسخ می دهد باید بروم، سپس می افزاید: در جستجوی چاه هستید؛ آنگاه گوشه باغچه نزدیک ساختمان را نشان می دهد و می گوید؛ آنجا که آجر ریخته شده بکنید ، چاه آب آنجاست!

بامداد پدر به مادرم می گوید، به مهراز بگو که برای چاه در باغچه زیر آجرها را بکنند! مادرم در شگفت می پرسد: به چه شوند چنین پیشنهادی می کنی؟!
پدرم تیناب را گزارش می کند.

مهراز و کارگرها نخست در شگفت و کمی خشمگین، ولی ناچار به پیروی، کندن را می - آغازند نزدیک به هفت متری کارگری که در چاه بوده فریاد می زند، یک دریا آب است! یک دریا آب ، مرا بالا بکشید.

اب آن چاه شگفت، شیرین، گوارا و آشامیدنی بود. پدر دستور دادند در باغچه هم لوله کشی کنند و در باغچه از تسوی چهار تا پنج نیمروز برای همسایه ها باز گذاشته می شد. (همانگونه که در زندگینامه پدر آورده ام، در پایگاه شهردار همدان با ساختن بند در آن زمان با نام بند = سد شهنار) آب لوله کشی را برای مردمان همدان فراهم آوردند.

- دومین تیناب (تیناب هشدار دهنده)

در زمان این تیناب سنندج بودیم، پدرم فرنشین آموزش و پرورش استان کردستان بودند. از سوی دیوانسرای آموزش و پرورش برای هنبازی در همایشی به تهران فراخوانده شده بودند.

شب پیش از این رهنوردی [مسافرت] درست دمی پیش از بخواب رفتن سدایی می گوید: «مرکورکُرُم» یادت نرود! بامدادان پیش از بیدار شدن باز هم همان سدا و همان پیام! همیشه پیش از رهنوردی که پس از ناهار بود پدر چرتی میزدند.

باردیگر دمی پیش از بخواب رفتن و دمی پیش از بیدار شدن؛ همان سدا و همان پیام!! سرانجام پدر که تا آن دم به آن سدا و پیام پرنگر نبودند، از راننده می خواهد که شیشه ای مرکورکرم بخرد. شیشه مرکورکرم را در ساک دستی بزرگی می گذارند و راه می افتند. برای رفتن به تهران راهی بود از کرمانشاهان، به همدان و سپس تهران.

در راه برای نوشیدن چای و کمی آسودن در چایخانه ای می ایستند. سنندج دارای ارتش و سرباز خانه بود. چند سرلشگر و ارتشبد که برای برگزاری جشنی راهی پادگانی در 25 کیلومتری همدان بودند به چایخانه درمی آیند.

از دیدار پدر خشنود با هم چای می نوشند و برای پیگیری راه به پدر پیشنهاد می کنند که با خودروی آنان (آنزمان آهوی بیابان نامیده شده بود) راه را پیگیرند، نصرت راننده آموزش و پرورش با چپپ بدنبال آنان به راه می افتند. پس از چند کیلومتر ناگهان نصرت با شتاب از خودروی ارتشتاران جلو می زند و می ایستد و با ساک نزد پدر می آید!

پدر خشمگین که این چه رفتاری است؟ نصرت می گوید: خواهش می کنم این ساک را نزد خودتان نگهدارید زیرا هر جا می گذارم، می افتد و نمی توانم با آرامش رانندگی کنم.

راه را پیگیر می گیرند و به پادگان همدان می رسند، ارتشتاران به پدر پیشنهاد می کنند که آنها را درجشن همراهی کند. نخستین ارتشبد پیاده می شود و پدر که میان دو ارتشبد نشسته بوده برای پیاده شدن دستش را به لبه درمی گیرد ولی پیش از پیاده شدن، ارتشبد

(به گفته پدر؛ هاژ و واژ برای جشن) در خودرو را به سختی می بندد! بلندترین انگشت دست پدر بریده می شود و تنها به یک پوست نازک بند بوده است؛ پدر بیدرنگ از کسی می خواهد شیشه مرکورکرم را ازساک بیرون آورد و انگشتش را در شیشه می گذارد (بختوارانه! و یا بیاری هشدار دهنده دهانه شیشه به اندازه بایا گشاده بوده است) ! پدر تا رسیدن به همدان (25 کیلومتر) و تا بیمارستان انگشتش را در شیشه مرکورکرم می گذارد کاردپزشک [جراح] انگشت را پیوند می زند و می گوید:

« اگر انگشت توی مرکورکرم نبود، ناچار به بریدن آن بودم »!

- سومین و شگفت‌ترین تیناب (فرمان - آگاهاندن)

همسر یکی از خواهران پدر درگذشته بودند، و خواهر با دو فرزند زندگی دشواری را می‌گذرانیدند. پدر هرامه بلنجی [مبلغی] به آنها یاری می‌دهد. پس از چندی برآن می‌شود که برای آینده دو فرزند خواهر بخشی از آن بلنج در بانک پس انداز شود.

شبی خوابی شگفت می‌بیند:

همسر درگذشته خواهر بنام میرزا آقا.

میرزا آقا بسوی پدر می‌آید، سنگی را به درازا در دست دارد، ولی بخشی از بالای

سنگک بریده شده است!

پدر می‌گوید: درود آمیرزا آقا، چرا سنگک تو سر ندارد؟

آمیرزا آقا پاسخ میدهد: خوب گناه از توست! تو نان زن و فرزندان مرا بریدی!

سپس می‌افزاید، دخترم در بزرگی زندگی خوبی خواهد داشت و به پس انداز امروز تو نیاز نخواهد داشت و پسرم دو سال دیگر در خواهد گذشت. آنها اکنون به یاری تو نیازمندند.

(در فرهنگ مردمی، زمانی که در خواب شست کسی را که درگذشته است بگیریم هر

پرسشی را پاسخ خواهد داد!)

با این اندیشه، (پدر همواره کنجکاو به جهانی دیگر)، شست آمیرزا آقا را می‌گیرد و

می‌گوید: تو را بخدا بمن بگو آنجا چه خبر است؟ چگونه است؟

آمیرزا آقا پاسخ می‌دهد:

«همانگونه که دختر تو که دو سال دارد از نبیگ هایی که تو در دانشگاه خوانده ای

بیشا یک واژه در نخواهد یافت؛ تو نیز هر آنچه من از اینجا بگویم که چگونه است و چه

می‌گذرد هرگز هیچ در نخواهی یافت.»!

فردای آن تیناب شگفت، پدر همه ی بلنجی که در بانک پس انداز کرده بود به خواهر می

- سپارد.

دخت خواهر آموزگار می‌شود، زناشویی می‌کند و خانه می‌خرد و زندگی خوب و

آبرومندی برای خودش فراهم می‌آورد.

خواهرزاده پسر بیمار می‌شود و پس از دو سال در می‌گذرد.

واژگان پارسی در این نسیج

.....

بالش: نمو	آرسته: کامل
بختامدی: اتفاقی	آروینی: تجربی
بخواست: خودخواسته، ارادی	آسه: محور
بداندیشی: وسوسه	آسیمه سری: اضطراب
برایند: نتیجه	آک: عیب
برآغالش: تحریک	آکمند: ناقص
برتاقتن: تحمل کردن	آگاشتن: ثبت کردن
برسازنده: عامل	آمیزه: ترکیب
برگزیده: خاص، ویژه	آوند: شوند، دلیل
برمخیدن: پادورزی، مخالفت کردن	آویزگن: سمج
برنایش: رسیدگی، بلوغ	اتاوی: آمادگی، استعداد
برونرفت: خروج	از آن خویش: خویشیک، خصوصی، درونی
برهان: دلیل، پروهان	از پایه: اصولا
بند: سد	اوزوارش: سانسور
بنیاد: اصل	اسپور: بونده، کامل
بنیادین: اصلی	افت: سقوط
بونده: کامل	افگار: فگار، مجروح، دلخسته
به دیگر سخن، یعنی	اندریافت: درک
بی بهرگی: محرومیت	اندوهبار: تراژیک
بی هراسی: بی‌گزندی، امنیت	انگارش: پنداره، پنداشت، تصور، تجسم
بی یازش: بی اراده	انگاره: فرضیه
بیشا: حتی	انگیزاننده: محرک
بینش: شعور	انگیزگان: بناها، علل
پابرجایی: ثبات	انگیزگان: محرک ها
بن‌پارها: عناصر	اوگ: اوج
پانا: آقا	ایستادگی: مقاومت کردن
پایا: ثابت، ایستا	ایستایی: جایگیری: استقرار، تثبیت
پتمانش: میانه‌روی، اعتدال	ایستش: موضع
پتود: پابرجا، پاینده، مقاوم	ایستنده: بازایستاده، متوقف
پتودش: ایستادگی، مقاومت	بازایستایی: رکود
پتودن: پابرجایی، مقاومت کردن	بازایی: نوسازی، تجدید
پختگی: فرآرستگی، بوندگی، کمال	بازتاب: واکنش (پارسی است)
پدافندی: دفاعی	بازدارندگی: ممنوعیت
پراسه: مسئله	بازداری: نهی
پرداس: برجای ماندن، ثبات	بازشناخت: تشخیص
پرسون: تاشت، دقیق	بازگفت: تکرار
پرمانه: دریافته، مفهوم	روشنگری: ویچاردن، توضیح دادن
پرنگری: روی داشتن، اعتنا	باشنده: هستنده، موجود

جدایش: تجزیه	پرواگر: دورنگر، محتاط
جدایش: تفکیک	پرمانه: دریافته، مفهوم
چرایی: علت	زاستاری: طبیعی
چرخشگاه: نقطه عطف	پرهیب: سایه، سیاهی، شب
چگونگی: چونی، حالت، کیفیت	پرهیختنی: پرورشی، تربیتی
چیرگی: تسلط	پزاوش: رسیدگی، بلوغ
خستر: حشره	پن: ولی، اما
خستو شدن: اقرار کردن	پناد: هوا، وای
خستو: معترف	پنامیدن: بازداشتن، منع کردن
خواب ساختگی: خواباری، هیپنوتیزم	پندارینه: خیال
خواباری: هیپنوتیزم	پنده: لکه
خوابار: هیپنوتیزور	پنده: خال، تیل نوکه (پ)، نقطه
خودبخود: خودکار، اتوماتیک	پویا: دینامیک
خودکم بینی: حقارت	پویایی شناسی: دینامیسم
خودنمایی: تظاهرات	پهنه: صحنه
خویشکاری: وظیفه	پی ای: عصبی
دانشنامک: دانشنامه، رساله	پیدایی: رخنه، رهیافت، نفوذ
دانشیک: علمی	پیرنگ گری: طراحی
داوخواه: داوطلب	پیرو: تابع
درست: صحیح	پیکره: مجسمه، تصویر
درگذرنده: نافذ	تازش: تهاجم
درمانگر: معالج	تاژاندن: نازک کردن نغز کردن، تلطیف
درونمایه: محتوی	تاژتر: نازکتر، نغزتر، لطیف تر
درونیافت: بینش، شهود	تاشش: آفرینش، ایجاد
دریافتنی: قابل درک	تاوستن: مقاومت کردن
دژپیه: غده	تبنگو: دُرج: قوطی، جعبه
دستاورد: حاصل	ترابردن: انتقال دادن
دست بردن، تحریف	ترازمندی: تعادل
دگرش: دگرگونی، تحول	تزده: گواه، گواهمندی، سند
دگرشدن: تغییر کردن	تسو: ساعت
دورباهمی: دورآگاهی، تله پاتی	تسوک: دقیقه
دیدمان: نگره، تنوری	تسوکه: ثانیه
دیده ها: مشاهدات	تکی: فردی
راستینگی: حقیقت	تکینی: تکین، منفرد
راستینگی: هسیایی (ح.م.): واقعیت	تنانی: کالبدی، جسمانی
راستینه هسیا: واقعی	تنکردیک: کالبدی، جسمانی
رخپوش: ماسک	تنکردیک: تنکردشناسیک، فیزیولوژیک
رخنه: نفوذ	توده: همگان، عام
رشته پی ها: سلسله اعصاب	تیناب: رویا
رمش: ترادیسی، تبدیل (ر.م)	جان: روان، روح
روانی: جریان	جانویتار: رسانه، میانگی، مدیوم
روایش: راست آوری، توجیه	جاور: حالت / حال
روسپر: شکمبه، معده	جداسر: مستقل

شناخت: عرفان	رویارویی: مقابله
شناساگر: معرف	رویگرد: روی داشت، توجه
شوند: علت، دلیل	رهیافت: نفوذ
شیانش: تاوان، بازپرداخت، جبران	ریگیر: وارث
شیانشگر: جبران کننده	زادآوری: تناسلی
شیانیدن: جبران کردن	زاور: خدمتکار
شیانیده: جبران شده	زایا: مولد
فتاد: مورد	زایش: تولد
فراسپهر: فراگیتیک: متافیزیک	زبان گرفتگی: لکنت
فراسپهری: فراگیتیک: مابعالطبیعه	زمود: رل، نقش (در نمایش)
فراگیر: عام، همگانی	زمینگیری: فلج
وینارش: نظارت، درنگریستن،	زندگینامه: بیوگرافی
فراپازش: بالا رفتن: تصعد	زینه: درجه
فراپازگی: بالا رفتن: تصعید	ژادین: جنسی (سرشت ژادین)
فرآوری: تولید (اگر production باشد)	ژادینگی: جنسیت
زایش: تولید	ژاوش: تلخیص
فرتور: عکس	سادیسیم: آزار، سنگدلی، پرخاشگری
فرجاد: وجدان	سازور: مستعد
فرانمود: تعریف، بازنمود، توضیح	سازه: پاره، جزء یک فراز، واحد نحوی زبان
فرزان: فلسفه	سازه: مفهوم پیچیده (در روانشناسی)
فرزانگی: فلسفی	سامه: شرط
خویشکاری: وظیفه	سترسا پریشی: سهش پریشی، حواس پریشی
فرگشت: تکامل	سترسا: سهش ها، حواس
فرگشتی: تکاملی	سراچه: اتاک، اتاق
فرناسگیری: غافلگیری	سرآسیمگی: اضطراب
فرناسی: غفلت	سرشت ژادین: غریزه جنسی
راینش: خردورزی، استدلال	سرشت نهادی: طبیعت ثانوی
اوینیدن: استوار کردن، پایدار کردن، ثابت کردن	سرشت ورنی: غریزه جنسی
فروشد: هیوط	سرشت ورنی: غریزه شهوانی
فروند: بی تفاوت	سرشت: غریزه
کارساز شدن: تاثیر	سرشته: تخمیر
کارساز: عامل	سرواریک، سروادیک، شاعرانه
کارساز: موثر	سسستی: فترت
کارسازان: عاملان	سودبخشی: خاصیت
کارسازان: عوامل	سویگشت: معطوف
کارسازی: اثر	سویه: جنبه
کارگردان: نشان گذاردن: اثرکردن	سیادریم: مالیخولیا
کارگر: موثر	سیج: خطر
کارگزار: عامل	سیرایی: اقناع
کارورز: انترن	شایش: شدینگی، امکان
کامگیری: ربوخه، لذت جنسی	شایمند: شدنی: ممکن
کژدهانی: لقهوه	شبراه: سمنامبول
کژراهی: کژروی، انحراف	شبراهی: سمنامبولیسم

نوآور: مبتکر
 نوگری: تجدد
 نهاد: سرشت ، غریزه
 نهاده: موضوع
 نهش: وضع
 نهفتگی: خفا
 نیرومندی: اقتدار
 نیگر شدن: نیاردن، انکار کردن
 نیوشش: باوراندن، تلقین
 وایا: نیروی فهم
 پایش: کنترل
 واپایش: کنترل (پایش به تنهایی هم بسنده است)
 واپایشگر: کنترل کننده
 واپاینده: کنترل کننده
 واتگروه: الفبا
 وازنش: انکار
 واژاک: ترم ، پیشه‌واژه، اصطلاح
 واسپار: واسپردن، تحویل
 واکاوانه: تحلیلی
 واکاوش: واکاوی، تحلیل
 واکاویک: تحلیلی
 ورشیم: فرگرد، فصل برای نبیگ
 وروم: وجدان
 ورومیک: وجدانی
 وشتیدن: رغسیدن، رقصیدن
 وندسارش: متمرکز
 وندساری: تمرکز
 ویچاردن: آزندیدن، تعبیر کردن
 ویچارش: آزندیدن، تعبیر
 ویر: ذهن
 ویری: ذهنی
 ویمند: تعریف
 یاده: حافظه
 هازمان: اجتماع
 هامتگان: تفسیر
 هامتیدن: تفسیر کردن
 هایستن: تایید کردن
 هایبی: داهیدار، مثبت
 هستمندی: موجودیت
 هسته ای: کانونی (شاید کانون پارسی باشد)
 هسته: مرکز، کانون
 هستی: وجود
 هستی: وجود، بودش

کژگرایانه: کژگروانه، انحرافی
 کژگرایی: کژگروی، انحراف
 کنش: عمل، کار
 کنشگری: فعالیت
 کوده: هنگرد: مجموعه
 کوسته: منطقه، ناحیه
 کین: کین کشیدن: انتقام
 گرانجان: پافشار: سمج
 گردآورنده: کلکسیونر
 گره ادیب: عقده ادیب
 گره روانی: عقده
 گمارش: ماموریت
 گنگی: دوپهلویی، تاری، ابهام
 گواهمند: مستدل
 گون: نوع
 گوهر: ذات
 گوی: کره
 گوی ها: کرات
 گیتایی: مادی (مادی پارسی است)
 گیتیک: فیزیک
 لغزش: دژگیری، اشتباه
 لیبیدو: نیروی جنسی
 ماندای: برماندی: ارثی
 برماند: ارث
 مردمزاده: مردمزاد، انسان، ادمی
 مرده ریگی: ارثی
 مرزشکنی: تجاوز
 مقاوم: استوار
 منش: کیستی: شخصیت
 مهندی: اهمیت
 میانگرایی: اعتدال
 میانه روی: اعتدال
 ناپوینده: غیر فعال
 ناخستو: منکر
 ناخواستو: غیر ارادی
 ناراسته: ناسرراست، غیر مستقیم
 نایی: ناییدار، منفی
 نرمباد: نسیم
 نستوهیدن: مقاومت کردن، پشتکار داشتن
 نماد: سمبل، مظهر
 نمادین: سمبولیک
 نمارش: اشاره
 نمود: جلوه

هماد: کل
همادی: کلی
همال: قرینه
همبودین: اجتماعی
همخوانی یادبودها: تداعی معانی
همزمان: همامون: متقارن
هنگ: پایمندی: اعتبار
یابش: کشف
یاده: قوه حافظه
یازش: اراده
یازش: اهنک، قصد
یازشی: ارادی
یافته ها: اکتشافات
یکتایی هستی: یگانگی هستی، وحدت وجود
.....

سر چشمه ها

- ازدانگاره؛ بخش «واژه های پارسی» از تارنمای «پارسی انجمن» .
تارنمای فرزانه‌گی - واژه نامه ؛ افشین پوریا (پور باقی)
چند واژه ی پارسی سره از برهان؛ امیر حسین اکبری شالچی، 1394.
دیکشنری فارسی به فارسی؛ از نرم افزار رایانه یی.
سرگذشت آدمی؛ دکتر بهروز تابش 1398
فرهنگ برابره‌ای پارسی واژگان بیگانه؛ سه پوشینه، ابوالقاسم پرتو، 1373، 1377.
فرهنگ پارسی؛ برپایه ی واژگان نژاده و در پیش نهاده دکتر میرجلال الدین کزازی. سیمین حلالی 1392.
فرهنگ حسابی - فرهنگ واژگان انگلیسی به فارسی؛ پژوهش و نگارش دکتر محمود حسابی 1337.
فرهنگ فارسی عمید؛ حسن عمید. 1367.
فرهنگ فارسی معین؛ دکتر محمد معین، دو پوشینه (دو جلد)، 1381.
فرهنگ کوچک زبان پهلوی؛ د. ن. مکنزی، ترجمه از مهشید میرفخرایی، 1373.
فهرست لغات و اصطلاحات کتاب التفهیم؛ ابوریحان بیرونی.
گلستان به پارسی؛ پارسی گردان: دکتر بهروز تابش، 1381
گویایی ارستو؛ پارسی گردان: بزرگمهر لقمان، 1395.
لغت نامه ی دهخدا؛ علی اکبر دهخدا، نرم افزار رایانه یی 1390.
واژگان برهان
واژگان پارسی ابوریحان بیرونی
واژگان پارسی بر ساخته و پیش نهاده دکتر حیدری ملایری از نرم افزار رایانه یی.
واژگان نیبگ « بیان» دکتر میرجلال الدین کزازی
واژه نامک، فرهنگ واژه های دشوار شاهنامه ؛ عبدالحسین نوشین.
واژه نامه پارسی سره ؛ فرهنگستان زبان پارسی 1390.
واژه نامه پارسی سره؛ گروه علمی تک، 1389.
واژه نامه زبان پاک؛ احمد کسروی.

.....
**A Concise PAHLAVI DICTIONARY; D.N. Mac KENZIE, professor of Iranian studies
at the University of Göttingen. 1971.**

در باره ی پارسی گردان

گردآورنده دانش آموخته زبان و زبانشناسی نیست. همدانی هستیم، برای کار پدر، فرنشین آموزش و پرورش استان کردستان، چندین سال در سندج زیستیم. پس از دیپلم دبیرستان و یک سال «پرورش آموزگار» [تربیت معلم] در سندج، در آموزش و پرورش گمارده شدم، و (به شوند شاگرد نخست آموزگاه) در دبیرستان از سال نخست تا سوم، زبان فارسی و انگلیسی می آموزاندم. سپس در تهران، رشته ی آرایه گری درونی [دکوراسیون داخلی] در دانشگاه آزاد را به شوند خویشکاری مادری، پس از یک سال و نیم، ناچار رها کردم. سرنوشت اینگونه نوشته شده بود، که در بلژیک بار دیگر به آموختن پردازم و این بار در «چهل و هشت سالگی» روی نیمکت بنشینم و سه سال در «آموزشگاه والای سن لوک» بروکسل، رشته ی «نگارگری و پیرنگسازی پارچه و جامه» را به پایان برسانم.

همواره کنجکاو و پویان به خنیاگری باخترزمین و خنیاگرانی که شاهکارهای جاویدان ساخته اند، در یکی از (نوزده آکادمی) خنیاگری در بروکسل، چهارسال به آموختن «سولفز» [زبان خنیاگری باختر] و چندین سال پیانو، آواز و چند سال «دکلمسیون = خوشخوانی» پرداختم، و هر سال چکامه های سروده سرایان پارسی گوی میهنم را برای شناساندن فرهنگ و زبان آهنگین پارسی برمی گزیدم.

فرزاد بتهایی

* یک نوشتار و دیگر نبیگ های گردآورنده در نشانی های زیر.

<https://www.mehremihan.ir/forum/3199/>

آرمان گردانش دستور زبان خانلری به پارسی

https://www.mehremihan.ir/forum/3596

دستور پارسی فرزاد

<https://www.mehremihan.ir/forum/3275/>

دستور خانلری به پارسی

<https://www.mehremihan.ir/forum/3515/>

داستانهای کوتاه به پارسی

https://www.mehremihan.ir/forum/3251

واژه نامه، پارسی به پارسی

[Bathaei20%person/Farzad/http://www.farzanegi.org](http://www.farzanegi.org)

همچنین این نبیگ ها درتارنمای فرزانگی - پانا افشین پوریا (پورباقی)

* نشانی :

f arzad.bathaei@gmail.com

